

سپاروون

شماره ۲۰۲، شماره ۱۳۶۹
مجله هفته‌نامه ۱۳۶۹ - سال سی و نهم ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۲۲، ۲۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروغ محمد عبدالستار نور

انواع تلویزیون های رنگ ، سیاه و سفید
ترموزه های خورد و کمان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده .
که را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید .

مراجعة کنید و انتخاب کنید

آدرس : بازار زیرزمینی ہوٹل پلازا

قرطاسی فروشی سید حسام

قطایه خوب و ارزانی، اقسام کتاب و کتابخانه، انواع
قلم و خودکار و رنگ و ده ها قلم و فنس و دیگر مواد
مدرست تان را به قیمت های مناسب و رضایت
بخش عرضه می دارد.

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

مسیح ویدیو کیست

در عهد و دوستی این بریدنی عهدت عهد بود و جوارم امروز چهارم صفت و عود بود
مهره عهدت تا نرا به فروزش میرساند و همچنان عهدت صفت و عود بود
در شتر اسر و شتر خاچی در عهدت عهد بود

گلفروشی سنبل

کشف رشی سبیل
موت و موت بدست میرزا فخر الدین
که در مسکن غنم میدان شهر نو که کشف رشی

قرطاسیہ فروشی ناصر سیرتی

قرطاسیہ و محاسبہ دفتر
برسانہ بمقام اسناد و دفتر
استیکسٹریٹ
آفس: چوک بیرون سید اوچک مادہ نمونہ

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل لمٹد

انواع تمبر و پرزعات هرگونه موقوفه را بدسترس مشتریان و نیازمند
قرار میدهد. آدرس: چوک شهر جلال آباد

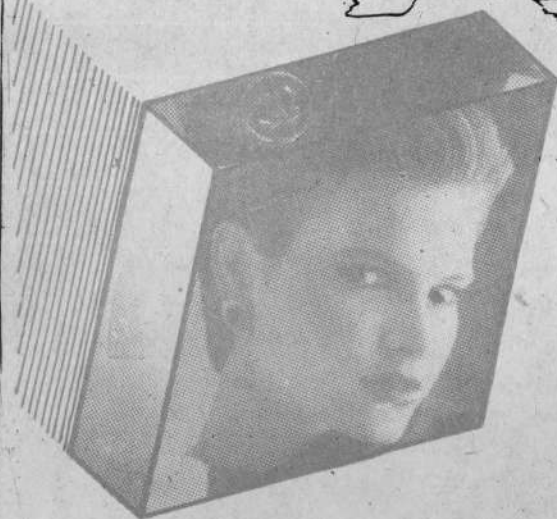
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قلم سانس و لفظ مودت خانواده با
لبن و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هر گونه لفظ و وسایع شیرین از مشهورترین
کمپنی با جعبه های تازه و لفظ نموده قیمت بسیار بهشت را گامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شرف شمال
روضة مبارک

سنگاره پوشتیک



همه با مودت از خانواده ها
دانش و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

آدرس: زرغون سید شهر

کورس هنری مشقی

در معانی خط و رسم و نقاشی و بیت دی و تیار و فقه و فلسفه و کلام و منطق
و قرآن و حدیث و تفسیر و روایات و فقه و کلام و فلسفه و منطق و کلام و فلسفه و منطق
و کلام و فلسفه و منطق و کلام و فلسفه و منطق و کلام و فلسفه و منطق



صفحه (۶۰)



۱۸ مخ



صفحه ۱۲



۲۴ مخ



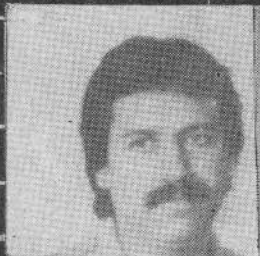
صفحه (۵۰)

هپوری

عرقان و تصوف

بنای پیری

لند داستان



سپاس و ست

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

نشریه اتحادیه روزنامه‌ایستان ۱۰

مدیرمسئول : دکتر کاظم طرطی
تلفون : ۶۱۲۰۱
معاون : آصف سمون
تلفون : ۶۱۲۰۲
سویچ : ۶۱۸۷۸
ارتباطی : ۴۱، ۴۸، ۴۹

خطاطی : کبیر امیرحسین نانغسی
ارت و گرافیک : حمید حلیلی و حمید سمون
ناشر : احمد شاه نصیری و زلی "پهل"
مستقر : محمدگل

ادرس : مکرزیون سم بلان (۱۰۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) بر ۸
د افغانستان بانک

زیرنویسهای تحریر :
باری نغیسی
محمود جیمیسی
عبدالله نسادان
رهشورد ریباب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد ، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر
مسترد نمیکرد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد .

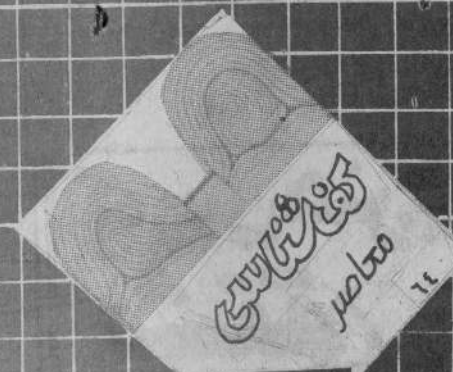
تولونه پنه ز



بجا وید رانج و نیر رانج



آر افولد
صفحه (۳۴)



کتابخانه
مناظر



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدش به چهارک فارغ صنف ۱۲ لیسه
عایشه درانی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را بهشته ریاست
میشود • چندماه است استیوردرن -
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده گی می کند • من بهار
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • امروز دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •

من هرسم اگر استیوردرن نمیشدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردرن شوم و پس •
پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است •

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد. چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد.

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد • انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها مخالفت های بهش و کم • سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود • مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم • در شرایط ما و در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ نکرد • اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد •

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گویا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود • آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز فابل تایید نیست • بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشت در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده یا نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال نمیکند و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است چگونه درین انتخابات کاندید میشود و در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گوری دختران وجود دارد و همنان •

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت.

د رځپاڼې



(پراخېښ) د رځپاڼې د فعاله غړیتوب
 هلال احمر پاکستان فعالیتونه
 آن په پېښور کې د ده کلنیک د کک های اوله درختان
 نواحی شهر کابل د کک های اوله درختان
 درختان په جمعیت افغانی سره
 میاشت صورت میگرد
 د دواړه غړیتوب د کک های اوله
 د پاکستان د دواړه سرحد جنوب
 غربي پاکستان په منظره
 کک های اوله په مجروحین
 کیمته بین المللی صلیب سرخ چسپ
 کیمته توانست وکړه د اخله در دگرځوي
 ها مسلحانه را په دست آورد
 کک های اوله د رځپاڼې د رځپاڼې
 لفظه ورق پرگر داند

په این یا آن سا زمانه قېله د کک های
 و یا خانواده انجام میدهد
 کیمته بین المللی "آی سی آر سی"
 په خاطر قربانیان مناره کدام اقدامات
 را رهنمایت گرفته است؟
 "آی سی آر سی" په خاطر قربانیان
 مناره تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت
 ست گرفته است
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت
 د شفاخانه جراح برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت
 د مرکز ارتوبدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور
 د مرکز تدایو اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام مو سه جها
 نیست که در سراسر جهان همینک
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شتابد
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این مو سه و سیمای برخوردار است
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش
 ترین و ظایفی را که تم دو کشوران و سایر
 گروپ های کاری این مو سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهند
 و بدانهم که در افغانستان ه چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسو
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد و توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا
 حال که شته ۲۸۸۰ نفر از کک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند
 و ظایف کیمته بین المللی صلیب سرخ
 کدام ساحات عمده را احتوا میکند؟
 این کیمته در چهار ساحه عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کک های
 طبیب به مجروحین جنگه پروگرام ارتو
 پسندی ه ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری پیوند ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قریا
 نیان تمام جا نبین مناره بدون التفات



نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنای از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
سرخ داده اند . قرار داد ها صراحتاً
خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
درگیری های مسلحانه انسانی باشد .
۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
داده اند که از جنگ زده گان حمایت
و به آن ها کمک نمایند .
هیچنان دولت های شامل این قرار
داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
قتت بنماید . از سلامت جسمی و روحی
مردم و شرف و حیثیت آن ها محقق خا
نواده کی ، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
آن ها حمایت نمایند .
شکجه رفتار غیر انسانی و اعدام

به خاطر بهبود وضع مریض را درک کرد
در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است .
زیرا کمبود ادویه محسوس نیست . و
دو کتوران هم همیشه به مریض می رسد
ماند خست چشمدید خود را از اتاق -
عاجل بر می دارند درین اتاق زخمی
های قرار دارند که همین اکنون آورده
شده اند .
نرس مؤلف این اتاق " اوکی هایدن "
نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله .
از صلیب سرخ فنلند آمده است . از
مدت ۶ ماه به این طرف در افغانستان
است (۱۰) سال سابقه کار دارد ، به
وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
صحبت و خوش برخورد است .
وی در مورد مریضانش میگوید :

نوع برخورد او با مریض در می یابیم .
تیزاخسته کی رانمی شناسد فقط میگوید
مریض را نجات بدهد . مهربانی و -
همدردی و زوگرترین شوق و همدردی
زندگی است .
اتاق عاجل را ترک میگویم . در -
دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
در حدود ۳۷ ساله باشد .
نامش " سو جهیری " است .
ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
سابقه کار دارد . ۲۰ سال در کنار
زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
در آن کشور . وی از نوزادان است
سال گذشته در پشاور بوده است
از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
میبرسم . میگوید (" کار طبابت
یک از مایشت است از مایشت مهم و پر -
مسئولیت . من قبلاً هم در پشاور و با
افغانها کار کرده ام .

نظر او را در مورد این مسأله می
پرسیم که زخمی های جنگ در افغا
نستان کی ها و در پشاور کی ها اند .
بدون تاءمل میگوید : از وقتی من
درین شفاخانه استم اطفال و زنان -
زیاد اند ، ولی در پشاور زن ها و اطفال
کم اند . من در چهره این زن تلاش
انسانی و حس همدردی را به وضاحت
می بینم . در دستانش گرمای شفا و در
نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است .
به همه اتاق ها سر میزنم . مریضان
را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
انسانی دو کتوران و نرس ها را خود -
مشاهده میکنم . این دو کتوران و نرس
ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
گرفته اند .

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
وقت به استفاده مریض گذاشته میشود .
تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
میرسد . دو کتوران به سه گروه تقسیم اند
گروه اولی متشکل از سه نفر است
جرمنی ، فنلندی و سوئدی .
گروه دومی سه نفر که هر سه آن از -
ناروی اند .

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد .
ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد .

دو کتوران و نرس نیرو و انرژی شان مصیبت رسیده گان در افغانستان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم . آخر
سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
است . من کابل را دوست دارم . مردم
آثرا دوست دارم و هوای کابل را که
مثل هوای کشور خودم است دوست
دارم . من برای دو ماه به کشور خود
مروم این رفتن برای تجدید نیرو و
جبهه رفع ضرورت است .
از او می پرسیم : چه فکر میکنید ؟ -
وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
زخمی ها همین گونه سرسام آور و
و هشتاک خواهد بود ؟ با باورمندی
میگوید :

" امکان دارد تعداد زخمی ها
کتر ازین باشد " .
محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات -
وجودش را پر کرده است . من اینرا از

لها میلی یکی دیگر از نرس های این
شفاخانه است . او قبلاً در صلیب
سرخ ناروی کار میکرد ، ۲۲ سال دارد
۳ ماه میشود که به افغانستان آمده
کار با زخمی های جنگی همانقدر که
برایش درد ناک است جالب نیز است
وقتی بپند مریض به عنوان سہاس نظار می
میکرد .
آن وقت احساس رضایت از کار را در
سیماش مشاهده می کنم .
از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
برایتان دشوار نیست ؟
جوابی که از او می شنوم خورسندم می
سازد میگوید :
کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
همچنان می گوید :
شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان ادویه
رو به رو نبوده است . آنچه که
مرا بیشتر نگران می دهد بودن نرس های
افغانی در کنار ما است . من مردم افغا
نستان را بسیار دوست دارم . زیاد
دلم میخواهد که همه ولایات افغان -
نستان را ببینم . من مدت سه ماه دیگر
را در اینجا خواهم بود . آرزو میکنم که
وقتی دوباره به افغانستان برگردم
نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
ها قلبم را به ستوه نیاورد . زیرا جنگ
روح انسان را خسته میسازد .
مسئول بانک خون " ایوا " نام دارد
وی از مدت ۶ ماه به این طرف در کابل
است وظیفه اش را خیلی دوست دارد .
او میگوید :
" ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
از خارج بخواهیم " .
به همه اتاق ها سر می زنم . از میان
چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
کنم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
از دو کتوران و نرس ها را به اشکال
می بینم . مریضان راضی اند پایا و
های مریضان دعا میکنند . در یکی از
اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
بازو و بدن خود زخم برداشته و اکنون
بقیه در صفحه (۹۱)





عقبن و موقوف

تصحیح و نگارش
دود - حبر الاسود

سخن از عرفان و وصف، این جلوه
ها و نمودارهای جاودانه کی روح انسان
نست. راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به پی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره " معنویت " پیوند میدهد.
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
(اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
و نخواستۀ اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتهب او همواره ژرفنای آتشفشان قسوغ
پر شش های را در نور دیده است که
از ابتدایی باورهای بشری (به هر
نحو و دلیلی که بوده) تا برترین -
معتقدات و هرچه رابه نیایی نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرر ریش و نیاز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است .
من " در هر دو سویم ، آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " برای دست یافتن به پاسخ

فرایان ... و مگر نه همینگونه بود .
است که گرسنه گان مایه ها و پیوند دهنده
معاهدۀ نراهی رفته اند و تهنگان آب بقا
و ساز مانگران مقا طعمه راه دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته
اند و جوینده گان ریشه ها طریقی
دیگر ... ؟
... و اما آن سفر پر باره با لند
و حجب ...
سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و خا مند تر از سیرافق ابعاد
متعارفی زمینی . سخن از سفر عمو دی
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمان
نان قوتیه مولانا و مخدو مناجال الد
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
خواب " نردبان آسان " رادیده بود
و ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" بعد راقیه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پیش هستی با همه رموز
و کجوز آن ، مسافر خسته کی ناپذیری -
بوده است که پس از نخستین درنگ
در سبده دم زنده کی غیبتن علامت
راهداری باورش راه دست راست
یا چپ ، علم کرده و پس رخ سوی راهی
نموده که باید پیوسته شود . از اینجا
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیها
نقطه بی و پر از مقاطع هاست و یا
" خطی " و یا یک و یا هم " حجب " و پر بار
بدون شبهه هیچیک از این مسیرها ،
خط مستقیم " این کو تا هنرین واصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
گونه میتوان خوبشاندی و همیشگی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهگذارها را مبتلا به
پی آمد های الزامی (و یا غیر الزامی)
راه ها به انکار نشست و مگر نه این
است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دنگا عکاسیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش گلوگیره باید سفرمودی داشت نه افقی . به مزم میراج آماج باید رفت و زود رفت بدین آن که به گفتن و رفته اندیشید . یا هر هله بایستگر سینه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" خلوص یعنی "یکتایی" یکتایی یعنی "مکتبی" یا از این - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آن خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه "وی" نهراسید .

باری برگردیم به عاشکگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست "خیال آفریننده" که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم ؛ یکی "تعمیم و انتزاع علمی" برهمنی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی . دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه یسی از اشتراك جدایی ناپذیر عامل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و شگرفه باشد به گونه یی در آمد بر بحث "عرفان و صوفیگری" سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم میزنیم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب و تشریفات و مقررات باایمان به وجود یک جهان سری و نامشهود ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقها - برخه بسیار صریح داشته و بنیان های آگاهی های تعبدی و عقیدتی را سنگ تهاداب میدهند . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند : "ضایع ازلی" ، "اعراف بر خواطر" ، "نیل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاوی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای نخواهد بود" ، عرفا "اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

همه با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم "خیال ماورایی" یا "انسانی" که ما از آن چهار دیتا - ورنه داریم ؛ همه کی همه هم بسته هم میروند و از یک ریشه : - علوم سریه . - مذهب و کلام . - فلسفه مرز تفکر و تعمق . - عرفان و صوفیگری . اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده پیرامین سه مقوله

موجب خاص را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه رندان (شمس الدین محمد حافظ شیرازی) میفرماید : هر که شد محرم دل در حرم یار ماند و آنکه این کار ندانست در انکار ماند و یا مولوی جاویدان یاد دهنی میفرماید : انبیا عامی بدندی گزیده از الطاف خاص بر من هستی آن ها که ما مهر یختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ، الیومرض در - (التضییع فی صناعه التخییم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر حکم میکند و - منتهی : "ستاره گان را همیشه انزاع و غصیل از چیز هاست که زیر آنانست باز پذیرنده گان" .

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تفسیر اندیشند - همروز کار و همزمان ما تلاش انسانیت به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گردد . طبیعت و حیات را که دنیا میبیند خداست و آخری کند . چه قدس فضل مذهب است و ما غصه جوهری آن . و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر ناروایی بر ندر اند ، را "ما میافزاید" هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت و جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با "راز" به وجود آمده اند منعکس است ؛ در دنیا مشیت ناشی از اراده الهی و قضای - محتمل و جهان را میگرداند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . پیغمبران الهی به مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطلاعات ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم دنیوی تا رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چو گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کائنات ه غور میشد و ستاره گان را که آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چو بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نمائید

افسوس و پشیمانی جستار

نویسنده: صباح رهمن



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و بخون موش چالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند. و نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راقب خود میبندند. - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند. هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه دهلز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند. ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهلز دست به کار میشود که عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلای که بیشتر تشبیه شده است. نباید زیاد تر به مصرف برسد. ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تنگنجه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را میگردند. نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند. درد و ضربه موفق به باز کردن کلکین میشود. مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افرو گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید. بلند چیخ میزند. (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چال باز است. هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند. مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است. بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - میلیون افغانی پول را داخل خریده خود می نمایند. سیراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمه هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده، معادل پنجمه هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار میلیون و پنجمه هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته می نمایند بدوین سرو صدای با بای پیاده، آن جا را ترک گفته، روانه خانه بی که بیشتر تمسین شده است. میگردند.

ساعت ۹ صبح آخر جدي دتلفون دفتر خارند و ی خیرخانه زننگ میزند از آن سوی سم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چارلمیون و پنجمه هزار افغانی و یک مقدار زور از منزلش واقع در پنجمه فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد.

سایه مردان مسلح با تنگنجه و کار در زیر نور کمرنگ مهتاب پیدا میشوند. تنه دیوار کمی فقط کی از سایه ها بلند تر است. پارس سگها در منطقه پنجمه فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان قارت منزل مهتاب صحبت کرده اند. حالا دیگر همه چیز را حرکات سرهای پیچیده نشده شان به همدیگر افاده میدهند. هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند. از اردو پولیس و از استخبارات. این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند. مرد تنگنجه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند. کمک دو همدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله وی صداست. با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند. لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفری افسر خاند وی
به همکاری که در مورتان سو تر منتظر
استند، میسند که هدف را دستگیر کرده
اند.

موترنکاران هامپاست. و کارمند جنایی
گل محمد را به موترد موت میکند هر دو -
سوار میشوند و موتربه حرکت درمی آید.
سایه ها خورد ترااصل هستند و انتساب
میرود که آرام آرام مودی تابیدن گیرد
هنوز جاست نشده است.

خانم محتاب در مورد هیچ یک از اقا -
نه مشکوک نیست و اما او اشخاص را که
از موجودیت پول و جواهر در منزلش
آگاه بود در معرفی میدارد.

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوزة
خاند وی مییابد او از آن زمان که
خط حرکت موتربه تغییر کرده
بود تا حال حرفی نگفته بود
خاموش کارمندان
خاند وی
بی جواب

بود نشان
نسبت به نگاه
های پرسش آمیزش
او را در گردالی از ترس و
هیجان آنگذده بود. امر جنایی
خاندوی غیر خانه تا حال جز مطالعه
کرکر گل محمد و حدسیات او براتی چیزی
به دست ندارد. گل محمد داخل شعبه
میشود و برای یک احتجاج آماده گسی
گرفته، اما امر جنایی مجالش نداده پس
مقدمه میبرد:

- پول های خوشبخت کجا بر دی؟
- کدام پول و
- دقت همراهی کی ها بودند؟
گل محمد با آماده گی و تغییر لحن با
صراحت میگوید:
- (....) امر صاحب شما به اشتباه تا
ملکت خواهید شد که به چی طور از خو -
بقیه در صفحه (۱۵)

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و
خوشی محتاب، دستگاه خاند وی پسر
کاکای فامیل را مورد شک قرار میدهد.
(گل محمد) راکه در یک قطعه نظامی
وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد.
اما او را چسب طوری باید به بازرس
گرفت؟ اگر او واقعاً داخل در این قضیه
باشد و دستگیرش افشا شود هدف ستانش
قرار میکنند.

کارمند خاند وی مخفی به قطعه
(گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس
از همسایه های محتاب معرفی نموده
چرا که سرقت منزل محتاب را برایش میگوید.
خاند وی باز پرس در پوشش یک دلسوزی
از پسر کاکای فامیل سرقت شده میخواهد
تا به منزل محتاب برود. گل محمد با افسر
خاند وی در حالیکه از این خبر سخنی
ناراحت معلوم میشود، از ساحه وظیفه

خاند وی به آن جا میرود. تمام آثار
جرمی مانند نشان انگشت و چاپ پای را -
تنهیت میکند ابارات خاند وی حالا باید
د دیگر تمام حدسیات او براتی شانرا مورد
ارزیایی قرار دهند. کارمند جنایی
وقتی مهارت و بلدیت دزد ها را در حداد نه
ارزیایی میکند به صورت قطع حد سشیه
گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله
نزد پکان خانواده سرقت شده باشد. هیچ
باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که
حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات
یک خانه، تا این حد آگاه باشد. پسر
مرد (نمبراول) کیست؟

حالات دیگر احصایه های سری محلی -
پولیس و دوسیه ها و انگشت های ارتباطات
فامیل محتاب در ظرف کمتر از نیم ساعت
مورد مطالعه قرار میگیرد.
- اهالی و همسایه های محتاب میتوانند
مورد شک پولیس قرار بگیرند.
- یکی از اعضای داخل خانواده محتاب
- یکی از اقارب و خوشبختان محتاب
میتواند مورد سوءظن (بدگمانی) قرار
گیرد.

کتابخانه

کتابخانه ناصرخسرو



کتابخانه

تهیه کننده: سنگ مینور

جمعی از جوانان رامشروفا مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 با تهذیب و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاوون)) گزارش
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 یاری رساند تا پرسشهایم را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور نادری
 سرپرست فرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیادگذار کانون فرهنگی حکیم ناصرخسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 میشود دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه یس
 خم شده باشد ، انگار ((به جای همه
 نومیدان میگفت)) شاید به گفته -
 ناصرخسرو - آن شاعر بزرگ ((ابرهایش
 فنای تبخیری میزند ز داشت ، که سرشک
 هایش به زلالیت شبنم ، تزن شیشه ای -
 میآورد)) و شاید هم ((چشم مجنون به
 ابراند رنده بود))

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بهرین درب کتابخانه کانون اندکشن
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرایش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری ممکن است اجازه بفرمایید تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سیاهون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسئولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظر فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگزیر متأسفانه بایست از ایجاز کار بگیزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آری-ن انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف آرمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین داهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامسه گریها، کاجویی هاویس مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بپا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس میشود، به توفیق خدا در صدم شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تریخش است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم، ادب و فرهنگ سالم نقشی ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و داوطلبانه ایشان را در زمینه حاصل و یا استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

۱- آنچه ماضی اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروی به حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

۲- حکیم ناصر خسروی به حیث تسمیه و فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامن میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقابلات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی دمی باز نه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

۳- حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روز، جبین نمودن به آستانه زور زور، جدلب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((دقی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

۴- توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلاتی چی گونه نظم دهی میشود؟

۵- در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی - کمیسیون امور فرهنگی - کمیسیون آموزش و نشریات - کمیسیون امور صحر - کمیسیون اعمار ابنیه و آبادات تاریخی - کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی دارای نشریه مشخص است؟

۶- در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که به قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و متغیر به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگراما سیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

۷- فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کنون به گونه بلاوقفه و دایم التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیا، انکشاف و اشاعه دانش

فرهنگ مایه نورانی و تاریخی بلخی، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطیفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمایید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم.

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه باز است. به منظور قنایندی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی در شهر مزار شریف.

۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به شرفته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسروی بلخی در خیابان حکیم ناصر خسروی در شهر مزار شریف.

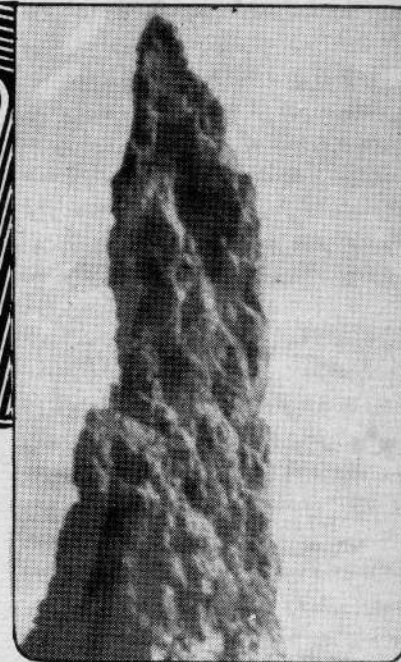
۶- تعهد اداری و اقدام به اعمار آبدیه مولیانجلال الدین محمد بلخی.

۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایی سی بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادور و مرصوف طیبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحتی کانسون که مصروف تدویر معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی ولسوالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مملک نجات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تجربو ته



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو غرونه تل کی نه یوازې ډول - ډول بحري حیوانات ژوند کوي بلکه - رنگارنگ نباتات لوي ښکلوونه ډول ډول - بوټي او گلونه هم وجود لري او هند او ز - د تعجب وړ خبره نه ده چې ووايو - سمنډرونو غرونه هم شته او دې غرونو کی له مسو او سپینو څخه نیولی ترسوزو او - نورو قیمتي ډبرو او فلزاتو پوري طبیعي - تړوتونه هم څښتنی دي .

د سمنډر لاندې غرونو تر ټولو اوږده او پراخه سلسله د منځنی اطللس د غرونو سلسله ده چې له ایسلند څخه پیل - کيږي او د اوبو لاندې د جنوبی قطب په لور د وام مومي . دغه غرنی سلسله له یوې خوا د اروپا او افریقا اوله بله پلوه د شمالی او جنوبی امریکا په منځ کی واقع شوي ده .

تر ټولو لوړه څوکه یی د برتګال د اوروس د بېکویه نامه جزیره ده چې د سمنډر له سطحی څخه ۲۱۰۰ متره لوړ والی لري . لدې څوکی نه وروسته د افریقا او برازیل ترمنځ واټن کی د سنت پل په نامه ستري ډبرې دي چې سترګوته رسیږي او همدارنگه د هاوایی په جزیرو کی د ((ماونا کاهه)) په نامه لوي او نفور څوکی غرونه دي چې د سمنډر له سطحی څخه یی لوړ والی ۴۲۰۰ متره رسیږي .

د اهغه غرونه دي چې زیاته برخه یی د سمنډرونو تل کی واقع ده او د ځینو کی یی څوکی د سمنډر د اوبو سطحی ته رسیږي او کله کله له سمنډرونو څخه ډیر لوړ واقع شوي دي خواصی لري یی د اوبو لاندې غزیدلی ده .

ستوري ياد آسمان مشاکونه



لري او د لمر پر شاوخوا وایه ازاد ډول په کیهانی فضا کی حرکت کوي .

په شمسی منظومه کی د ثوابتو شمیر ډیر زیات دي نو د پیژندلو او تثبیتولو په مقصد د ستورو پیژندلو وړتیا دغه ستوري پر ۲۷ ډول ویشل شوي دي . یوزیات شمیر د دغو ستورو سترګونه لیدل کيږي علت یی دادي چې له ځمکی څخه په لیسري واټن کی واقع شوي دي .

له ځمکی څخه د لمر واټن : له ځمکی څخه د لمر واټن د ستورو پیژندلو وړتیا یو سلونو سلویون کیلومتره اټکل شوي دي . پدې ډول د لمر رڼا د شلو د ثقیو په واټن ځمکی ته رسیږي .

ستوري په لایتناهی فضا کی هغه اجسام دي چې جلا جلا ځمکی ته هم رارسیدي او شمیر یی تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي او ښایي هیڅکله هم اټکل نه شي ممکن چې په لایتناهی فضا کی باید د یو شمیر ستورو واټن نسبت ځمکی ته لږ او د یو شمیر نورو واټن ډیر زیات دي . هغه ستوري چې واټن یی له ځمکی څخه ډیر زیات دي له ځمکی څخه نه شي لیدل کیدای .

یو شمیر ستوري د ثوابتو په نامه یاد یږي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي . یو شمیر نورې حرکت

تجربو ته

گات

د هغو کتابونو له ډلې څخه چې ډیر تاریخی قدامت لري او د پخوانی بلخ په سیمه کی د هغه زمان د ستر پوه او ښایي شخصیت ((زراشترا)) یا ((زردشت)) له خوالیکل شوي پوښ د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چې د ((ویدا)) له کتاب څخه وروسته یی د دویم آریایی کتاب په حیث پیژندلای شو .

((اوستا)) په پنځو برخو ویشل شوي دي چې دغه برخه برخه یی په لاندې ډول دي :

- ۱- یسنا
- ۲- ویدوید
- ۳- وندیداد
- ۴- یشت
- ۵- کوچنی اوستا .

د اوستا د لومړې برخې اوه لمر څېرې چې له یسنا څخه عبارت دي د ((گاتا)) په نامه نومول کيږي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده . پوهان عقیده لري چې دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او وینو څخه جوړه شوې ده او خپل اصالت یی ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چې اوستا په خپل پخوانی شکل کی لکه د ویدي سرود ونډو غوندي منظوم و . خود وخت په تیرید و سره یی اکثره برخه په اوسنی یعنی منثور شکل اوښتی دي او یعنی تغییرات پکی منع ته راغلي دي . ویل کيږي چې دغه تغییرات د سانسانيانو په دوره کی په اوستا کی پېښ شوي دي .

هغه ستر توپیږ چې د اوستا د لومړنۍ

برخه یعنی ((گاتا)) اونیو برخو ترمنځ شته دادي چې گاتا منظوم شکل لري او د اوستا نوري برخه د نثر په ډول دي او - نثري شکل لري .

د یادولو وړ ده چې اکثره کتابونه چې د آریاییانو د ژوندانه لومړنیو تاریخ د وروته منسوبیږي د نظم او شعر په شکل دي او د وخت په تیرید و سره یی خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او منثور شوي دي .

د اوستا د کتاب څلورمه برخه چې د - ((یشت)) په نوم یاد یږي اوس هم د شعري کیفیت او روح لرونکی او داسی ښکاري چې دغه برخه هم په لومړي سر کی په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چې په اصل کی گاتا او په پهلوي ژبه کی گاس تلفظ کیده او بیا وروسته په دري ژبه کی تري ((گا)) جوړ شوي دي چې د مکان او زمان د ظرف په حیث استعمال یږي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له یو شمیر خبرکو څخه متشکه ده چې د ((ها)) په نامه یاد یږي . هره ((ها)) په یو شمیر قطعو او تړنو ویشل کيږي چې هره تړنه د - ((وچمنشتی)) او هره مصرع د - افسمن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعی ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - تړنو او ۸۶۶ مصرعو څخه جوړه شوې ده او د یوه ښانګړي لیکنی سبک لرونکی دي .

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په یوه ثانیه کی د دري سوه زره کیلومتره دي . که چیرې په دري سوه زره کیلومتره واټن کی د رڼا منبع ولیدل شي یوه ثانیه وخت لاندې دې ترڅو ولیدل شي .

د فز سرعت : د فز سرعت په یوه ثانیه کی ۳۳۲ متره تثبیت شوي دي . یعنی که چیرې د دري سوه زره کیلومتره واټن لیرې کی فز یا صوت تولید شي یوه ثانیه وروسته به همدغه واټن کی اوریدل کیدای شي .

کهکشان : کهکشان د یوزیات شمیر ستورو مجموعه ده چې لمر هم د هغو په ډله کی شامل دي . په کیهان کی ډیر کهکشانونه وجود لري چې هر یو یی په متوسط ډول دوه سوه ملیارد ستوري لري .

د دغو ستورو له ډلې څخه یو شمیر لکه لمر غوندي نور تولیدوي او تود وڅه خبروي یو شمیر نور له نوري او تود وڅه تولیدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چې ځمکه هم له هغوی د وښی ډلې څخه شمیرل کيږي .

تراوسه پوري د ډیرو مجزو او مدرسو د روښنوتوبه وسیله د نري یو شمیر پوهان ارفضا څېر ونکی پدې توانیدلي دي چې په لایتناهی فضا کی له ملیارد څخه زیات کهکشانونه وپېژني .

د دغو کهکشانونو یو شمیر زمونږ له کهکشان څخه یو ملیارد نوري کلونه واټن لري . او د یو شمیر نورو واټن تردې هم زیات اټکل شوي دي .

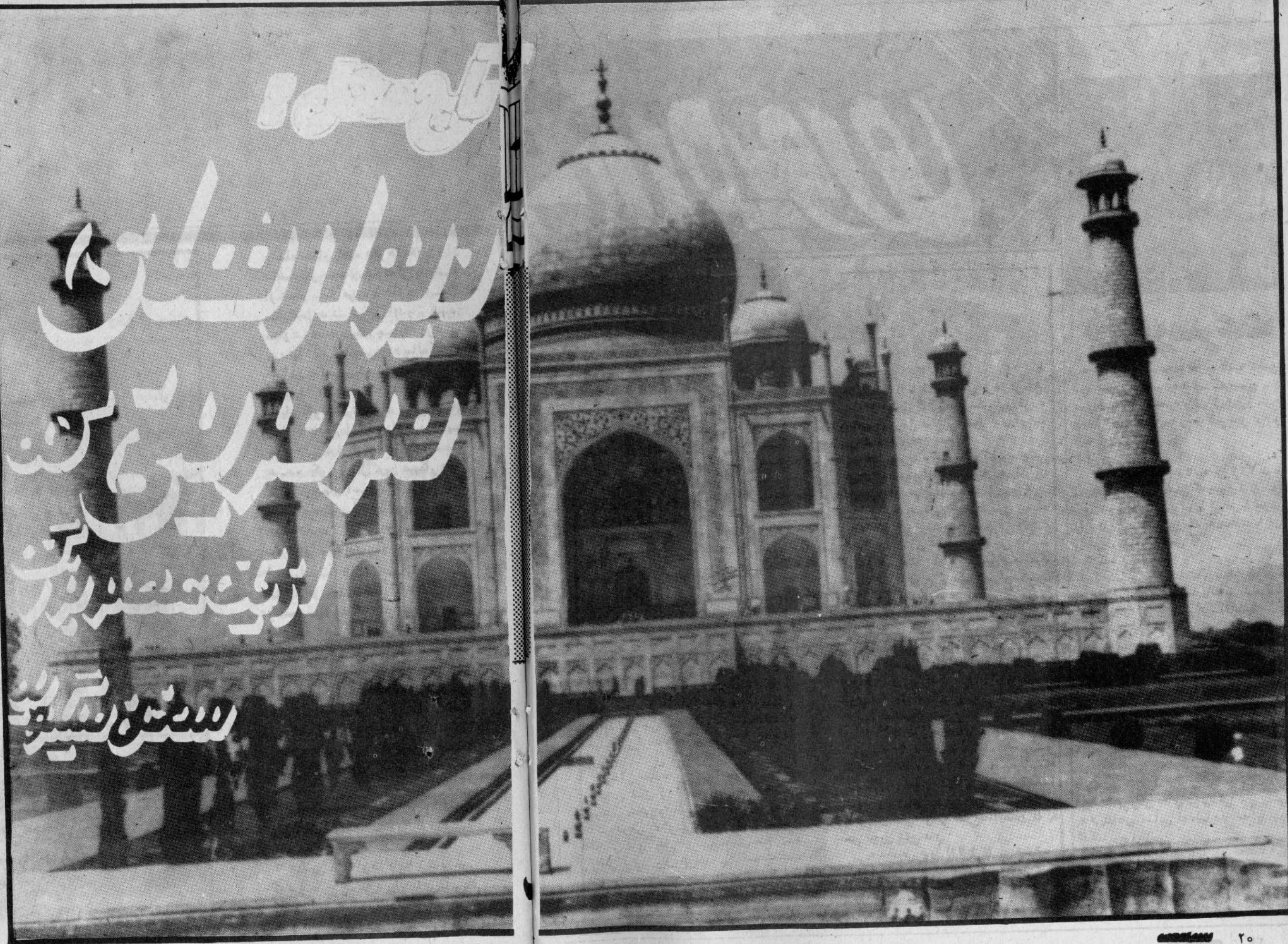
دو کشور ظاهر ظمین مد پسر
مسول مجله سبازون بنا بر دعو
دولت هند از تاریخ ۳۰ حمل
تا ۸ ثور از شهرهای دهل
بهیسی و آگره دیدن نموده و
از اینجا راپورهای برای مجله
سبازون و اخبار هفته تهیه نموده
اند که اینک درین شماره
راپور تار از آگره را به نشر
میرسانیم :

تزارش اختصاصی سبازون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گراد
سفر از دهل جدید به آگره
است . فاصله بی که چهار و نیم
تا پنج ساعت را در بر می گیرد و جاده
باریکی که هر لحظه احتمال تصادم
ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
مسافرت به هند و بدین دیدار از آگره
جایی که یکی از زیباترین دستاورد
تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
بناهای تاریخی قرار دارد و ناکام
خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
دهلی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
عمل آوردم . در هتل با میزبانان
محل آشنا شده و مستقیماً راه پست
های تاریخی را در پیش گرفتم و دیدار
شهر آگره را از تاج محل آغاز نمودم .

تاج محل مقبره است که شاه جهان
فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
سلطه هاها و مملو که ظهیر الدین
محمد بابر بنیانگذار آن است برای
همسرش ممتاز محل بر فراز رودخانه
جنا بنا نهاد .

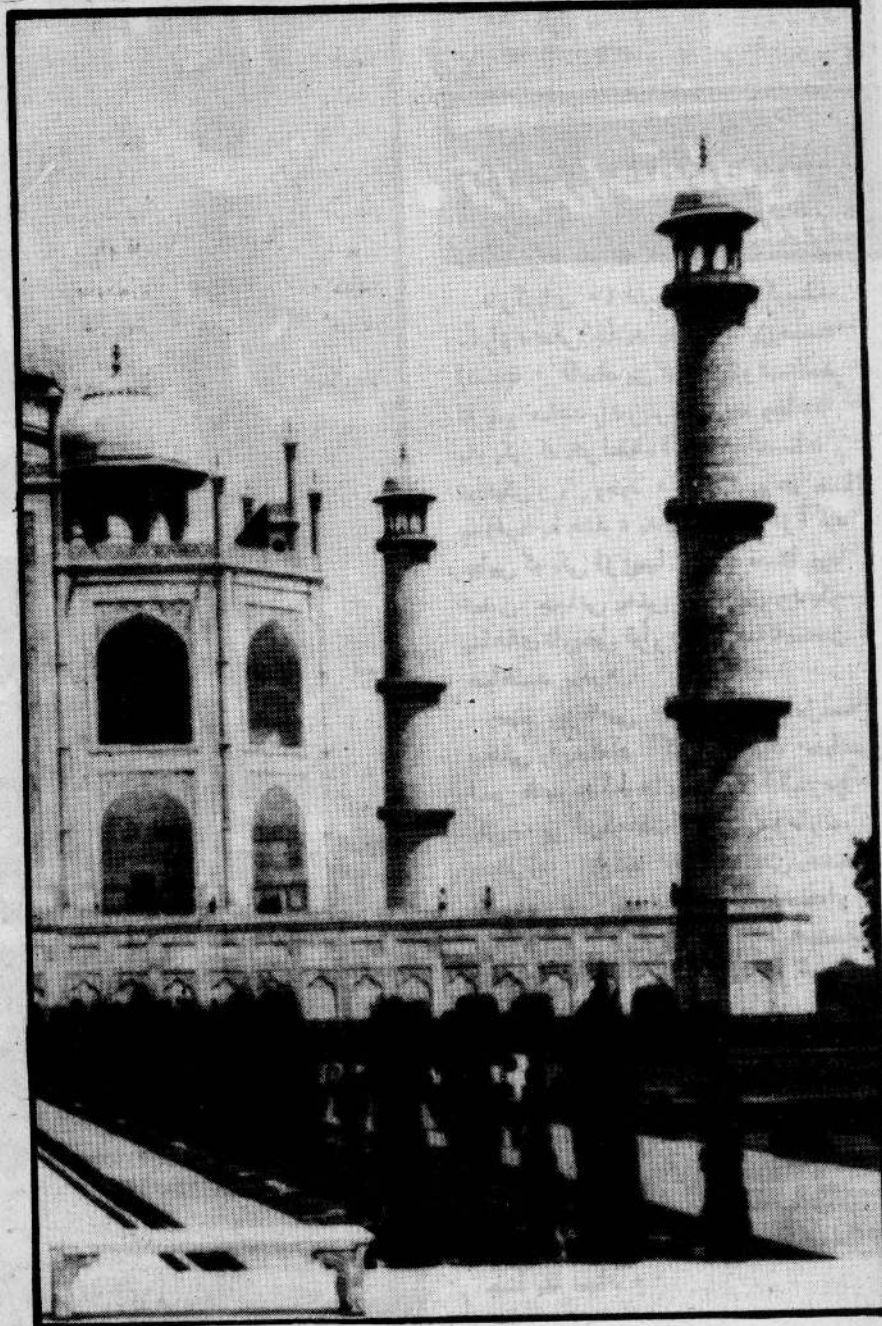


۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهشت و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزندى داشت همپا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و در سی و نه ساله گسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد درگذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و به یاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی، جبر وینو و بر دنیوا استالوی و او شصتن دو سوزو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهشت و دو هزار کارگر به بهشت و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیهست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند همانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنگره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

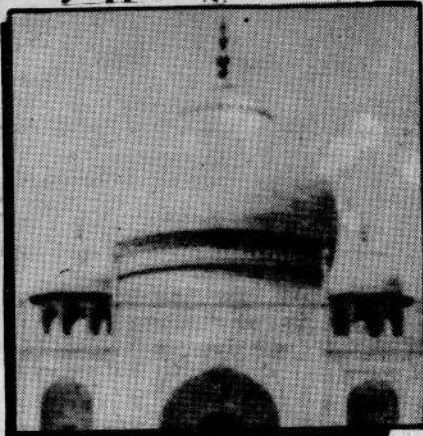


که بر تلواره یی از سنگ مرمر ایستاده و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویر تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله یی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد، که اطراف آن با دیواره مشبك و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که برای مشاهده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قمارتگری دزدان محلی و اروپایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه ورودی که روی آن باطلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الیاس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با میهماندار راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



بعد فرود ما قلعه آگره بهشتراز سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد میزاید ه مسجد گوهره تالار های بارعام و بارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است. همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

همانگونه که قلعه آگره از عظمت

تاج محل

یک تاریخ سخن می گوید ه تراپید ها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صفوی و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش همایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورده و پس سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت. همایون هشت ماه بعد درگذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردی که از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سراسر هند و ستان مهمل شد. میراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امپراطور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجا بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر نهادهای پدرش به سوز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ته (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له ښاره لرې کليوالی سيمې ته مېلوي کله کړي وه. هغه کورته چسې موزيکي اوسيدو. د يوه گراج پر سر بيه دوهم پور کي وه. په لويديځې اوجنوسې خواوې يې د وي لويې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا ترې د هغو له ښکلي لرليد سره د کورنۍ له منځه ليدل کيده. شاوخواشنسې ورشوگانې چسې ښکې 'پتيان' ويالې او دلته هلته پوځي ته نژدې د گاوندې پانسو کورونه. د ډکلي له بر سره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کورنې او چمنونه وچسې دې ټولو يوه ډيره په زړه پورې منظره جوړوله.

خود گاوندې يو کورنوخه يوازې يو کور تر نورو زيات زمونږ کورته نژدې و. د دې زمونږ د لويديځې خوا د گاوندې کورنۍ زمونږ له کورنۍ پوځو ته له لرې په دوه پور پوځو ته جوړ شوي واوچې زمونږ د کور له ارسې څخه به دې ورخوا وکتلی. نويه لومړي نظرد گاوندې د کور په دويم پور کي يوازې يوه دروازه تر نظره کيده چې د کورنۍ کورنۍ په ختيځ خوا د يوال کي پورې وړې بيا مېنې خوا خلاصيده.

خود گاوندې د کور د دروازه د ورخوا ورخوا پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه. ښکته تل به تر لې وه. ان د شې له مخې مې هم نه وليدلې چې داسې د دروازه دې چا خلاصه کړي وي. داسې ايسيد چې ښايې دلته دې د گاوندې کومه اضافي کورته وي چې دنه استفادې له امله يې د دروازه تر لې ده. خو خو ورپسې پسې مې کتل چې نه هسې هم چې ماگېلې وه. نده. بلکه دا دروازه لږ تر لږه د ورپسې يو وار څه شيبسې له باره خلاصې دي. د لومړي لعل له باره مې يوه ورځ کله چې سبا ناري کاوه. په زياتي حيرانتيا سره دې ته پام شوچې د اهرکله تر لې دروازه سره بيرته شوه. د دې دروازې خلاصيدل خداسته ولې دومره راته په زړه پورې ولکه چې ان زړه مې ورسره وفور يده. د دې دروازې د اناخا بېسې را خلاصيدل مې ښه فال وگڼلواو داسې داپ مې په زړه کي پيدا شوچې لويې - خداي مهرباندي. څنگه چې د اتر لې دروازه مې پس له مود و مود خلاصه وليدله نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو او جنازونو د حل لارې هم زما پرمخ پرانستل شې.

د دې دروازې خلاصيدو څه داسې ژورده اغيزه راباندې پورې چې نه مې شو کولی له هغې څخه بلې خوا سترگې و اړم. خو هسې چې سترگې مې د دې خلاصې دروازې په

خوا بريد ي باتي وي. پوناخا به مې وليدل چې داسې يوه حسنه بېفله پکې رانېکاري شوه چې ان له زياتي ښکلا څخه يې زما په سترگو پرېښوده. بنگر، راپوځته. د هغې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او اننگور او نرند و تورو حلقه خوړلو زلفو سره د يوه تنکي او نوي رافور پد لاسې حسن ډير رنگينه پسرلې سازکړې و. په تيره بيا د هغې ځلايې رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه ځلايې ټيکړې چې له خپلو خوړو وينو او صراحی فارې څخه يې راتا وکړې وه. هغه يې گرد سره د گلاب ډگل په خپل ښکاروله. د بېفلي دې آسماني جسن مې داسې په سترگو خوازه و ووتل چې اوږدې شيبې مې سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وي. څه شيبه پس هغې هم زړه وليدم او غو واره نابېره راسره سترگې په سترگې

بيايې د روازي خواته وکتلی. نووې لېده چې بېفلي هم له يوې خوزې موسکا سره د روازه پسې پورې کړه. اوږه هم د خپلې نوکړې خوا روان شو. هيڅ ونه پوهيدم چې د دې دروازې خلاصيد او له هغې څخه د يوه تنکي اورنگين حسن ليدلو پرما څه وکړل. پوند اوکون يې کړم. عقل او هوش يې راڅخه واخستل. خو له يوې پورې خيالې او هوسناکې دنياگي سره يې آشنا کړم. د نجلي جادوگر حسن مې په زړه کي نوي نوي اند يښې راويښ کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتو لوړ کړم. ان دومره چې ددې ورو مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کورنۍ د پيژندنې په باب پوځه معلومات پيدا کړل او راته خرگنده شوه چې د دې يوه سوداگر کورنې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وي

خوکه کورنۍ چې سبا بيا هم هنداسې دروازه خلاصه شوه اوس له دې چې زه به نا ري کولوم، پوځل بيا د حسن ميره به دي. د روازي کي رانېکاري شوه او زما سترگې پوځل بيا د هغې د نازنين صورت د ځلېدنه سوز مې پلوشو سره وپسرېښولې. خون مې د بېفلي په کتوراکو کي ترېرونه زيات تودو څخه ليدله.

زمونږ د اېته په پته ليدنې کتنې زياتې شوي اوږدې پوه شوچې نه د اېوازي زړه په حسيني بېفلي نه مې مين شوې بلکه د هغې په زړه کي هم ضرور څه شته. په دې لړ کي د پورې ورپسې وروسته کله چې مې يوه ورځ بيا د هغې افوستله او غوښتل مې چې نوکړې ته ولاړ شم. په زياتي حيرانتيا سره مې پام شوچې د پورې په خير حسنه بېفله راته څه اشارې شاتې کوي. پوځل بيا مې

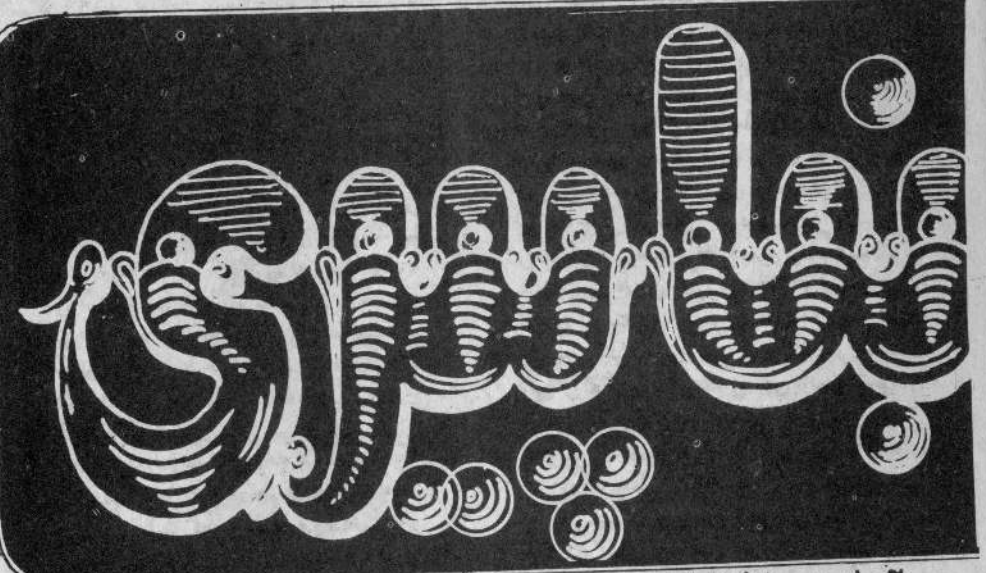
ناکو خبروله لنډو لنډو څنډو سره چې په ځنگلونو کي د بېلو د چغېدو په خير راته زړه خونوونکي ښکاريده. ماته گرد سره دا خرگنده کړه چې په رښتيا هم حسيدو نجونو ياري غومره خوزه او ژوند بېخوونکې وي. پدې ورځ هغې په خپلو ټولو خبرو کي يوازې خپله مينه ټولې ټولې راته خرگنده کړه. خوزياتره يې له ما پوښتنې وکړې. کله دي واده کړي. خوما شومان دي دي څه کار کوي.

اوما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد. دا داپ هم ورکړ چې د هغې سوزلنده مينې مې د زړه په تل کي محاي نيولې دي. او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بنيادم سازکړې دي. خونوړود مينې خبرې او انساني داسې خوزې شوې چې ورسې لښکر اي له هغې څخه نورڅه زيات

پيسو او شتمين سري و. داسې ښکاريده چې پوځه عياش دي هم وي. ښکته هغه مخکې تر دې دوه نورې ښځې هم کسريوي او بيا پورې يې د زړه ښځه وه. هغه په پوځل يوه دوه ورپسې کورته راغې. بيا به ولاړ او په مياشتو مياشتو ورک و. خود بيا پورې نه يوازې خپل مېرمن فني هيڅ نه خوښيده. بلکه هغه يې ډير زيات بد ايسيد. او د هغه په نسبت يې زياتي کړکي تلکي زړه وړه له کړې و. ان دومره چې کورنۍ يې د بيا پورې له راوستلو پس پوځل هم د هغې خلاصه تېده ونه ليدله. او ان په راز راز بهانو او لېسو سره بيا پورې داسې ترې شان و غوړلې و چې فني ان پوځل هم د دې مجال نه وموندلې چې د هغې د حسن اوصال له مسووراغ څخه د مراد گلونه غنجه کړي. خود اچې بيا پورې ولې خپل مېرمن دومره بد گانه لاهم نه پوهېدم.

يوه ورځ چې له بيا پورې سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلي څخه د وتلو کورنۍ تر خوله ليدلو کتلو وده اېښې وه. په هواکي ناڅاپي ښکلي اوچتک بدلون راغې. غسرو ورپسې. تالندې پرېښا. په هر ک باران او هغو لړو چې په شاوخوا فروڼو رانېکته شوي وي. خپل محاي زېري لمر اوشنه پراخه. آسمان ته چې ورپسې ددې ورو پکې لکه واوره په سفد رگي حل کيدې. پرېښود. په کورنۍ وکې غمو او په پولوکي وينواو گياوو چې باران يې په غنډو کي د مزلو اميلونه جوړ کړي و. د لمر په پلوشو کي لکه د شنو وړپښو په خير محلا کوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې ورسې ته په ناز او کميز ماتېدل راماتېدل. اولاه دي نندارو مې سترگې نه وي مري شوې چې که کورنۍ بيا پورې هم له خپلې چناري جادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خوا راغله.

د انوهغه ورپسې وي چې نوروما هم نشو کولی د بيا پورې د دې سوزنده او بې باکې مينې په وړاندې يې ثوبيره پاته شېم. لورې له ټولې دنيا څخه يوازې د هغې په ليدلو سترگې خوزې دي اوکله به مې چې هغه ليدله نو بيا به مې پېڅ شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قربانۍ راته آسانه لاسه چې ضرور پرېښيده. د بيا پورې مخې ته وروړم او هسې چې هغې په موسيدلې اوکله د نوي فور پدلي ځلاپ ښې خپله جادري له مخې اړوله. سره سترې مې شې موکړه. غومره ښکلي ورځ اوڅه پختوړ سلامت و. پوځاي بيا پورې لږ څه په پولي وينوېده. نژدې وه چې ولږي. غسرو



لاص له پښوړو کړل او هسې چې زړه مې سختې ټوټې وهلې. له کورنۍ ووت. او په هغه لوري روان شوچې هغې په اشارې راته ښودلې و. اوچې کله لږ څه وړاندې د پورې ترې او متروکي کلا ترخوا څه شيبه ودرېدم نوکه کورنۍ چې پخپله هم په پوځي چناري رنگه جادري کي رانېکاري شوه. د هغې په ليدلو پس پوځل بيا لکه په دام کي نېښ مړي زړه په ترکوشو پخپلې درانډي کېدو سره سم په پورې حياناکي ښې اوله لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او ددې ورو کلي څخه بر د کورنۍ واو وروځانو په خوا روان شو او هلته د سپرلښو مسوود کورنۍ په پولو ورس شو. چيرته چې کراره کړاې وه او تر پدې لرو محايونو هم غوک نه ښکارېدل.

هغه ورځ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځيدو. د ځلايې بېفلي پستو او ورسره



شوه. بيايې هم په کورته کي دننه په څه کار سرښکته کړ. خوهر څه شيبه پس به بيا لکه پرېښا رانېکاري شوه. په زړه کي مې د حسيني بېفلي د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خوزې ولولې راوړولې او پوځل شوې ویده عواطف يې پکې راويښ کړل. چې زه يې اړ وېستم که هرڅنگه کيزي. بيا اويا د هغې خوا وگوم. د دې له باره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وي. نو ژر تر مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې د خپلې درېښې په افوستلو بوخت شو. د بېفلي دې ليدلو کتلو داسې يې واره او تره وېره کړې مې چې ان - کله آيښې ته ودرېدم. ورسې ليدل چې حشې د کمپي تنکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دي.

زړه ناز و خولږ څه به پير. تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مې واخست او

مايي زړ لاس ونيوه او راپورته مې کړه. د هغې د مرمرين لاس مطبوعي تودوخې مې ان زړه راتود کړ او هسې چې مې لاهم د هغې لاس پخپلو لاسونو کې نيولی و، بيا هم په وږو، وږو به پولو گرديد او د مينې خواله مو سره کول. ښايي پدې ورځ لانوري - پوزيوني او حيوانونکي کيسې راته وکړي. هغې راته وويل چې خرنګه د هغوي کلي کور به جګړ وکړي وړان او لوته لوته شواو د کورنۍ غړي خولا پريږده چې ان د هغوي خوا، خواګانې او پسونه جرګان هم ژوند ي پاته نشول. خو ګوره چې نصيب او قسمت څنګه ښايي له دې ناتاره ژوندي وساتله. هغه د بيبي په شپوکې د خپلې ترورچۍ بڼه بڼار ته تللی وه. د ښايي ترورچۍ بڼه بڼار کې مې ژوند کاوه، سيمه او پوښښ خيالې زلمې زوي مې به جګړې کې وژل شوي و. نوڅنګه چې تردې وروسته ښايي هم بل داسې کم دوست او سرپرست نه درلود. نو هغه چې د خپلې ترورچۍ بڼه بڼه غوره کړه. د ښايي ترورچۍ لاهم - لوانه وه، بڼه بڼه به دې پسې گرديد. چې که وکړي شي ځان ته خوک د ژوند شريك پيدا کړي. خودا چې هغې هېڅ هم نه درلودل نو د هېچا پاملرنه پسې چندان ځان ته نشو اړولی. هغې که څه هم چې ان ځينې کسان يې تر نظر لاندې هم کړي و، خو پدې هم پوهيده چې دې وژلې ګوندي کولو ته هېڅوک هم زړه نه بڼه کوي. خوله هغې سره د بنگلي ښايي پوځي کيد و، هغې ته څه نوي فکرونه او تازه اند پېښې وړيدې. نو هغه چې د خوميا شوله تيريد وروسته يې همداشتمن خومياش سوداګر پيدا کړ او د لسو لکوروپو اخستلو ښايي لاندې به لاندې وېرې خرڅه کړه او هغه هم د مازي نيکاح به تر لولو سره ښايي خپل کورته بوتله. خپلو دوو پخوانيو بڼو ته يې چيرته به بڼارکې يوکړه کړا، ونيوه. او ښايي يې له خپل بلار او دوو پخپلو خوښد و سره پخپل همدې پلرني کورکې استوګنې ته اړ وهسته. خوفنې هغه نوي شتمن شوي سوداګرو چې ان د بڼا - پوځي غير د غوږ پدې لاي ناوي له مينې يې هم زيات شتواو پيسو ته نظر درلود. نو دا چې ښايي له دې ټولو پېښو څخه به خبريد وسره د خپل مېر به نسبت سخته کرکه پيدا کړي وه. دې کرکې د هري ورځې په تيريد و لازيات د بنگلي ښايي په ډېر مېرمنې محفلولي او هغه پسې د فني خان په مقابل کې به پوي ټوټې کرکې بدلوله. فني د پيسو مينې او د خپلې سوداګري پټو او ښکاره معاملوداسې

بوخت کړې و چې ژوند، کور، ښاغلي او ان ناوي ښايي يې هم ترې هيروله هغه چې د پيري دنيا به ورکړې سره يې کړې وه.

د ښايي ترورچۍ چې د هغې په پلورلو سره يوڅه پيسې تر لاسه کړې وې، تردې وخته يې د ځان په خير يوکړنه سترې سره ګوتې خوندي کړې او هغه يې پخپل دام کې را ايساره کړې و. خو کله به چې ښايي هرډو د درې ورځې سر د هغې کړه ورته او هغې ته به يې د خپل ژوند تاو تريخوالي څرګند او نوتورچۍ يې هم چې ځان د هغې په وړاندې يو ډول - ملامت ګانې، ښايي ته ډاډ ورکاوه او هغه به يې دې ته هڅوله چې د ځان د ژوند لوله پاره څه لاره پيدا او څه چاره وسنجي. ترورچۍ له هغې سره د اړه هم کړې وه چې پدې برخه کې به ترورچۍ له هغې سره مرسته کوي. او دا - نشان زه به باي کې د ښايي په ژوند له سره تر پايه نه پوره خبر شوم له دې - ترخو پېښو او ځينو څخه به خبريد وسره مې به زړه او د ځان کې مرستونکي و. اند پېښو پدې ونيوه او ان د وېرې او ګواښ احساس ته پدې اړخو او پسې راوړا. پوري مينه داسې اندازې ته رسيدلې وه چې فکر کېم نور د وړو وړو کولي هغه هيره اولمن يې خوشې کړم. خو څه چې ښايي بالاخره خپله وروستۍ غوښتنه او خبره هم راته وکړه اوله ما څخه يې وغوښتل تردې ځنګې چې بيا يې مېرمن راشي. د هغې د ژوند لوله پاره څه لاره چاره وسنجم. خو ښايي هم پدې پوهيده چې زه يا بايد له خپله کور ښايي او ماشومانو څخه لاس واخلم اوله هغوي تيرم او يا هم دا چې ښايي د هغې له سوزنده مينې سره هيره او ځان ترې په ځنګه کړم خونه زما به زړه کې د - هغې ليونې مينې داسې اور لګولې و چې هرڅه مې کولی شول، خو ښايي مې هيرولې او پريښودلې نشو. تر دامنده ښايي دوه درې محله د خپلې ترورچۍ کړه هم بوتلم. داسې راته ښکاريد چې زه خپل ژوند د ښايي له مينې قربانوم او داسې څه عجيبې او ترڅې بيبي مې به ژوند را روانې دې چې زه يې مخه نشم نيولی او يا هم نه غواړم د هغو مخه ونيسم.

د ښايي ترورچۍ زما او د هغې ترمنځ له سوزنده او غوږ پدې مينې پوره پوره خبره وه، هرکله يې به ډېر مينه زما تود هيرکې کاوه او زه يې دې ته هڅولم چې زړ تر زړه يې د خوږي د -

ژوند د ژغورلو له پاره چې سم ورسره زما پخوانۍ عادي ژوند هم بريايد. هغه فوځ کارو کړم اوله دې نوي غوږ پدې گل سره نوي او رنگين خوشحاله ژوند له سره پيل کړم. پدې توګه د ښايي مينې زه پخپل ټول ژوند کې له ډېر پېچلي سوال سره مخامخ کړم. راز راز او زړه لږ ژونکې سوداګانې يې را و - چولي او د لويواند پېښو په سمندرګي يې لاهو کړم. د ښايي او د هغې د ترورچۍ د افوښتنې هغه وخت لازياتي پېر نسي شوي چې هغې ته جا خبر راوړ چې فني خان خو ورځې سره له ملکه بهر له خپل اوږده سفر څخه راستنېږي.

پدې کې يوه ورځ بيا هم د ښايي په غوښتنه د هغې د ترورچۍ ولاړ و. خودا وار مې د هغوي د وار و ترمنځ د څه بڼې خونې، ترشوند و لاندې خندا او او څه پټو خبرو او اشارو کا پوځي احساس وکړ. څه شيبه پس هم د ښايي ترورچۍ د خپل نوي مېر سره د ودي ايښود لويه پلمه له کورته ووت او لاړه او ښايي هم د روازه پسې وتر له اوښاوس له دې - چې پوښه د مزي چاي يې رادم کړ او د يوڅه خوندي او موي سره يې راوړ. نو رافله اوبه بېنځه زړه راسره کيښاسته او شيبه پس هسې چې مې خواته ډير هيرې ناسته وه د لومړي محله له باره يې په زياتې مينې لومړي خپل مېرمنې وې راته کيښود او هسې چې ښايي يې خپلې ټنګې ګلابې شوندي زما شونې و ته راوړ. اندې کړې. ځان يې يې واکه زما په غيږ کې راواچاوه، او زه هم لکه دا چې لومړي شتمن نو داسې مې په تو - شيدلې مينې د هغې په وړې خولګه او ګلابې ښکته خوله و لګوله او داسې مې په غيږه کې تينګه کړه چې د هغې د ټنګې زړه يې واره تيريدل مې د خپل زړه له ټوکو سره پوځي احساس او خو پدې اوږته او سوزنده حالت کې مې ښايي ورو پر مخ لاس را تير کړ او هسې چې خپل نازنين سرا و صورت يې په زنگنه راته تګه کړه. له پوي خوندي موسکا سره يې راته وويل:

- سليمه () ته مې ډير خوښيږي () مينې دې ليونې کړي مې يوه شيبه دې هم نشم هيرولې خوا يا ته به دومره وکړي چې موز سره ډير خپل او د مينې ډک ګډ ژوند ته ورسيدو. ستادي په خپلې مېرمنې قسم وي چې مې مېرمنې به ډير د دې دغې به خبريدوه - پښو لرونکې ليوه خوراک شم. هسو سليمه () که پوه شم چې له هغه سره

ژوند خولاڅه چې د یوې بلې شپې تیرولو
ته اړ کړم ، نوډاډه اوسه چې سند شوی
به یوه کبه زهروڅوم اوځان به وژنم ...
همداسې فیصله د د سلیمه (... نوزه -
خوښه ستا ... زه چې شپه مخکسې د
ښاپیری د وصل په هوس کې نینۍ نینۍ -
شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو
یوډل بیانڅه په سرشوم ، زه به رښتیا
هم له ډیر لوی او بېچلۍ خپل کور -
مخاخ م ، د ښاپیری د وخت د وروسته له
مینۍ ډک وچۍ مایه به په دې کولی شویم
هغې باندې دخپل کورنۍ د اوسیدو -
ولگوم ، آیا د اکوړه وچۍ د اوسیدو
ښاپیری مې داسې به په خپل کور -
مزي سره لکه د گلو دوس به غږم ، کس
پرته وه -
نوماهم هسې چې د هغې په خبرو
کې گوښی وهلې او د هغې په لاس کې نازک
صورت مې لاسراسته ، نو مې خپله -
وروسته فیصله ورته څرگنده کړه چې د
غڼۍ تر راتلونکې به هغه یوه لري کلسی
ته ، چې خوږی هلته اوسنځي ، وروسته
بیا به له هغه ځایه خپله لاره باسو -
ان هغې ته مې دا ډاډ ورکړ چې د
هغې په خاطر کولی شم خپل کور -
میرمنۍ او اولاد ونوته شا کړم او تیري
تیرشم .
د دې خبروله اوږد ورس لکه دا چې
ایله اوس یې زه به لگیدلی وي ، له
غڼې مې راباڅیده او هسې چې یاد ا -
مې سترگې یې په خنځر راواړولې اولاس
یې زیامه لاس کې ونیو ، نو یې له زړه -
خنځه د وروستۍ شک د لري کولوله پاره
راته وویل :
- رښتیا وایې سلیمه ! ... قول دي ؟؟
او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل :
- هو ښاپیری ... زه به ستاله پاره
له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکړم ...
خو تا به پري نه زدم چې لیوان دي -
وخوړي ... خپل گرد ژوند به دي له
سره تیار کړم او خوچۍ ژوندي مې لکه
د لیمو څیر به دي ساتم ... پس
له دي چې له هغې سره مې د تللو د
ورسې ، نینۍ اوځای به باب تیکه وعد
کینوده ، نو د هغې هم پوره زړه ولگیده
او ښه ډاډه شوه او هغه وخت یې ایله
دا راته څرگنده کړه چې ترورۍ د دي
په غوښتنې نن شپه خپل کور هغوي ته
وربړي ایښی او خپله هم خپل مېر ته
ورغلی ده ، او اوس چې داسې ده نوزه
ستا اوستابه واک کې مې اوله دي خبري
سره سم یې نري اوله بنډر وډکۍ لیجې
او مړندونه راڅخه راتا وکړل او داسې

بی به خنده کن تینگ کرم اوه خوله یی
 خوله را ولگوله جی ماویل له پیره خونده
 کباب اولویه شم
 هغه شیه می ترسباوری داسی بحان د
 بنا بیوری د وصل به سندرکی فویه کسر
 جی هادونوری هینج شانی ارمان هم
 به زره کی پاته نشو اود جنت مزی می د
 دنیا پر سرولیدی خوله دی سره د ا
 م راته به دگاه شوه جی هفی به
 بختیا هم له میره سره همخوایی پر
 رخت که خنکه جی لازمه وه بحان د -
 هغه غوشتواولاس به یوسبارلی بکره
 بنا بیوری تر هندی شین هم لایکسره
 بختیا وه
 له بنا بیوری سره می بر دی وروسته دریمه
 دینا ولیدل بدی وریخ بنا بیوری
 بختیا ولیدل جاد وگره نیگلا موندلی وه
 بار خنکه جی د تهر وریخیه نسبت زیات
 اوسین د خنکه جی سپهر می بی
 هم بناته سرخی رازی و اوسترکیس
 بخوانی شم سات له دایره داسی
 راته بنکار شینکی بوخه بول امید واری
 جلدی دهم به ریخ غور بدی وری
 بختیا بختیا بختیا به لور غور
 دینا بختیا له هفی سره د تللو بکره
 بختیا د وروستو خبر او بختیا کولو
 وروسته هغه خنکه جی او بختیا هم د
 خیل دی بختیا وگره دایره د
 چمتو کولو به خنکه جی وگره دایره
 خیلی میرمنی خنکه جی فوشتلی می اوما
 د پاره سفر ته د تللو له پاره جانی او بختیا
 شیان به یوه بکرکی راته چمتو کری
 هفی ته می داسی بهانه کری وه جی
 موز د خیلی موسی له خوا گوم بختیا
 ولایت ته د خه مودی له پاره موز
 شیه به پیره نارامی راباندی تهره
 شوه، تکی خوب هم رانی، ترسبا
 بوری له یوی خوا د بنا بیوری د سوزنده
 مینی اندیشواوله بل بلوه له کسر
 میرمنی او اولاد ونوخه د تل له پاره د
 جلاکید و فومو پراسختی دم، خوهر
 خه جی و، شیه تیره شوه
 سبا زرد رابورته شم اود ناری له
 کولو پس د دیشی افوستو لگیا شم
 خود وی سترگی می د گاوندی د کور
 د رازی ته پاته وی جی کله به خلاصی
 اونا بیوری به بری له کوره خنکه د تللو له
 پاره ماته اشاره کری موز همداسی
 سره ویلی و، خوانتظاران د شو او -
 د روزه خلاصه نه شوه میرمنی یوخه
 شکنه شوه اوس جی هر خه تیاردی اونا
 وخته کنی می هم، نوزه ولی نه نم؟؟
 به پای کی هم له یوه اوز د انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه اوسنايي سري
يکي به د پيري تر هيد لي بڼه رابنگاره
شوه . خوسم له دې جی فوېنل بی ماته
په اشاري څه ووايي چی کتل می د پيري
فنه ، خوتون بچونی خيږي لرونکی سري
بی خواته راشي ، ماشا ورواړ وله ، خود
سترگوله اړ څه می په کتلوسره ولیدل چی
سري بڼا پيري له نړیواړ وونوله او په
اسی ندرسه بی د کوتی پرمخی وڅورموله
چی ان د غور سید و آوازی زما تروزی
شو ، اوله دې سره بی د روزه هم په
پیر شدت سره ووله او پوري بی کړه .
په زړه می سختی غوسې منگول ښځه
کړه او پدی کي می واوریدل چی سري
بڼا پيري وهي . داسی چی د چیغو
ناروا اوډر او آوازی بڼه اوږده او سوسو
پوه شیم چی داسري بی ضرور سري
غنی دي ، چی بڼای نن شپه ناخایی
رافلی وي .
خولکه داجی د سري زړه دید د روزه
په تر لونه وي د پاره شوي . نوشیبه
کړي بس بی ختک ، میخونه او د لرغیو
کړی د پوري او د روزه بی داسی کلکه
منه کړه چی هندو بیا هیڅکله هم
هغه څوک خلاصه نه کړي . د دې ترڅو
چیس په لید لوسره داسی شپ لکه چا
چی د تویلی د نیامونه او کړ اوونه زما
په کاري کړی راچولی وي . نوی د خپلی
میرنی اوډر و داشتباه دلري کید وله
پاره بیان په طریقی رواه او داسی می
خپل تکلیف هغوي ته زیات ونوده چی
هندو هغوي داراسره ومنله چی سفر ته
نظم تللی . خوه زړه می یوځای خبره
هغه ورځ می تر بیټا پوري هرڅه چی
وکرل هیڅ داسی چاره می ونه موندله
چی زه دې باید څه وکړم او په څه توگه
دې بڼا پيري وڅورم . پخپلی دې ناتوانی
سخته غوسه رافله . خوا یا ماڅه کولسی
شو ؟ آیا خان او خبله مینه می رسوا کړي
واي ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار
ایستلو پرته نه تر نظره کیده .
په سبا بی نوکري ته ولاړم ، خوله غرسی
سره سم بیړه کورته رافلم . که غوړم چی
یوه لاري ولاړه ده او دوه تنه سري
او خوما شومان تري د گاونډي کورته کالی
چلوي . لکه چی د بڼا پيري دوي کورته
نوي گومه کړه رافلی وه او چی کله می له
هغوي څخه ده دې کور د بخوانیوا وسید
ونکو پوښتنه وکړه . نو دای راته وویل
چی هغوي نن لس بجی له دې محایه
کډه وکړه او د اکوړی موز ته به غور را کړ .
خو دا هغوي ته نه وه معلومه چی د کور

عدای خوشداشتن صفت
نظریست که همه انسانها صاحب
آن نیستند. اما شناخت و ادای
درست و دقیق کلمات و بیان
خوب صفاتی اند که انسانها بها
تلاش و تجربه آن را کسبی کنند.

حرف هایی داریم با نبره راهرو گوینده
خوب را دیوتلویزون که با هم میخوانیم:

• خواستید گویند، باشید و چی کنید ؟
- خواستم گویند، باشم و کلام زیبا را زیبا تر
برسانم، باشد که به آن معراج برسم.
• گویند، باشند، است.

* چه پیش‌پرداخت‌هایی برای یک
گوینده لازم می‌دانید ، و خود باجی‌ها
وارد عمل شدند ؟

صدای زیبا، لحن فصیح باطنیان
دلنشین، آشنای کامل باوازه هاو
بهره داشتن کافی از سواد، البته
نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
از آن و ... در مورد خودم زیاد
نمیدانم اصلاً قضاوت آدمها در مورد
خودشان، همیشه صادقانه نیست
خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
یاور میکنید؟

و اگر گوید بلی، یک تعداد فو لنشین

به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
برای یک خواننده بالفطره نیاز حتمی
است؟

اگر بخواد خوشگو و خوش کلام
باشد، حتماً، اما نه در یافتن
واقعه هنرست ارزنده و پس بها
سوزه، مطالب مورد خوانش، با نوعی
صدای گویند، بایست آشتی پذیر باشد.
شما چی گونه می اندیشید؟

۱- ایکنش در این مورد نظر بود یوسرا
پدایو کتران را می پرسید، زیرا
آشتی پذیر صدا می گویند با سوره
مطالب آنقدر ضروریست که بگویند
و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
برنامه می.

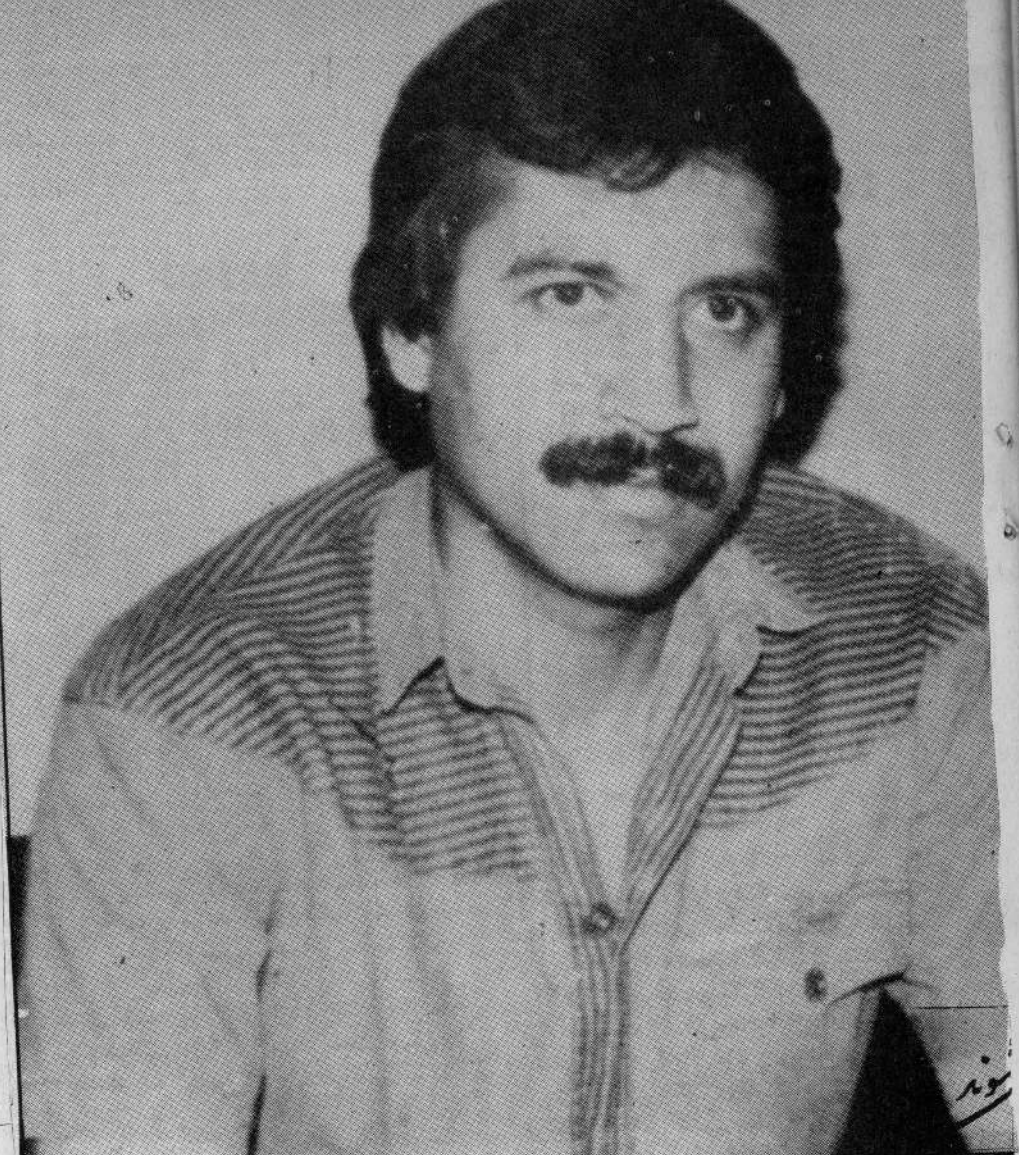
❖ برای گوینده شدن در رادیو و تلویزیون
چند معیارهای وجود دارد. شما
با آن جور هستید؟

— به نظر من معیارهایی که در رادپرو
وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
لطفاً صفحه برگردانند

~~CONFIDENTIAL~~ TA



گفت شنو با جاوید و هر نیر و دو سفر زنده که صبح با باران و دیتو لوزیو



خاوند راهی آواز خواخ خوبیراد بود -
 تلخ بود نخستین کارها پشرا بود -
 ((پاراه)) آغاز کرد به نظریه پشرا
 جابود راهی تانزدید باره بد آمد
 راه خود را یافت است که آغش و آغش
 ((باز آمد آغش و آغش)) بعد از آغش
 آغش می باشد به آغش و آغش
 راهی درین سفر آغش و آغش
 و آغش که میخواند :

* از کجا آغاز کرد ؟

سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امپرتو
باشد مدتی سه سال به همکاری فرها
با توجه نظر انجنیر محمد صدیق قیام
سازمان موسیقی را فرا گرفت. سال ۱۳۶۳
تحت ارکستر باران کارها پیرو آغاز کرد
عضو ارکستر شدم. فکر میکنم در این
برده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
نخستین آهنگ تا کد ام است، و آخرین
ام! می تفاوت ها میان این دو شمار
ده می تواند؟

از ساخت های فرهاد در راواغی —
 تنگ بنام (بازاند آن بزرگ سیا) ساخته
 میسر) می باشد به نظر من کار هر هنرمند
 ارتقا زبخته است چه از نگاه آواز —
 هر که بوزن و جفا اگر چه تاحدی
 نای گروپ هنری باران در تهر — و
 خواب شعر و کمپوزیسی به خرج می دادند

ایل موسیقی ضبط صورت می باشد که خود درجه گونه گی یک آهنگ تا سه سزا دارد ، به نظر من درکار سازبر زات یک آوازخوان ، آنچه در سه اورا به میقی چیده می سازد ، همانا عین سه وختن است که هنرمند همه نظرهای فرشته اشرا در صل پیاده می سازد و همیشه که حرکت وصل السان را به می برد به این رقم شماره های سه آهنگ نخستین و آخرین می که تا هنوز در ام می بینید یکی از دلایل آن

مرا عمر ((باران)) کوتاه بود ؟

ن سوابقست که همه جا با آن مواجه
شده است. تنها من بلکه تمام اعضا ی
شاید به این حرف معتقد باشند که
رویا گروه هنری بعد از یک مدت
بای هنری از هم میاشد. چو •
لطفاً صفحه برگردانید

من ان نذات تو

اما جاوید و نیره به هم راه می‌اند

گروه های (بونی ام) - بیم فلایت - -
دولتی و دولتی هالندی - چهاربرادر - مدون
تاکلیک و ... که از هم جدا شده و کارهای
شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند.
درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد.
مهمتر از همه دوی کرکرها، عدم شناخت
درست از هم دیگر و بالاخره بی تفاوتی
اعضا در مقابل کار گروهی و رقابت های
ناسالم است. آهسته گروه را از هم پاشید.
آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
می ساخت.

۱ - از ادیل آهنگ های گروه را فراهم دریا
تعیین و ترتیب می نمود. مثلاً: من تنها
توتنها - باز دل میدهد برای - ای داد و
بدهد - ره صراحت تر میزند دل - باز
نگاه می یکن و شمار دیگر از ساخته های
فراهاد دریا است.

۲ - موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
جوابگوی احساسات آن است؟
- همیشه گفته اند موسیقی غذای روح است
حرفیت: جا - گاهی یک آهنگ فریب و
گاهی شوق جوابگوی احساس بوده و روند
زندگی طوریست که نمیشود به صورت
مفصلی گفت این یا آن. اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) می شنوم و هر آن
پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
خوانده شود زیبا است.

۳ - یکی از شیوه های تدوین میخانه
روانی معالجه، بیماریه وسیله موسیقی
بوده است. اما امروز برای موسیقی بی
رسم شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
می گذارد، شمای نظردارد.

۴ - میخواهید بگویند که شنونده حس
شنوایی اثر را از دست میدهد. راست
راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
کار میگیرند که نه تنها تدوین درد بیمار
نیست بل دردشان را افزونی میبخشد.
شخصاً به این نظرم که هنرمند یک نمیتواند
کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
یک آهنگ خوب تهیه کند ((از کجاست کم
کن و کیفیت بیفزاید))

۵ - موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
ساختار صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند. بنابراین
آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
سازش را بنوازد و آهنگ های فریبی
ببخشد و یا چیزی از مجموع این هر دو
شما چه چیزهای را از این می بیند؟
- برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند



جاوید راهی:

بی تفاوتی اعضا در مقابل کار گروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید

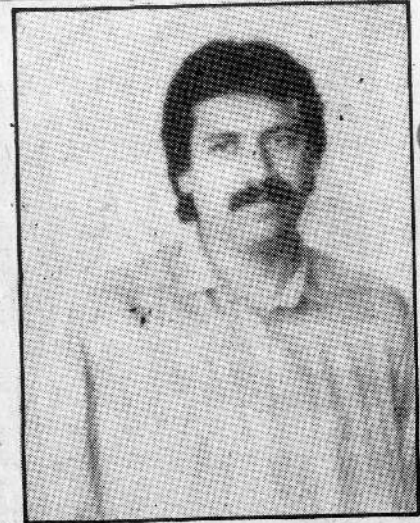
نیردراهی:

ظرافت شعر با جدیت خبرچور در نمی آید

که قسمت عمده آنرا فرهنگ مردمی تشکیل
میدهد. به معنی وسیع آن شامل کلیه
بدیه های اجتماعی، آداب و رسوم
و آگاهی های عوام و تجارب هنرهای
مردمیست. عنصر عمده این دانش به
آداب عامیانه یا زبان عادی روزمره مردم -
ارتباط میگیرد. مثلاً: وقتی شعر یا ترانه
فولکلوریک را می شنویم خیلی درنگ از یک
عشق پاک و آتشین، از وفاداری عاشقانه
خسته، از سوز و گداز و سایر تأملات اجتماعی
آگاه می شویم. باید گفت که عمده ترین
عنصر کلتور مردم را ادبیات آن تشکیل
میدهد. در آهنگها، در پرده ها
گفتارها و بالاخره در معاشرت خویش
نباید کلتور خود را فراموش کرد. از آداب
و رسوم و تجربه های عوام باید آموخت و به
آن این همه حرفها را در خود حفظ کرد.
پس اگر در هنرمندی این صفات را در دهیم
به یقین که فرهنگش اصیل است. در غیر آن
با کدام جامعه در میان مردم خواهیم درآمد؟
۲ - با آنکه در کشور های دیگر موسیقی کلاسیک
روزناروز در معرض است. اما در کشور ما به
فانوسی مانند است که در تنهایی و انزوا
می سوزد. شهادت لیث را در چشمان پخته آید.
- به نظرم دلیل عمده این است که
برای ضبط و بخش آهنگهای مبتذل از
طریق رادیو - تلویزیون در قدم اول توجه
صورت می گیرد. شما خود گواه هستید که

باید چیزی برایشان عرضه کرد که خود
را در برابر آن بیگانه احساس ننمایند.
زیرا اگر آنطور بود، به خودی خود اثر
هنری مطرود مردم می گردد. وقتی از
مردم صحبت می کنیم، منظور ما طایفه و گروه
و جمعیتی نه بوده بلکه افرادی اند که
در کشور واحد زنده می دارند. به نظر من
آن شمار هنرمندان ماکه به ساز و آواز غرب
رو می آورند باید تفاوت ها و همگونی های
((اگر وجود داشته باشد)) در زبان را از
لحاظ ساختار بداند و نیز از سازهای -
فریبی به صورت اساسی آن شناختی داشته
باشند. در غیر آن چیزهایی که ساخته یا
اجرامی گردد تفاوتی و درخت همارا با
اصل خواهد داشت.

من معجون این دو موسیقی را در یک
پارچه افغانی تا آنجا قبول دارم که اگر
آواز را از پارچه برداریم، باید شناخته
شود که ساز یک پارچه افغانیست نه فریبی.
۳ - برای من چیزی تعجب آور بود، وقتی
یکی از آوازخوانان جاز گفته بود: ((ما
از موسیقی فولکلور الهام گرفته ایم)) و من
هیچ نشانه و هیچ اثری از فولکلور را در
آوازخوان و در پارچه های نیافتیم. من
شود، شما اندکی بیاموزن موسیقی نو -
لکلور ما صحبت نماید تا آوازخوان محترم
بداند به کجا رفته و در کجا استند؟
- باید مختصر گفت: فولکلور یاد انشوا



در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
در عرصه موسیقی کلاسیک توجه -
چندانی صورت نگرفته. خود میدانید که
در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
موسیقی وسیع است و همگانی. سالها قبل
کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
مغرب هندی پیش برد و میشد که بعد از ختم
دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
کورس هم بسته شد. صرف در این اواخر
برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده.
به نظرم همین ها دلایل عمده بود.
پس باید در این راه کوشید برای حفظ
موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد.
از راه نشر رساله ها، ایجاد کورسها و غیره
امکانات همچنان در مساهای رادیو -
مرحوم استاد سر آهنگ که بهترین راهنم
برای راهبان موسیقی است باید به طور
منظم در برنامه یی گنجینه شده از طریق
رادیو به نشر برسد.

۲ - پیوند شعر و موسیقی را چینی گونه یافته آید
و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو مایه
که ام نکتها را برای خود قابل درنگ
می دانید.

۳ - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یکدیگرند.
و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان.
حال خود ببینید پیش و بداند ضرورت
شعر خوب را. در یک آهنگ، به نظرم من
هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
به تشویق نیفتد. شعری را برگزیند که

با احساسش واقعا جور آید نه آنکه در تضاد
باشد. در توصیف و کیفر اندیشه کس و
بعد همه را در یک پیوند عالی به خورد
شنونده ها پیش بدهد. آوازخوان باید
شعر را بشناسد. یعنی موسیقی شعر را
بداند. زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
برخوردار نیستند. از همین جاست که
انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقل
های ایجاد می کند که طبیعتاً بر
روان کلی آهنگ تاثیر دارد.

۴ - شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
زویه انتخاب می کنید؟
- زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
بگویم که دارای شعر و کیفر خوب و هالی
بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط.
در غیر آن شنونده را محتاج خاموشی
خواهد ساخت.

۵ - به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
دارید؟
- آوازخوان خوب را همه هنردوستان
عزیز می دارند. ارادت من به طور
ویژه به هنر والای مرحوم استاد سر آهنگ،
که بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
آواز احمد ولی لحظات خوشی را برایم میسر
میسازد.

۶ - گفتنی با گفتنی های دیگر
- تأمین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
ما افغانستان. خشک شدن اشک
در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
عزیزان عزیزترین آزادی من است.

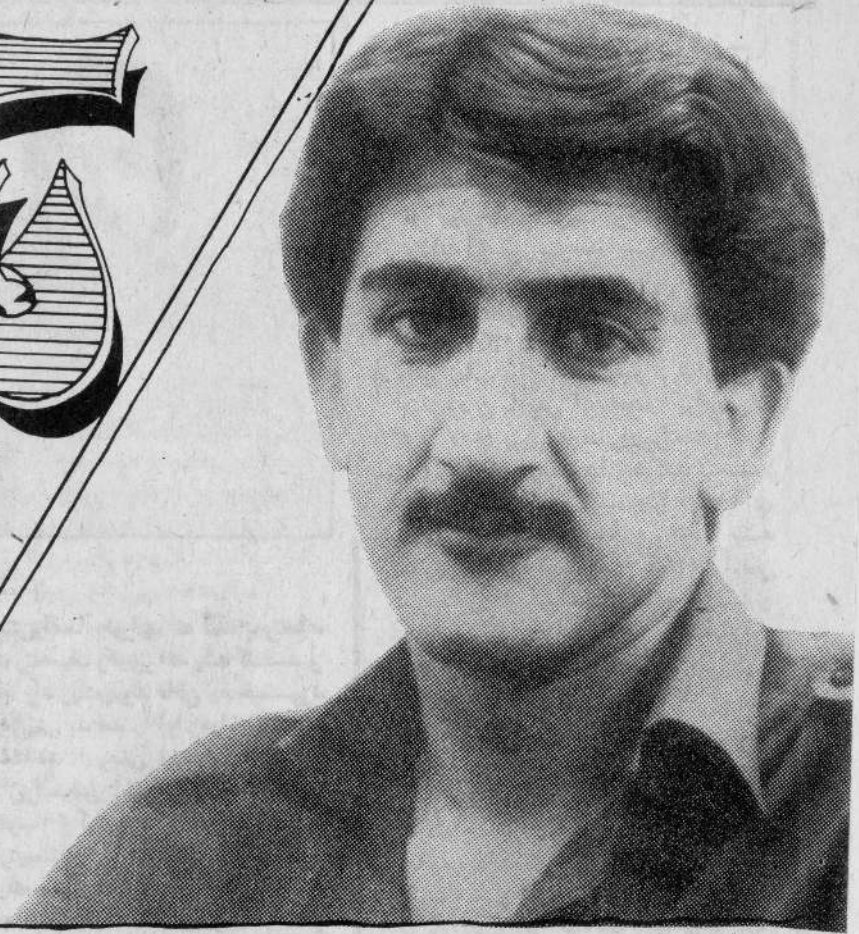
بقیه از صفحه (۲۹) **نیو راهی:**
تلویزیون، گوینده رادیو باید چنان
صدای دلنشین داشته باشد که توجه
شنونده را به خود جلب کند و خود را
بشناساند. اما در تلویزیون تا آنجا که
می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
و تا اندازه یی نیز صد او سواد و مهارت
کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
(Photogenic) بود. نطای
نباید انتخاب داشته.
۲ - وقتی زبان برای گفتن وجود دارد،
حرف زدن بانی از وجود، برای یک
گوینده، تلویزیون چقدر ضروریست؟
- نه آنقدر که بااست ها و حرکات
مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
معرفی نمایش قرار دهد. اما تا اندازه یی
در بعضی از متن ها مثلاً موقع خواندن
یک شعر خوب حالت نگاه، آهسته در
صورتیکه مسخره نباشد خبلی
بر بدنش شعر می افزاید.
۳ - به نظر شما، هر گوینده، یکله تورا است؟
- هرگز، به هیچوجه، کاش میشد، همه
اینها میدانم که صدای هر گوینده
صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
را ندارد، زیرا ظرافت شعر با جدیت
خبرچور در نمی آید.

۴ - یگان گوینده رادیو و تلویزیون شعرو سایر
آفریده های ادبی را چگونه می بخورند؟
و این آهنگ میخوانند که گاهی آفریننده
اثر فکر می کند: کاش این اثر را ایجاد
نکرده بودم، فکر می کنم در اثر کوتاهی
فکری میان یکله تورا و سخن گوینده
هیچ تفاوتی را نمی شناسد. شما
چگونه می اندیشید؟
- چنانچه گفتی شما ورنه نیست ها همه
را تشویق میکنید و آنی را که بی آهنگ و
بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
می کنید. گله شما نابجاست.

۵ - شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
۶ - آیا میتوان بگویند که کی؟ اگر
گفتید آخرین تان.
- اینکه شما تا هنوز نشناخته آید، یکبار
دیگر از شما منطقی طلب به برنامه های ادبی
(اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم:
به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
و جمعه) رادیو گوش دهید.



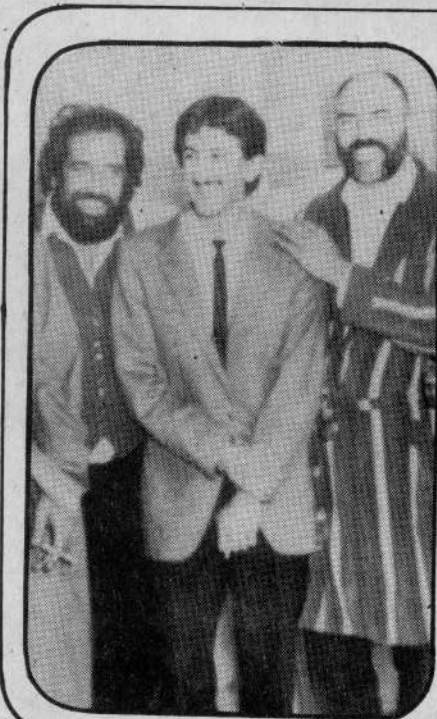
مواجه از موچیل



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و مکتب نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستم نمایشهای خویش را غرض کنم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تفت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادايت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نو به شناخت تیاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، دراماتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم. از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بساد نخست آغاز کردم. اول تراز تیاتر شروع کردم. از تیاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسوولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که پیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹، (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد نیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. (۵۵۵۵) فهم (اسد زوی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را جد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او حرکات او و صحبت او عجیب گردیده است. اما فهم (اسد زوی) کجا بود؟ از کجا آمد؟ چی گونه یکی و یک بار به شهرت رسید؟ با انبوهی از پرسشهای ایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



بار اول با مسایل تخنیکي طور مثال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلام، آشنا شوند.
مرداب ها پنج دو گونه گون تاریخی
را نشان می دهد. ماسیمول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
می دهد و خود ماهیت زنده گی را، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار تلما توری شکستندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشینم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی. بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی پیشرفته و تا -
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده.
قطعه جاز منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله -
اعتیاد و معتاد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)



پیشرفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
ما متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگنجانم تا در وقت برگشتن به شکل متناوب
بمانم.

همینکه برگشتم، سرباز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم. در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیکي سیمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم. ۱۰۰۰ مسافر
موفق شدند برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنین
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم. سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صد یق
بر روی استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکویری بود ما راهکاری کردند.
اما با تاسف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیکي سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند. بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایتد را گشودیم
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه شب
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد.
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم. طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم.

✦ بخشید شهادتی از صاحب
های تلویزیونی خود گفتند که اولین
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم. تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی، آشنا
میشد با شکل کاملاً نویسنده گرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه.

✦ نوع سایه یعنی چی؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند. دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیل باید به خود همین نور
فن اکویری را به وجود می آورد تا جوانان



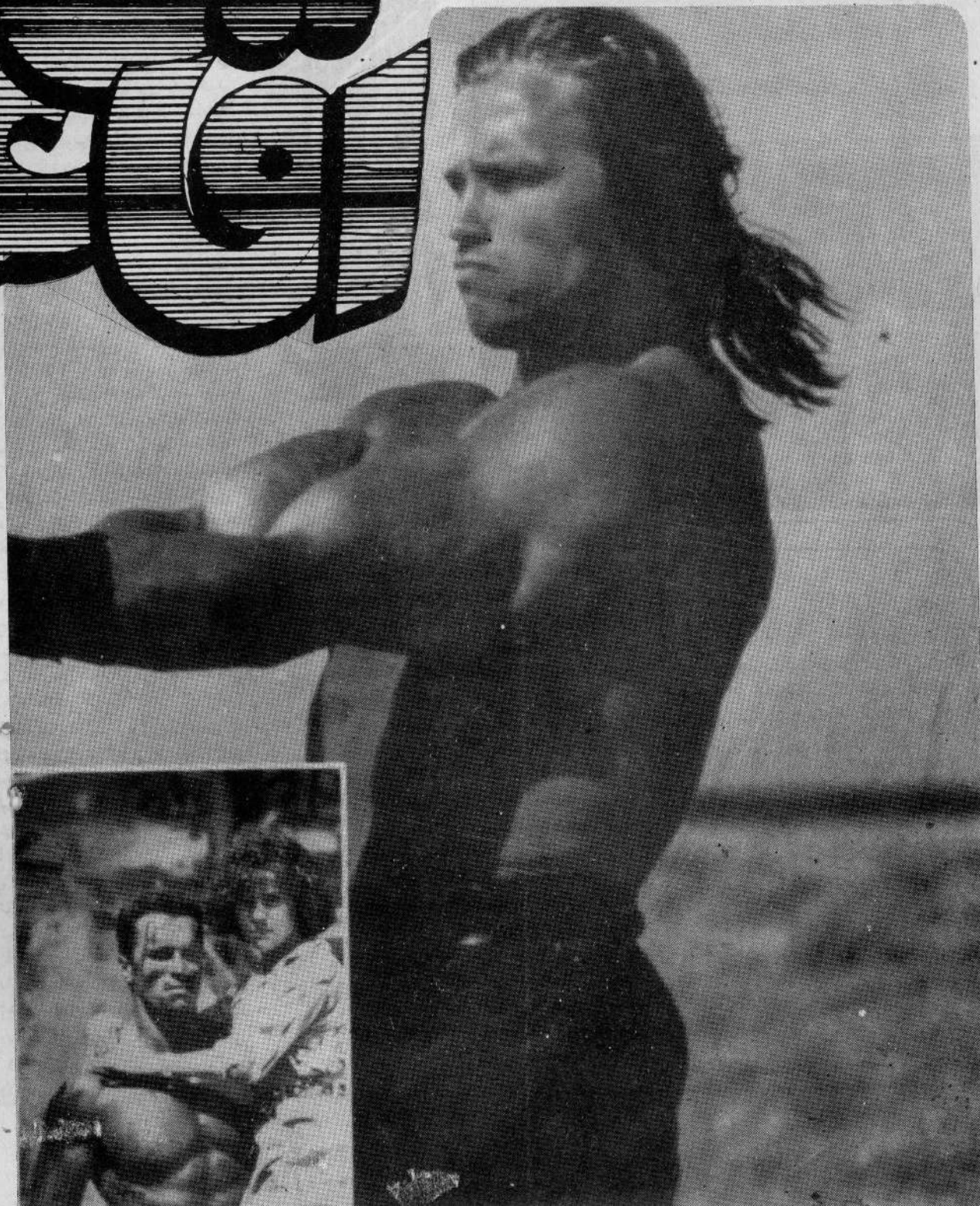
شاهروز

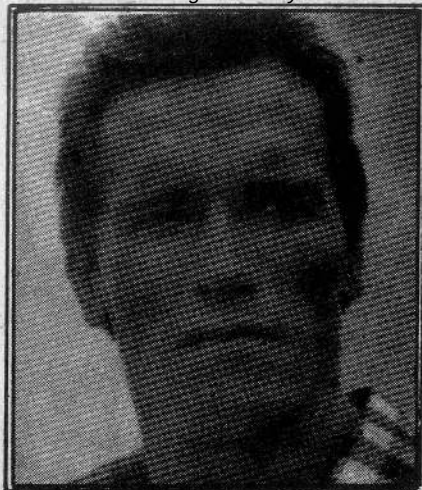
شاهروز "در سطح گرانترین اکشن راه است" از تولد بدوین شک و شکس از بزرگترین و گرانترین بازیگران هالیوود و جهان را دارد و چنانچه ۶۰۰۰ سانس Biceps پس پس در مقابل ۱۱۰۰ سانس از سطلون و ۱۹۸۰ سانس و ۱۱۰۰ کیلو گرام در مقابل ۸۳۰ سانس و ۱۰۰۰ کیلو گرام سطلون ۱۰۰۰ اما در زنده کی تفاوت: عده ای و غول سینمای ها لیوید درین است که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا - تهریه سینما راه یافته است اما سطلون بعد از ورود به سینما به صورت مشخص به صورت پرورش اندام پرداخته است. شاهروز بدوین شک نخستین هنرپیشه درجه یک جهان است که از دنیای سینما به سینما را آورده است با وجودیکه تهریه سینما است که "لیندا لوتن" به گرانترین ستاره فراده و کاراته باز معروف جنگ نورس قبل از او به سینما آمده لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۹۲ در سن یک سال پس از "سطلون سطلون" فارسی اثرش در یک دهکده کوچک کمدنر دایم که ها قرار داشت زاده شده است و پدرش افسر پولیس بوده و او مانند سطلون طفولیت پر از بازی و سطلون را گد هتانه است و شهرت و سطلون فقه او در جهان سینما به سطلون - هیو ویلیامز مورد علاقه اش "پروازش اندام" "بادی بیلدینگ" که او را محبوب عام و خاص ساخته است میانه که اسر یک از سطلون و گرانترین هنرپیشه گان سینمای سطلون لیوید است. شاهروز از هر سطلون مبلغ سه میلیون دلار دریافت می دارد که طبقا فاصله زیادی با سطلون سطلون که صرف از فلم "بازوهای - آهنگ" ۱۲ میلیون دلار دریافت کرده است بوده است دارد اما با سایر هنرپندان معروف چون "وینوود" - "استیو" - "لیندا لوتن" -

شاهروز

لرژولیت





در تمام و به نفع روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقه جغرافیای کلکسیون ها شدم.

کونین : تولد يك اسطوره . کونین در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روحیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده آمریکایی آفریده شده است و عوارضی که به روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونین در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونین وحشی و دومی "کونین هرانگر" با تاهای من در فلم "ارتولد با عکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونین را گرفت و مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوشی یاماساکی" - که در فلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم . به روزی فلم اول کونین ضرورت تهیه فلم دوم را ایجاب کرد ، قهرمان اصلی همانا "کونین" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما میزیست و با عجمه و دلیری میجنگیده است قهرمانی که در مقابل مارمظلم ۲ امتری و فوج عظیم

بقیه در صفحه ۸۶

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و - برای بار آخر در يك فلم که از جریات مسابقات بزرگان "پرورش اندام" - امریکا به کار برده بود اشتراک نمود و با به روزی به همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع ننکست و - راه سالو نهایی تمرین را به خود نهست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و به پل به تاهای کسب چهره : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسب اندام برای زنان و ... دست یازیده است که از پرورش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تتومنت " و " هرکول در زیمبارک " در ۱۹۲۰ و بعد در فلم " شخصی " از ساخته های " روبرت الیون " هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز اودر ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلمی از ساخته های " (بوب دلسون) " کارگردان جوان سینما بود که از جریات تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زیرا خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه را از بودند و از جمله " ستلین " نوب پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم " طاقه و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پیشه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

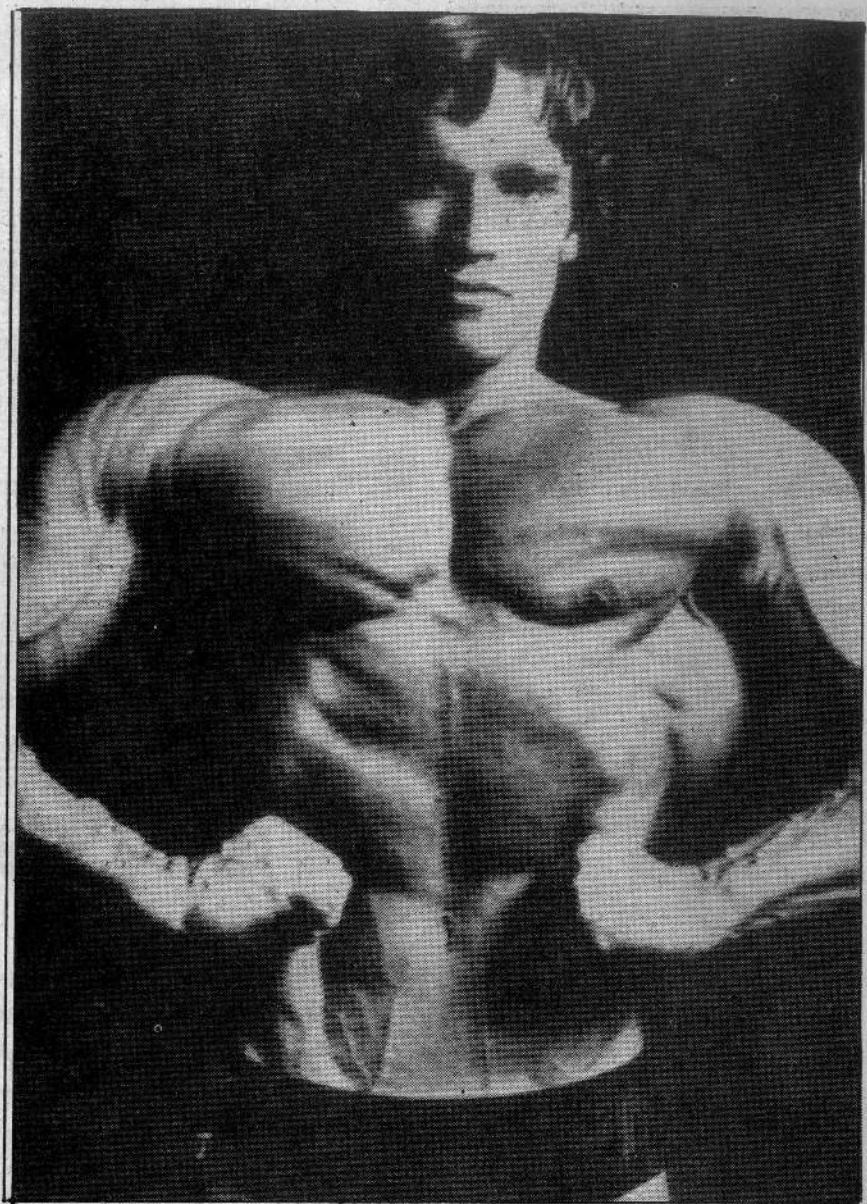
" نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر گزین بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریات مسابقات " پرورش اندام " (باید همه احساسات را - مخفی داشت و تسلیم خاص را - رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محلی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید به علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیخت و پرورش اندام پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست ."

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت پیش سینما بود . " من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلبرداری اوله از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند کشاند ."

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹ - ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای - مسابقات قهرمانی جوانان اروپا روانه " شتوتگارت " شدم . در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان " آقای عضلات اروپا " را - در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم روز - شکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام " آقای جهان " قابل دید بود پس و يك سال پس از به روزی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین به روزی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت ماهه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

و هرگز از مشقات تمرین نمی نالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریر هر چه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های " بادی - بلهدینگ " زیبای اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم . و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کله قورنسا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در - مکتب برای تمرینات به شهر مرفه و شب وقت برگشت چون ناوقت می



اند اما او با شکوه تر از آنان است . در دوران نو جوانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون " پرورش اندام " محله شان یافت . - این محلی بود که افزون بر پرورش - اندام و مبارزه با خود چانس بود : " هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار " آقای جهان " می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد

و هرگز از مشقات تمرین نمی نالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریر هر چه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های " بادی - بلهدینگ " زیبای اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم . و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کله قورنسا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در - مکتب برای تمرینات به شهر مرفه و شب وقت برگشت چون ناوقت می



پوسیدگی دندان

از مجله: ((جهان طبابت)) چاپ
شماره: فوق العاده جنوری
۱۹۹۰

— عدم مراعات حفظ المصحه دندانها
— آماده گی واستعداد ساختن
دندان ها به معاب شدن : (ضعف)
مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص
ساختن کیمیای آن است : مثلاً اگر
مقدار منرال ها به ویژه فلور آن کم
باشد (۱)

— نوع غذاهاي مصرفی : افراط در
استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده
مانند مربا ، چاکلیت های نرم ، کیک
کلیج ، اکثریت میوه های پخته و
(ساجق) های بدون نمناغ مخصوصاً
باتیاندن پارچه ها یا بقایای این
مواد در فاصله بین دندان
— موجودیت میکروب های اسید ساز
رشته مانند :

تشکیل کاری یک پروسه بسیار طولانی
و تدریجیست . اگر حداقل تا سه -
ساعت پس از صرف غذا دندان ها
شسته و برس نشوند ، نخست در همان
قسمتی از مینا که آن جا لعاب دهن و

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب
دندان اتحاد شوروی وانگلستان
ثبت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع
پوسیده گی دندان با کاری با هیچ
بیماری قابل مقایسه نیست .
کاری با (کرم خورده گی دندان)
مرض مغرب کننده ، نام ریاضتی
دندان است که در اثر آن تیلور قسمتی
های تکلی و ساختن های مغربی
دندان از بین میرود .

اسباب و تکوین مرض : کاری در اثر
اشتراک شماری از اسباب و فکوره های
مساهم سازنده به وجود می آید از آن
جمله :

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح
بین دو دندان ، فرو رفته گی های خطی
و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده
مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین
های کوچک لعاب دهن و مواد غذایی
به میان می آید که بستر نگهداشت و -
تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل
یک بلیک مجتمع درآمده و اسید های -
ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود
می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول
یک تغییر بسیار جزئی (فرو رفته گی های
جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما
پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود .
افراد بسیار حساس یک درشتی خفیف
را توسط زبان خود احساس نموده
میتوانند (و این مناجب ترین وقت
تماس گرفتن با ستوماتولوگ یا داکتر
دندان است) به زودی در خلاها و
فرو رفته گی ها مواد غذایی جا گرفته
رنگ مینا زرد میشود و پس از ۴۸ ساعت
به نضاری مبدل میگردد (اماد رمتا -

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاهانی و اساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجمد که ایجاب جراحی عاجل را منماید.

- ویا پروسه التهابی ظاهر آ را م شده مرکز مغنی زمین برای منتق شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چته به قیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل مدهد. مخلق پاک شده تلهیر قسمی میا را تخریب و منحل نموده و بخت مواد آهکی آن سبب میشود.

و قایه پیشگیری:

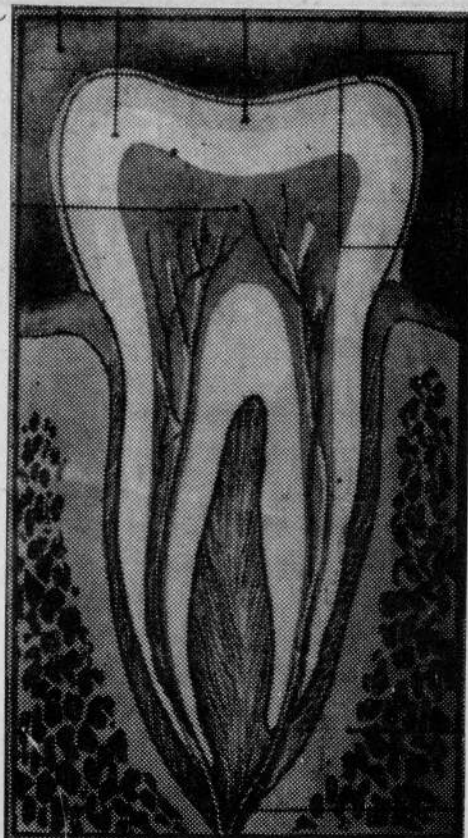
- در رشتن دندان‌ها کوچکترین غفلت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سبب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سببها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود. در ریه در وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون جای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیر ادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر (چهار بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و کاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد جایی و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند میا رنگ سیاه را به خود میگرد.

فرو رفته گی‌ها با هم وصل شده و عمیق تر میشوند. با آن که تیزاب های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال‌های سطح میا را از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق ترین دندان راه میگذارد. این مرحله د نشان مشخص و وصفی دارد:

اول: دندان در برابر مخریبات کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیریانی شدید آ درد را به وجود می آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ مراجعه نشود، مواد زهری واسید میکرپ‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم ((پولپیت حاد)) را میسازد که وصف عده آن درد، نبضانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) ساعت دیگر دندان در برابر غذاها گرم به درد می آید (نه سردی) و این نشاندهنده پیشرفت حادثه التهابیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک سلو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف دود را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری تهریک میشود (حتی تماس زبان درد ناک است) در ظرف کمتر از هشت ساعت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد د و خطر احتمالی را باری آورد.

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سياهو به با نان "هوك كالورن" "پاپا ری مورگان فرین" وارد ماجرا می شود. او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جهد وی از همسرش طلاق گرفته و هر کاری را با صبر و حوصله ای تام انجام می دهد. مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نمی گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند. به بوه خانم "دیزی" معتقد است که "هوك كالورن" با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و دوری اینک تنها گرا طی ۲۰ سال تغییراتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بریز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سياهوستان این مناطق ناظر بر طریقی شود. دوستی نزدیک و محلی بر احترام بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاهی این فیلم گریه دادن نمره بقیه در صفحه (۹۴)

پیشه "ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است و زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهای را شخصا انجام دهد و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد. اما یک روز وقتی بوه را کار می دهد سال ۱۹۴۸ خود را می راند تئوکر حواس خود را از دست می دهد و مقرر را - اعتیادها به دیوار باغ هسایه می کشد و خانم "دیزی" از این سانه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - "پولی" نامیده می شود "پاپا ری" - توان می کشد که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود "به شدت نگران سلامتی مادرش در ریزهای آینده می شود و می بیند که مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصی برای وی استخدام می کند تا به این ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند.

فیلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فیلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی "بروس بر-سفورد" فلماز اسکرالهای ساکن امریکا و بازی "جسیکا تانندی" - "امورگان فرین" و "دان ایگره" در رول های اصلی به طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما جرای چنین دارد: - فیلمی نیمه دراماتیک و احساسی باطنز پردازی های ظریف و نگاه به گاه که دوستی طویل المدتی را که به کندی اما باثبات بین یک زن سن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سياهو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد به معنوی تشاهی می گذارد. یک منتقد در اروپا این فیلم را "فیلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم" توصیف کرده است. شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فیلم طرق قدیمی ساخت فیلمهای - محبوب هالیوود را در اذهان زنده می کند اما هر حال محاصل کار هنر - است. توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقام امریکایی به این فیلم شده و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زی به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گریه نندگان جوایز اسکار نیز برای آن قابل می شدند. خانم "جسیکا تانندی" در این فیلم در رول "دیزی ورتان" زن ۲۲ ساله ای "۱ سال کثرت از سن واقعی هنر -

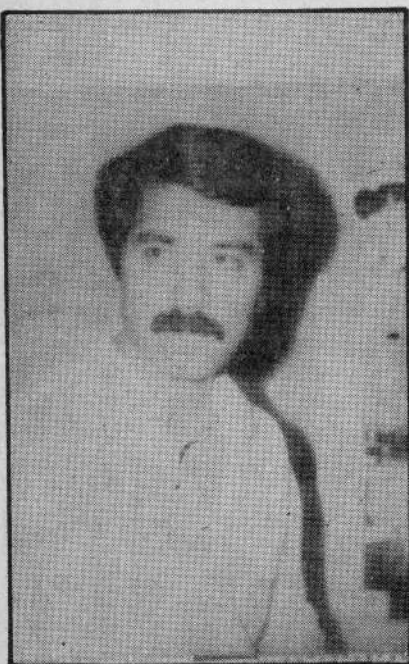
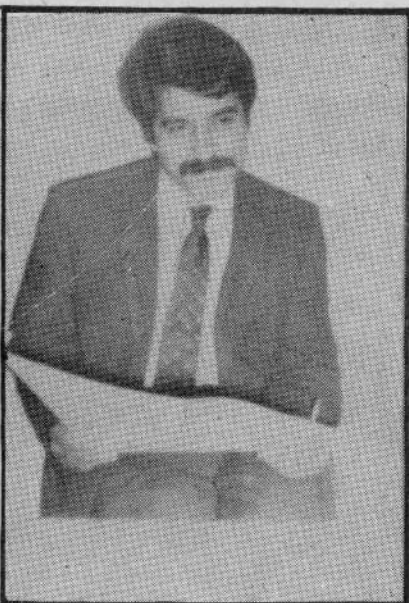
"جمعه موسیقی" ساخته ی "کاستا-کاوراس" به شدت جلب نظر کرد. - صده ای نیز از "پانولین کالینز" که با بازی در فیلم "شرلی والین تایسن" رخشیده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمایی امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود جایزه را به خانم "تانندی" اهدا کرد. اما برای بودن جایزه بهترین فیلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فیلم "رانندگی برای خانم دیزی" - "م" متولد روز چهارم جنوری "به کارگردانی "اولیور استون" داشت. - لم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فیلم - "متولد روز چهارم جنوری" برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت. این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب "او - لیور استون" ۴۵ ساله شد. ناگفته نماند که جایزه مزبور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در - عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همدیاف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد "استون" چهار سال پیش به خاطر ساختن فیلم عالی "جوخه" نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود.

نقه د. صفحه (۹۲)

هنریشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری "جسیکا لانگ" که با بازی در نقش یک وکیل زن در فیلم

"بهترین فیلم: رانندگی برای خانم دیزی"
"بهترین کارگردان: "اولیور - استون" برای فیلم "متولد روز چهارم جنوری"
"بهترین هنریشه مرد نقش اول: "دانی یل دی لوکس" برای فیلم "پای چپ من"
"بهترین هنریشه زن نقش اول: جسیکا تانندی" برای فیلم "رانندگی - برای خانم دیزی"
"بهترین هنریشه مرد نقش دوم: "دنزل واشینگتن" برای فیلم "افتخار"
"بهترین هنریشه زن نقش دوم: "برندا اریک" برای فیلم "پای چپ من"
"بهترین فلمنامه ی اوپن سال: "تام شولین" برای فیلم "جامعه ی شعرای مرده"
"بهترین فلمنامه اقتباس شده: "آلفرد اوری" برای فیلم "رانندگی برای خانم دیزی"
"بهترین فیلم خارجی: "خبر امر - یکایی"
"سینما پارادیزو" از ایتالیا.

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس به - برندگان اهدا کردید. این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد. مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد. فیلم "راننده گی برای خانم دیزی" با به روایتی: - گر دادن خانم دیزی اسکار بهتر - این فیلم سال را به خود اختصاص داد. این فام که از بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا - عرضه شد. هنگامی که خانم "تانندی" برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت. خطاب به حضار و تشاهی گران تلویزیونی گفت: "هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین اوج و قرب نهند. از شادی در پوست خود نمی گنجم." رقیبای صده ی خانم "تانندی" - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند: یکی "میشل فایفر" که بازی درخشانش در فیلم "پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین

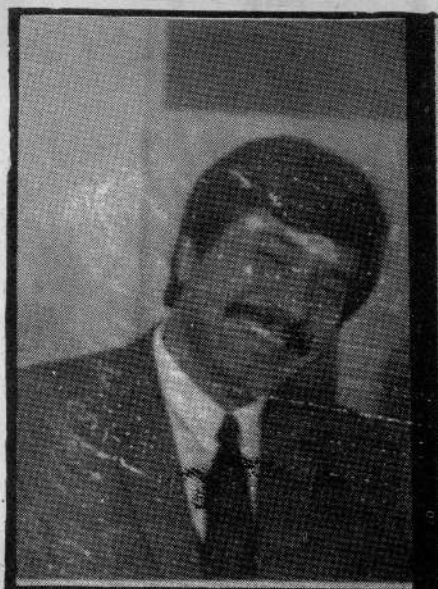


بازی کرده اید ؟
- بله در فیلم "بهار موعود" نقش
داختم .

- برای يك سينما گره هنگام فلپبرداری
چون خاطراتی میتواند اتفاق بیفتد ؟
- زنده کی يك سينما گره همه اش خا-
طره است . برایتان قصه كتم كه يك وقتی
به تاشكند دعوت بودیم . اصلاً مفسر
شعر می بود و ولی من در آن جا تقاضا
كردم تا كمرب می در اختیارم بگذارند كه
از زندگی اطفال افغانی كه در آن جا -
درس میخوانند - فلپبرداری كنم . كمرب
را به اختیارم گذاشتند در آن جا فلپبرداری
كردم . سپس به دوشنبه آمدم در
آن جا نیز فلپبرداری كردم و در ضمن -

يك فلپبرداری مجرب نیز در آن جا
با من توظیف شد او هم خواسته كه
فلپبرداری كند . او با مفرقین میكشود
و تصویر میگیرد و ما تعجب نمیكنیم سر
انجام موسی را دشمن و حبیب طلوع
از میهن خواهش كردند كه من خودم
فلپبرداری كنم زیرا با مفرقین زیاد -
وقت ما ضایع شده بود . من كمرب را گرفتم
فلپبرداری كردم . فلپبرداری تمام شد
و فیلم به لاہور تدارك . فردای آن روز با
رئیس سینما توكرانی و دوستان خودم يك
جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا كردیم
دیم متأسفانه يك حادثه هم از آن فلپبرداری
مجبور درست و لبكده نیامده بود
وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به
سوی من نگرستند و از من میپرسیدند
كه در كجا تحصیل كرده ام و هر چند
میگفتم درین رشته تحصیلی ندانم و باور
نمیکردند میگویند باید در ماسکو تحصیل
كرده باشم و دوستانم "موسی را دشمن
و حبیب طلوع" با خوشی بهم را میپرسیدند .

- چي کار تازه می روید دست دارید ؟
- فیلم تازه می به نام "مکوت" را زیر کار
دارم .
- اگر بر سخی آخرینم را کنجکاری و -
کستلخی تلقی نمیکند ؟ اندکی دیسورف
رفته کی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
- از دوایج كرده ام . سه بچه . قصه دل
دارم كه هر سه تن شان در برخی از فیلم
ها نقشهایی را بازی كرده اند .



كه جز يكی دو فیلم داستانی و سینمایی
و يكی دو فیلم تلویزیونی و ديگر هیچ فیلم
ما دور نمانده است به این معنی كه
فيلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق
به پالیسی روز ساخته شده كه اینكاش فیلم
های خوب فلکلور يك و محلی وطن خوشا
ما ساخته شده و نشر میدهد تا جای فیلم
های بیفصل تجارتی . خارجی را میگویند
ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های آنها -

هنرمند باید هدیه فمته باشد

هی - محیطی كه برای پهننده ما پذیرنده
باشد .
- فیلم های ما چرا نقش شوند "صدا"
دارند ؟
- فیلم های تلویزیونی ظالماً طوریست
كه ما به خاطر سهولت كار و روی سست
آواز را بگویم . لذا از آن جایی كه ما يك
ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم
مشكل ليستگ وجود دارد . لذا آواز
مفهوم میباشد .
- آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش



صحن و پهن چي نوع بوده اند ؟
- اگر چه پاسخ این پرسش بیشتر به
مسؤولین افغان فلم تعلق میكشود
ولی منحت يك سينما گره میتوانم بگویم
كه محصولات این مدت زمان واقعه
خوب بوده و برای آینده نیز امید بهی
باشد .
- به مثابه يك سينما گره سينما آن چه
را كه است باید تصویر بدهد و یا آن

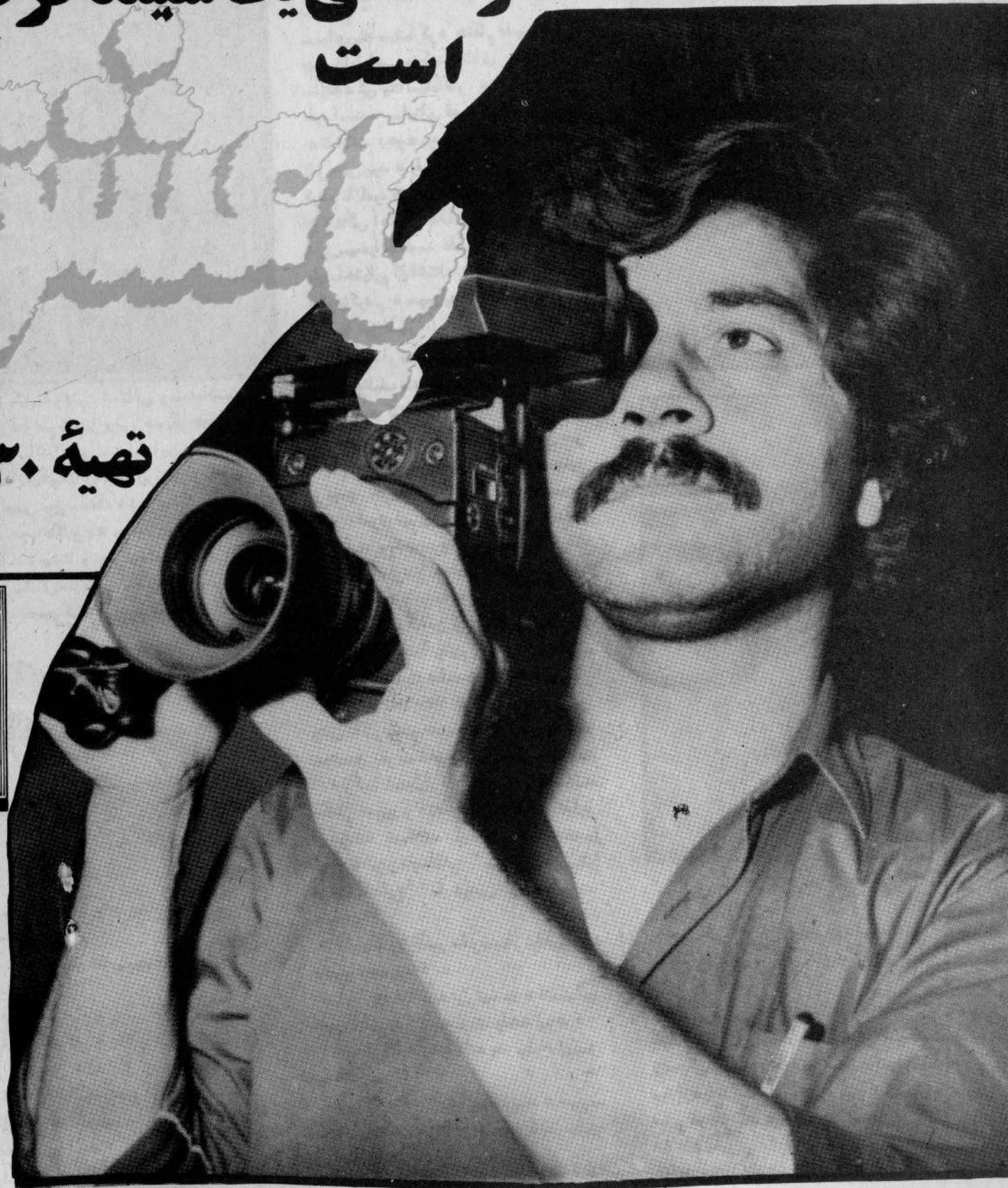
سينما روی آورده اند . چهره های تازه
و با استعداد دیگری را نیز جذب كند
تا سينما انحصاری نباشد . و ما خود -
میدانید اگر در يك هفته سه فلم نشر شود
و در همه آن همان يك هنر پشه باشد آیا
برای تماشاگر دلیكتر نخواهد بود .
خوب اگر افزونتر از این بگویم . فكر میکنم
درست نخواهد بود . ولی يك چیزی
را باید یاد آور شوم كه سایر بافیلما در

هنرمند باید
هدیه فمته باشد
- نه به هیچ صورت واقعیت ندارد
شما میدانید وقتی كه فلنامه نوشته میشود
تپ و كركترها در آن برجسته و تفریح
میشود امكان ندارد آن تپي كه در -
فلنامه تشرح شده . آن را تفریح داده
و به کسی كه عده دارد و میگوید :
فلان كارگردان به من نقش نموده
نقش داده شود درین صورت من فكر میکنم
باید از فلنامه نهی دوباره خواسته
شود تا تپ و یا كركتر را دوباره تفریح
بدهد .
كارگردانان ما چون انجنیر لطیف
سمید اورکزی و فخری و جوانمیسر
حمیدری و واحد نظری و شبان و علیمیل
و دیگران همه شان آرزو مند این استند كه
در پهلوی سایر هنر پشه های كه به
کشورهای خارجی حتی از هنر پشه های
كشورهای جهت بازی در فیلم دعوت
بمحل می آید . ولی درین جا هیچ كه
يك هنر پشه نام كنند . بعد متوجه
است كه در هر فلم برایش نقش داده -
شود و این را نمیدانند كه آیا تپ و كركترش
مطابق به همه فلنامه ها میباشد یا نه
و وقتی برایش نقش داده نشود . آن وقت
خودتان میدانید . . .
- محصولات سینمایی ما از نظر فنی

« هراس از چي و از چي کسی ؟
- هراس از نقد و انتقاد .
« آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟
- برای نخستین مرتبه فلم هنری " به -
سوی لانه " كه پس از اعلان رسمی حاله
ملی تهیه كرده بودم از طرف برخی از -
سينما گران و منتقدین مانقد شد . هر
چند كه کسی ها وكاستی های آن را
به رغم میگویند . من نهایت خوشی
و راضی بودم . زیرا به نظر من نقد در
سينما و ديگر كارهای هنری و پگانه راه
بهترین رفت از كاستی ها و كسی هاست .
« عبادر آشار صحبت خویش گفتید
كه با داشتن علاقه و اندیشه می -
سينما آید و میكشود كارهای شریخش
را به انجام برسانید در حالكه گروهی
میگویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی
وجود ندارد یعنی كه كار مشر به منظور
بهیود فلسازی صورت نمیگردد ؟
- اندیشه و خودش ایجاد كراست
من با اطمینان گفته میتوانم كسانی كه
در سینمای ما وجود دارند با درك رسا -
لت خویش در قبال سینمای ما میاندیشند .
این سینما گران ما بار سالنهایی كه دار -
ند . با آرزو مندی تلاش مینمایند تا يك
سينمای بهالستیک و واقعی را در كشور
میان آورده و آن را هویت ببخشند .
« آیا واقعیت دارد كه در سینمای ما بیشتر
به واسطه وسیله اعتبار قایل میشوند . تا
به استعداد ؟
- نه به هیچ صورت واقعیت ندارد
شما میدانید وقتی كه فلنامه نوشته میشود
تپ و كركترها در آن برجسته و تفریح
میشود امكان ندارد آن تپي كه در -
فلنامه تشرح شده . آن را تفریح داده
و به کسی كه عده دارد و میگوید :
فلان كارگردان به من نقش نموده
نقش داده شود درین صورت من فكر میکنم
باید از فلنامه نهی دوباره خواسته
شود تا تپ و یا كركتر را دوباره تفریح
بدهد .
كارگردانان ما چون انجنیر لطیف
سمید اورکزی و فخری و جوانمیسر
حمیدری و واحد نظری و شبان و علیمیل
و دیگران همه شان آرزو مند این استند كه
در پهلوی سایر هنر پشه های كه به

عبیدورکزی همه زنده گی یک سینماگر خاطره است

تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فیلمبردار در بخش تلویزیون است.

آغاز کار عبید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و دیاالوک و تشیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه بی که به کمره داشته از یک سو و کک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگری را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید - خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمیدرفت.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراض - محمد من و آنان را و داشت تاهیتی تعیین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.



کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود را میگوید - علا - که به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او - که مند این هنرند.

فرض صاحب به دفتر کار عبید اورکزی که در بخش تهیه فیلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست مبروم و ولی او را سخت مصروف میباشم - بار اول معتقد به این مفهوم که هنر - ندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند.

عبید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم و قدر آن زمان یک پایه کمره دید یعنی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های روشن تلویزیون هم نهاد بود و ولی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان با تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیقی فیض الدین فروغ و دیگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم و در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دو -

ستانم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوب نبود بودند و حتی مکتوب های سیاسی آمیزی به اداره ما می رسید - کار ساختن فیلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟

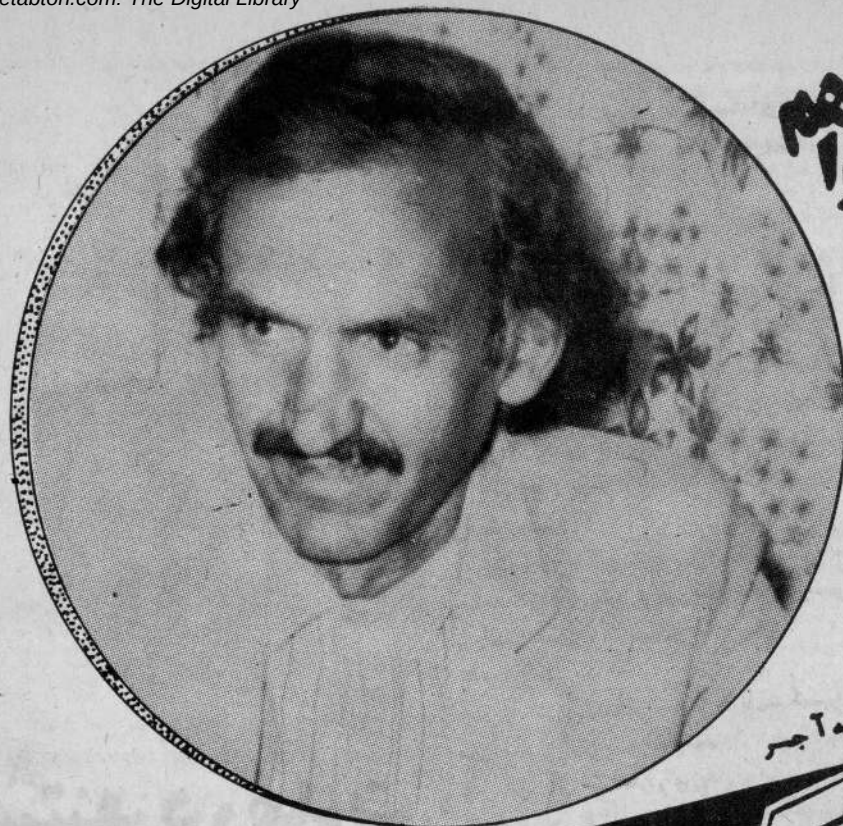
در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فیلم هنری را آغاز کردیم و همچنان با همکاران ما - پارچه های تشلیلی و راپورتاژ ها را فیلمبرداری میکردیم - اولین فیلم هنری را که ساختند و کدام بود؟

در سال ۱۳۶۰ فیلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فیلمبرداری کردیم فیلم های دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس - راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه و فیت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میوانه و همچنان فیلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فیلمبردار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میوانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است - و در حدود "۳۰" فیلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژ ها و گزارشهایی از تمام قلمه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فیلم هایی تهیه و به - دست نشر سپرده ام.

چرا واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟ - میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فیلمبردار موفق شوم و هنوز در پشته اول زنده هم قرار ندارم و میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فیلمبرداری باشد و کمره بین باشد و یا فیلمنامه نویس باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تعیین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید



مجید سیند : میخوام سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از ذکاء جبر

سیند از «کوه دستور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز
ماهرمان مجید سیند که ۳۵، ۳۴ و ۳۳ ساله
شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه
تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار
نوازی های او افزون بر آن چه هر روز بسا
هنرمندان در سته یوهای راد پوتلویزیون
مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی
اورانشان میدهد.

سرافش را در ریاست راد پوتلویزیون
میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که
ایندک آن را با شما در میان میگذارم:
* چرا از همه آلات موسیقی، سه تار
را انتخاب کرده اید.

- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی
سخت دل بسته بودم تا آن جاکه روی میز
درسی رسم طبله رامیکشیدم. و در ساعات
بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کور-
سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد
بزرگ موسیقار ما (استاد سراهنگ) ایجاد
شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه
در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش
چیزهایی آموختم و این که چرا آلله، سه تار
را انتخاب کردم، تماشای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار
نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را-
استاد عبدالحلیم جعفرنواخته بود و من
چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا
بشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چس-
میخواستم، در یک هفته به آن قدم رسیدم.
* چی گونه آغاز کردید.

- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ)
زانوادم و خواستار آموزش در مورد موسیقی
واله موسیقی سه تار شدم که آن استاد
بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یارم
رسانید و همچنان با دستنایی و مطالعات
کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن
سه تار به چاپ رسیده، خود را آشنا
ساختم و استاد به بردم.

* در مورد بیدایش و قدمت سه تار در
داخل و خارج کشور چی حرف های دارید.
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو
بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود
آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان
سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هندوستان در کشور ما استاد هندی
به نام معراج الدین خان تدریس کرد و
شاگردان بیشمار تربیه کرد.

* چند مکتب سه تار وجود دارد و شما
خود بهر کدام مکتب استید.

- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام
(معیار) و (اوتوا) من هم مکتب را
آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار
بنوانم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه
خود را داشته باشم.

* چرا سه تار نوازی در کشور ما طوری شاید
و باید رواج ندارد.

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک
است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما
در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده
میشود، در حالی که یک سه تار نواز نرزیه

بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمند ته د هرڅه دمخه د هنري اخلاقو لړل ضروری دی



مرکه کونکی د لهرم

حاجی چمن د یوې هنري کورنۍ چمن

کله یی چی گوتی طبلې ته ورغزیدي
شی یوه دنیا خوښی اوافسون فضا پاکه
کړي . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی
د انسان روح آرامی ښوونکی افیزي
لاندې راوړی په رشتیا دده لاسونه
خوږمه د احساساتو پارونکی بارز شته او
باقدر ته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشرد
بسرلی د چمن په خیر شین اوځندان -
لیدل کینږي . د موسیقۍ په ریاست کسی
مخامخ کینږي . د لنډ روښنه وروسته د
مرکې بلنه ورکړم چی په ډیر صمیمیت سره
حاضر سږي . داسی په خبرو بیل کوو :
- کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو
همیش خوږ اوځندان یاست . آیا د
هنرد ساحی څخه ... دداسی حال
کی چی موسکایی په شونډو بریښی زما
خبره بري کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمند ته
د هرڅه دمخه لازم دي چی د هنر ضروری
اوږه اخلاق ولري . نوځکه همیش چی
زما پښه مخفل اولاسرمی طبلې ته ور
غزیدي شی هرڅومره غم چی می په زړه کی
وي غټه گټه بري کینږم او په خندا اوځنډ -

ښی خلکو ته خپل هنر وړاندې کیم
- تاسی څه وخت د موسیقۍ نړي ته
گام کښود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته
واپی :

- غلوښت کاله دمخه هغه وخت چی
لا وړ وکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې
هنري کورنۍ کی زیږیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی
زما پلار طبله اوتره می آرمونیه غزلوله
هغوی نه یواځی زه بلکه ډیر زیات
شاگردان روزلی دي . تره می هنري
ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله
کی م او دمخه په ډله کی په اصطلاح
ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په
نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال
کی د محمد عمر په مرسته می له راپ یو
سره همکاري پیل کړه او چی د ډیري
مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت
یواځی سید علم اوعلامحمد دراد پوسره
قرار داد . درلود . نوما په یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د خان سره
راوستل پروگرام په موثیت کړ او په هماغه
ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه
بهر ته تللو .

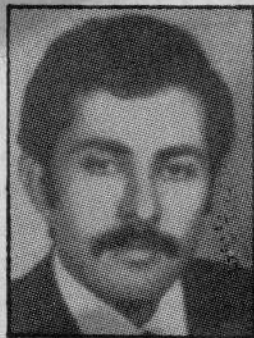
- تاسی ولی په دومره عجله ځان بهیږته
جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد اوخواو شاسیموکی
ډیر محبوبیت درلود . لږو لږو سیمو لکه
کمر ، لغمان ، پېښور او پکینو نورو سیمو ته
به ود ونوته غوښتل کیدلو ، او هر واده کی
دوه شوی ساز غزلول کیده . یعنی وخت
به یو واده لاڅمن نه وچی د پل واده نفر
به منتظر ولاړ و . د بهرات په میاشت کی
خوږه اصلا کورته د تگ او د جامود بدلولو
وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایستاسی د دې وضعیت په
وړاندې ستاسی میړمن عکس العمل نه
ښوده .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



سوک درغونه

تاته هوسيزم د رڼا هيلی تر سره شته
شپه غومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شته
ستا په ايښه کې زه دخپلې سپوږمۍ مخ وني
خدایه واسعانی پينځی زما په حال خبره شته
زه د زړه له وينو رنگونه د شفق لمره
ته په تر مو اوښکو ډيوې ټپله تر سحره شته
زه به دلالة په شان ښکاره سوي دافونه کړم
ته سهارنی وږم ټپلنزه ترد لهره شته
خه شوه هغه خه شوه دخندا او خوشالو ناوي
د پروښود لم يو عمل بيامي تر نظره شته
مينی درواري شته له ښکلو رنگونه سره
گل کړه د غزل فوټی ژوند ون ته ساه پريره شته

اگست ۱۹۸۹ ټولن
باقی بریال

کلونه لور زمانونه

خو شپې د انتظار اوزده کلونه
د راتلوته د هغې سترگی په لاره
راسره د نا اشنا هوس خيالونه
اونډی مې په گوگل کې ټاکلاره

عوانی هیلې غلې غلې تختېدې
اند او ژوند مې د مستی ترانه وه
ما لمبه کړه د ډيوې په سر ويناڼه
نژدې شوي د وصال خوزه شپه وه

سرونگولو د بيلتون پرده کړه لري
راښکاره د هوسونو شاه زادګی شپه
اودمینی د تاوده بستر د پاڼه
ساه نیولی خوا په خوا غاړه غړي شوه

جوړه هسې د گلونو سره غنچه وه
په سينه جې مې گلپانی رنگينه شې
ولوليزه مې د مطرو خوشبوی وې
هر نظری د ښکلا و نذرانه شې

د اورېل مې زانګیدل تاوکړي ولونه
اوسکای نڅېده په انګورګی
ټول مې فوز شوه دمینی انګا زو ته
د وږي نیمګی ژبی په نغموګی

د هغې د سپینې خولې له ښکولو
د سرو شونډو د شراوڅه مستی وه
د بدن په مرفلنيو اندامو پې
زیاتیدونکې د پافې هوس ګرسي وه

له وړینمینی دوشالی جې را وتله
د سپینې تلکې گلان مې په نخاوو
لکه ښه په خولګی ډوډه ډوډه
خه اثر مې په کتوګی د حیاوو

سپینه وړانګه د سپوږمۍ خوږه وړه شوه
لویدي د عوانی مسته جذبه وه
اوله گرمو او سيلو پې ښکاریدله
تلوسه مې بارونګی ولولس وه

د شپو هغه بهیر برللی و و
جې د مستی فوټی وسپړل کلونه
دلته ستورو ته د وخت له سترګو لري
خه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت بایر کیف

پهین این پېر د انسانه مېرمنه
نسانه از بلایي مېرمنه دیرانه مېرمنه
او مېرمنه د
که د رڼا وښت تاريک
سياه لاش خوار د پو
جهان راقبه مېرمنه
وهوکه ښه مېرمنه
پرويش حمله مېرمنه
اگر ښه را څر خواهي
دعاي بايدت پرکف
چراغي بايدت پرکف
سلاحي بايدت آزاد
دراهي بايدت آزاد
چه گوي تو؟
چه بنداري
مگر این حق بشت بپي
پنیا راست ميگويد

اسد الله ((ولوالين))

شماره ۱۰۰

پرستو آمد و پري رسيدت آورد
بهار و قدرت را شگونه باران جوخت
بشارت گل سوزي خجسته باد
که مېرمن زلف نازنين صحران
به راه آمدت گل نقش ياي تو پرور
که فصل وصل باد هجرت و سران آورد
چو کاخ عمر مرا باد هجرت و سران آورد
ترا رساند خدا دگر دست از تو نرسد
خوش آمدی که دگر دست از تو نرسد
به جهان سیدار خا طهر و در
همنواز بود نقش ياي تو پرور
مرا به عرس آتش مهر يان بند بر
که گشت سينه ام از آه بينواي سر
بیا بیا که توی شاهنورد د پاي
مردم که توی در نگاه (حادث) مرد
عبدالمسيح حاتم

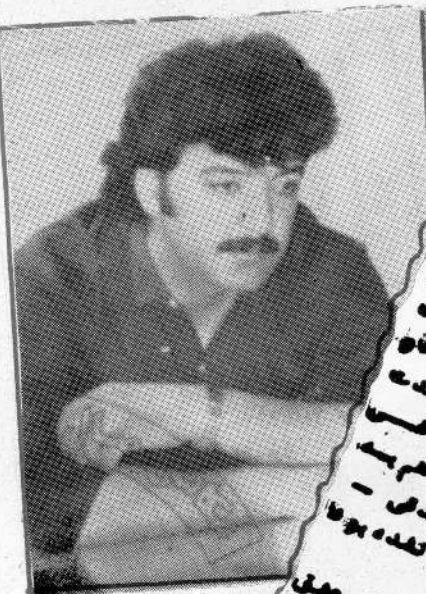
اگرم خرمی در خندق

موتور به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
نرمی در حرکت بود. دقتاً با سیکل سواری
در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
پس از آمدن در پور دست و پاچه شد و
به جای برك موتور اکتیو تر موتور را هر چه
فما تر بهر داند با سیکل را به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود. هاکرم
خرمی که شاهد این حادثه و حقیقت انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود، خود
را به خندق پرتاب کرد. به سواره چنانچه
فوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت.



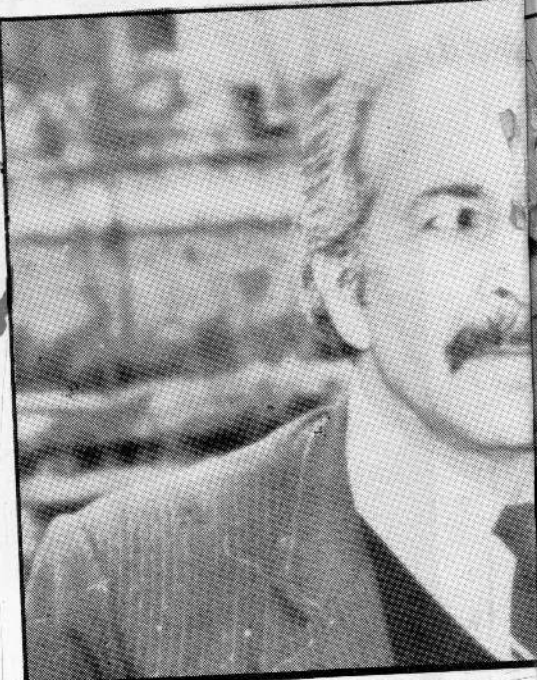
موتورخانه مذکور که آبر

چهار کپ چهره خیر



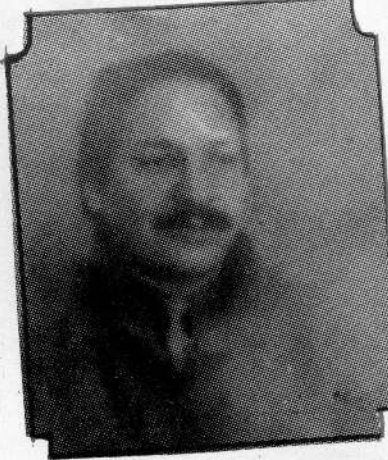
عاقبت در راهی و شایسته

نعمت آری هنر پخته علم های انداخته
با همه میباشند او که در علم سینه
حساسه عشق با سوره نفس با او
کرم و آوازه عشق و دلدادگی این
هنر پخته بر سر زبانها افتاد و به حد
قوت کرم و طوری که در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دودل داده با هم
بای سوره نامزدی هستند. مدتی
درازی از نامزدی گذشت.
که به زودی ازدواج کردند.
واقع در دنیای که در هر جام این عشق
نفس سینهایی همه با به حیرت انداخته
مانند نفسی بازی کردی سوره فارغ
های بعدی سینهایی از طوفان سوره
نعمت آری بزرگ نمایی سوره
را به اندوه بزرگ نمایی و بر کار و هنر
سوره خط بخلا کمالی.



عروس خارج عظیم عسکر

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگر چه
لو یزین را محاصره کرده بودند و پشک
در زیر زمینی محصور پنهان شده بود.
خلع و ابراهیم این سوگامی آن سنو
مد وید تا مگر پشک را کمر نماید. اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه با پشک وابسته بودند
در آن نقش داشت اما مداند که آخر
چی طور کمر آمد با پرتاب کردن تکه های
پسکت و کلچه و با وجود سرا پاکت و
سپاه و چرکین.
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارج رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت. عروس
خارجی می که با زنده کی افغانی میگذشت
بود و پشک همایش زنده کی میکرد.



حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار

جواد غازی یار د هلیز ایست
را به تلهو یون را میبرد تا از حادثه
زنده کی هنر خود برای خواننده گل
مجله فیه که تا این که او را در تلهو
منزل اول تعمیر تلویزیون با زست و حالت
دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
بقیه در صفحه ۹۴

شیرین گل پرسوز عروس به منزل آورد

سید محمد الله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل پرسوز میباشند در
حادثه که در این روزها خساره بزرگ
اقتصادی را به خاطر هوس و آوازه فروش
داد و شد. آوردن موسیقی به خانه بود
که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
فروش کرد تا پیش فامیل عروس و سیال و
شبه که نماید و متقبل شدن این فروش دوام
و مصرف کلان عروس چنین میباشند که
شیرین گل باطله از آنجا ها با خوشی
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنجا
دارد تا موسیقی واقعا چون درخشش می
که سال های سال به امید میبود با او
مجلس میزد و سا زنده زنده کی میفرست
باشند.



البوم سباوون

انيل کپور و سونی والیا
دوہتر مند موفق سینمای ہند

ANIL KAPOOR



Outfit Courtesy: Rasoolbhai Adani

Sonu Wallia
Photograph: Mukesh Panchal

رازهای فیلم‌سازی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنکس -
براشتر است. بنکس میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
و بگذارم بارم خودم برایش دبل رول بیاورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سؤالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمی
استم به نام ((چالپازا)) و قرار است در یکی
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراتب آشوک امرت را بفرستاده، بالایی
ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پس
صرف نظر شود و یک کسی دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهند
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور و کرشمه هیروین هاتفریبم هم...»

برم بهیاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زبانش شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاح دیگر نفهمیدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را نمیدانم؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیولا تا نرگس،
از هیما مالینی تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسی تا سری دیوی.

از سال ها به اینسو سرتاسر هند ازین آهنگ
فلم مغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیا تو درنا کیا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...»

بقیه در صفحه ۹۹



است. برادرم آشوک امرت را چه هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.

سپس برم بهیاری از من دعوت کرد تا به
خانه آخر هفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من به -
جشان خود دیدم که...

وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگیرم. اما قبل از اینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی دیوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد پیدا
شد ایم کرد: ((امریش)) امریش (بسه
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غلیظت مابازی میکنند)) سندی دیوی

سری دیوی هنریشه شناخته شده
هندي که زمانی به نام ((دختر گوش بسه
فرمان مادر)) یاد میشد و پیهم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما درم
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموشی داده است.

من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا
مرد هندی اصلی که خودش را برم -
بهیاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چگونه است؟ گفت:
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم و -
وقتی دوباره برادرش پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگیستا دوترا

غذاهای دریایی

ترجمه: کیما



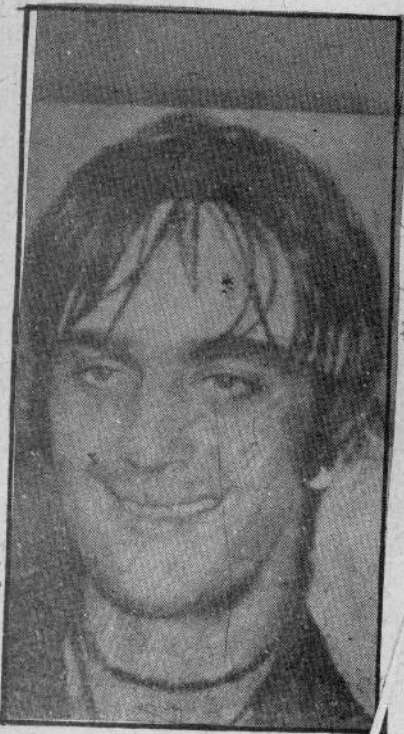
رسمی مود روز نیستیم، صرف اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید، پیراهن چسب
میپوشم. در محافل عروسی، دوستانم
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینمایم. دیگر در همه حالات، پادامس
دراز، و پیراهن های جین زنده می-
پوشم.

رنگ های دلخواه
- برای من، دوست داشتنی ترین
رنگ ها، سیاه و سفید است. پس از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میپسندم.
لباس دلخواه
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دانم، علاقه مند به پوشیدن لباس

غذای دلخواه
- محصولات دریایی چیز است که به آن
دوست دارم. اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سختگیر نیستیم.
میتوانم غذا های غیر دلخواهم را نیز به
راحتی صرف نمایم.
مصرف دلخواه
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم. اگر کدام روزی شیرینی در دسترس
نباشد، پوره را در دهنم میاندانم.
رستوران دلخواه
- رستوران شیتل به خاطر که همیشه
غذا هایش از محصولات دریایی تهیه
میشود.
موتور دلخواه
- موتوری که زیاد سرعت گرفته بتواند،
بقیه در صفحه (۹۴)

تصادم با سرنوشت

ترجمه: ((سیما))



پدر و مادر هرگز در دنیا آمدن و زنده گن را با
همیشه و شریک زیاد آغاز کرد. آن خستیدن ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فروپاشی تهدید
نمود. او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مایوس بار آمد. پدرش سنیل دت، پسر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطفی واحد ا-
سی سنجی دت از هیچگونه تلاشی ن-
توانا مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود. نمره این آزاد گذارهای غیر
مسئولانه، روی آوردن سنجی به مساو
سخره و دوا های نشه آورا است. او
بسیار ساده گوی از سگرت و حشیش آم از کرد
به هیروین و سولیا پیوست. حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
داد.
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافدیده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بی-
برعده و اندک رنج و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت، تاکنون به زمین نیفتاده
است؟
درین موارد دکتر بی. آر. امرکرشن -
د اکثر خانواده گوی فامیل ((دت)) پاسخ
میدهند:
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود، باید بگویم گفته
سنجی دت از همان کودکی به نظم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد. اما چس
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت؟ او در خانواده، بسیار مرنده از

الیزابت موتر کوچکتر را به آهسته غسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگ یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
او در دم روز سه شنبه ی توقف کرد . -
چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسید قیقی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
ماه اکتوبر شام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گرم را به دوش پیچیده و وسا عجله در حالیکه یکسش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گنگ صدای دیگری شنیده نمی شد .
به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
و تئیکه در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش ویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزا بت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نیزه هیل همینجا زنده می میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته بی جواب داد :
- نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه -
مید هید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آدرس دقیقش را به من بدهد ؟
تعجب زن به ترس مبدل شده بود و از بالای شانیه الیزابت آنطرف رامی نگریست و هانش باز مانده بود و چشمانش وحشت زده معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه ف. ف.

- بلی ' من تا به خیر کرده ام زیرا موترم به سرعت حرکت کرده نمی تواند .
آقای ایبتان با چهره رنگ پریده و دست های لرزان پرده های سنگین را - پس کرد و به بیرون نگرست . در اطاق سکوت برقرار شده بود .

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد .
- آیا سگرت کشیده میتوانم ؟
اینرا گفته سگرتی را از قطعی اش برداشت و بلا تیرش آنرا آتش زد . خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن . آقای ایبتان نیز از منظره وسیع ، نقلیه غیر اسب و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود . چراغهای روشن تر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود ، او حالا آدمی رامیدید که در دود رازیک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسازد و دهن بیینی خود خارج میکند این آدم واقعا از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود .

مرد بازویش را بدو زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری پگانه حفظ کند و فریاد زد :
- برو ! برو ! توجه هستی (از کجا آمده ای) بخاطر خدا ، برو ! و ما را آرام بگذار !

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید .

- وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشند ، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فی ر عادی - اتفاق نیافتاده باشد . پرند گنگ هنوز می سرود و بلد در فضای آرام مرزها ها بجوای میکرد .

دروازه باز شد و او د و ستن بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آغوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید .
- او عزیزم داخل بیا ، آیا انتظار کشیده ای ؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزین حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به بائین رساندم . بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید :

- چه گپ است ؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی ! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین .

- من فکر میکنم که سه روح دیده ام .
الیزابت در حالیکه دستهایش را بلند یک آتش میگرفت گفت :

- او بلیندا ، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت . من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم . وقتیکه سرم ، بقیه در صفحه (۸۷)

یاد یوانه شده بودند ؟
- خانم ایبتان به الیزابت خیره شده بود . معلوم میشد که از آن چه می بینید خوش نیامده بود و حقیقتا تقریبا از او ترسید بود . موهای مسافر کوتاه تجی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانوهای باهای الیزابت را - بایندند . باها (با هیچ پوششی ، هیچ چیز که آنها را پنهان کند) زن با نریاد کوتاهی از جوکی اش افتاد ، مثل اینکه ضعف کرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :
- عزیزم ! نترس این خانم جوان خانم د و ستن را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد .

بعد آ به طرف الیزابت برگشت :
- ما شش سال قبل ازین به خاطر صحت زنم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتا معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیاوریم . الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید .

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکست گفت :

- امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید . ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار از چیزی که ما میدانیم تفاوت دارد .

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود ، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعا در عصر ملکه ویکتوریا زنده می گردند .

- الیزابت پرسید :
الیزابت پرسید :

- آیا در همین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد ؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالا هشت بجه است من باید به دو ستن تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است .

آقای ایبتان نیز مانند زنش ترسیده بود :
- آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید . فاصله زیاد تر از صد میل ، از پنج بجه عصر ، صد میل در کمتر از سه ساعت .

چراغهای پیشروی موتر کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد .

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیب پوشیده بود نمایان شد . مرد در حدود چهل ساله داشت . موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید ، اما ریش نداشت . وی کرتی سبز ابریشمی عجیب پوشیده بود و یک پارچه بد و زگرده نش بسته بود و باهایش را فرمی نمود الیزابت فکر کرد که شاید به یک معمانی لباسهای تفتنی آمده است . معمانی ایکه مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند .

آقای ایبتان پرسید :
- لوسی قصبه از چه قرار است ؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی . چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل بپایند .

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت .

آقای ایبتان گفت :
- خانم ، آیا دلتان میخواهد با خانم آشنا شوید ؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتاقی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد . الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسرها در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر زمانه د یگری قدم گذاشته است (در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز ، چوکی ها ، پرده ها و همه چیز قسمی معلوم میشد که از روی تصاویر بعضی کتاب های قصبه های قدیمی کاپی شده باشد . خامی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد . وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد . لباس تیره رنگ و درازش باهایش را می پوشانید . ولی یک چیز سبک ابریشمی به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچیک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشنی را از حرارت آتش دور نگهدارد .

آقای ایبتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد . الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد . وی این لباس را سب با رختی آخر هفته درده پوشیده بود .

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غریبی می نمود مثل اینکه مسافری از مهتاب آمده باشد .
پانده . این مردم عجیب نمی هابوند ؟
آیا آنها درام عجیب و غریبی را بازی میکردند ؟

د هنر څه خوږه

په لارځو کې

او پشته کار غواړي. ارامه ماغزو او ښه محیط ته اړه لري. که ماته شرایط مساعد وي او د ناسمې خبرې مې پر مخ په خوږې مایه لا پورې ښې فزلی هیواد والوته وړاندې کړي واي. خوږی د اخی اخیال وینم نونډه مې ماته ښې مثلا د دېو وروستو هنرمند به نه وي او هنر به مې هم د هنر په خوږه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یواځې د خارج تقلید او کړنې او کړنې به وي خوږی کوي. د مکړیانو کور، د خارج ښه او جاکې به د هنري وي. زما د پوښ کاله کښې چې هنرمند مې ولې تراوسه مې گډه په شاده نه د لته اوسېدنه، همدارنګه مې د لته کډه وکړه. خدای خبر چې دې کور کې به تر څومره وخت پورې د اوسېدو اجازت را کړي. زما دې یوه خپله وي خوږی د اخی وي. زه پکې خوښ یم.

— تاسې په خپل ژوند کې څه هیله لري؟

— هغه هیله چې ټول افغانان پکې لري. فوارم په هیواد کې سوله اوارامی راشي. چې د سولې ترسېوي لاسې د هر څوک خپل ژوند او روزگار په ښه شا پرمخ بولي. فوارم اولاد مې ښه او صالح لوي شي اولور تحصیل ولري. خونتولې ته ښه خدمت وکړي. هیله یم چې هنر او هنرمند د د قدر په سترګه وګل شي. او همدارنګه امید واره یم کله چې د کال هنرمند ټاکل کېږي انتخاب به د کابل په سطح نه بلکه نظر غوښتنه باید عمومي او د هیواد په سطح وي او د موسیقۍ د استادانوله خواته باید تایید هم شي. نه دا چې د کابل پلټنه ته یې وپېژني او چک چې ورته وکړي.

— د کیم هنرمند سندرې موخوښې دي. د دې پوښتنې په اوږدو سره یې سند ښی په موسکاکي وویل:

— کوره د دې پوښتنې په جواب سره کیم هنرمند راته څه نه شي تاته پکې ښه خصوصي ډول وایم چې نوښت پکې نه کړي. په هیواد کې مې د استاد اولور ا یوب او په باند نیو هنرمند انوکې مې د غلام علی سندرې چې د غزل شاه شاه دي. پورې خوښې دي.

— تاسې څوماشومان لري. ایا کوم اولاد موغواړي چې تاسې غوښتې د هنرمند شې؟

— زه درې زامن او درې لوږګانې لرم. اولاد مې وروکې دې مشر زوي مې د یار لارې کلن دي چې د موسیقۍ سره زیاته مینه لري ولې هروخت چې د هنر او هنرمند قدر ته واقعي ډول وښویا به ورته د هنرمند کید اجازه ورکړم.

— ستاسې سند روت د اښکلي ښکلی کمپوزونه څوک جوړوي.

— استاد اول میر چې ژوندې واکتیرا هغه جوړول او د هغه ترمر پکې وروسته زه خپله خپلو سند روت کمپوز جوړم.

— ستاسې ټولې سندرې لکه لوبې، چارې، پکې، سروکې او د استاد خوند وړ دي مگر غزل موبیل خوند او کيف لري او تاسې پکې پورې تړلو ته کړي. تاسې په دې هکله څه وایاست؟

— که څوک د غزل په ماهیت پوهېږي نو واقعاً غزل پورې خوند وړ اړه نلري. د ډول دي. او باید زیاته کړم. د ښه غزل وړاندې کول هماغسې رښه

نو استاد به ښه وهل او پېول را کړل. خو چې یې راباندې درسته زده کړل. — خو مړه سندرې به راد پیاوړتوب وکړي کي لري. د یوڅه سوچ نه وروسته وایي: — تر دې سو پوري په راد پیاوړتوب یا د ولس سندرې په تلویزیون کې لرم. — ستاسې له سند رو سره ګډ شمیر هیواد وال مینه لري ولې تاسې د مړه کسې سندرې په تلویزیون کې لېږت کړي دي؟

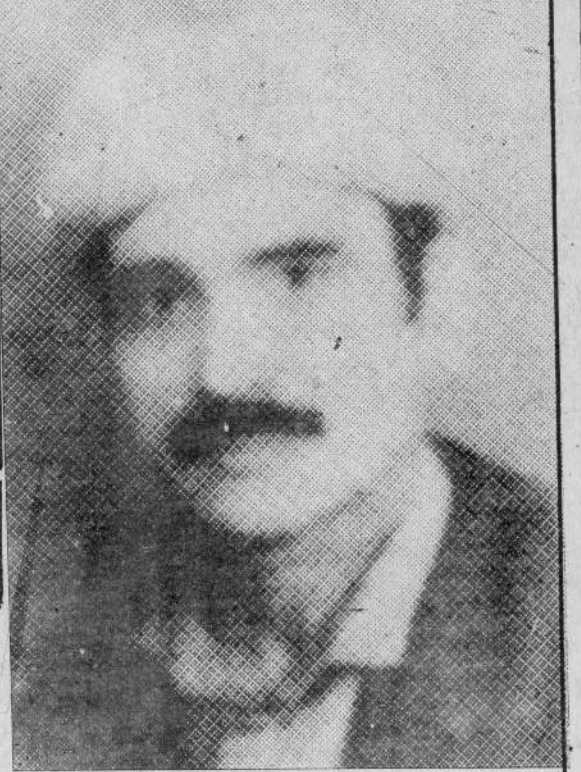
— زما زړه هم غواړي چې زیاتې سندرې ثبت او لېږت کړم. ولې موز ته څوک اوري. او ځینې وخت یې لا سند روت ته ژباړي. په هیواد کې څومره ارزښت ورته قایل شول؟ کله چې مې شوق قبر بحاي یې نه پیداکید. ماله خپل جیبه پکې ورکړي او د قبر حاي مې ورته راوښووه. زما او د هغه اړیکې د شاګردې او استادې نه وتلې وې هغه زمونږ د کورنۍ د فري حیثیت درلود. د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوت په زړه روږه خپراغ مې ورسې وکړ ولې راد یو تلویزیون او د هنرمند انو اتحاد یې د هغه سره څه وکړل فیله دي چې د ارایې ورته ترلاسه کړه او ماته یې صرف لاس زړه ورسې د قبر په سر را کړي. استاد د درد اخته دي. میرمن مې چې کله د پوښتو کولو ته ستومانه یې نو چلک را سره کوي او وایي ته له چاته کم پکې پرون هنرمند شولې د کور او ژوند خاوند دي. تاته په د مړه وخت کې پوکور د رونه رسید پریز د د اهن پریز د

نعمت الله

ماڼۍ موسیقۍ

په لارځو کې

هنر، هنردی باید قدر



مرکه کوونکی: د لحر م

اقتصادې مرسته راسره وشی اخښوه لپه بچیان لرم. د بلی خوا پیاوړتوب د اند پیاوړتوب سره هم غلط وو. زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکې لرم. هنر زما د ژوند مقصد دي. د کوچنۍ توب نه د هنر سره مینه لرم چې تر مرګه به ژوندې وي. اخر هنر څومره څه د پوړۍ په سر به اسانې نه دي زده کړي چې داسې په اسانه به ورسره خدای پامانې کسې مایدي لارګې پېر وهل خوږ ل.

— خدای دې خبر کړي د لطف مویه حق کې د اوږد وټکوله خواشوي که د کورنۍ له طرفه.

— استاد اول میر پورکونښی کاوه چې په صحیح شکل موسیقۍ زده کړم. تر هغه د مخه هغه رازده کول چې څنگه خپل اواز د (سا. ري. که. مه. په. ده. نی. سا) یا سرګ سره میلا وکړم. اودا — تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کې د څو ساعتو له پاره کاوه او که به مې غلط کسې د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شې نونه نشريږي. زه دا عادت نه لرم چې زاري او ننواتي وکړم چې خیر دي زما سند ري تشکر کړي. هنر هنر دی او باید قدر یې وشی. که د زاري ښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي. همدارنګه مې خلور سندرې په راد پوکې ثبت کړي چې شعري د استاد حمزه اوښه کمپوز هم لري ولې نه یې نشري. استاد اول میر چې جهاني شهرت لري. سند ري یې په بهر کې خلک په مینه میده

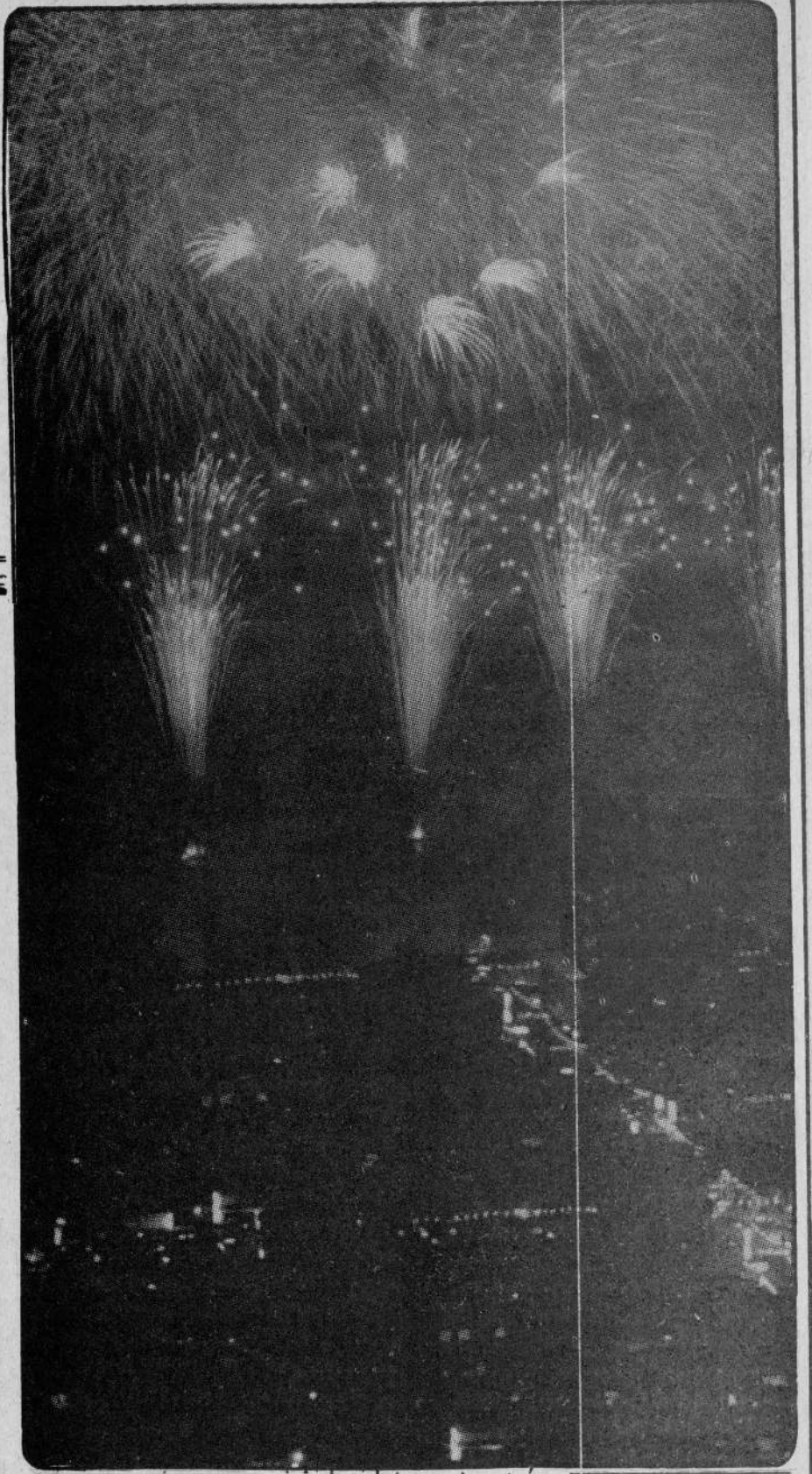
لرونکي سند رفاړي نعمت الله دي چې په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخنوي او له معانه یې بیخوده کوي. کله چې له پتې سره سم نوموړي د وګا ته ورسیدم په لومړي سر کې مې فکر وکړ چې گوندې حاي مې غلط کړی که په کوټه کې کونه پراته وو خو ته پري نا — ست اوچاي یې ځینې. په لومړي کوټه تر نظره تیره کړه هلته په یوې گونښ کې یو میز او د کالو ګډلوماشین چې تر څنگ یې نعمت الله ناست و زما پام هماغه واراوه او داسې مویه خبر وویل وکړ:

— ما چېت وهه چې ولې مې ونکړ اې شو تاسې په راد پیاوړتوب موسیقۍ په ریاست کې وینم خواوښت یوه شوم. لکه چې — ګډلو پکې او داند پیاوړتوب مجلسونه اومرکې تاسې لمان ته راپوړلې او هنر ته مود و مړه پام نشته.

— تاسې بالکل غلط فکر کوي. د ادکان زمانه بلکه زمانه مایدي. اوکله کله د — بیکاري په وخت کې رامنځ خوله یو بله

د پښتنې تنګ ټکور د خوږ ژبې سند رفاړي اوښه غزل بول سند رفاړي په لټه د موسیقۍ له ریاست څخه د ګډلو د ادکان په لور رهي شوم. که څه هم چې د دې سند رفاړي سندرې په تلویزیون کې کسې لیدل کښې خو پیا هم له سند روت سره یې چې په ښکلي او موزون فن کې د نازک خیال شعر اوښه کمپوز سره همغاړي دي. د پرخلک اشنادي او خوند تري اخلی. د چا خبره موسیقۍ دده په خټه کې اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه یې د خپل زړه په تل کې موسیقۍ ته حاي ورکړي دي. د پلا د ولس کالو چې له موسیقۍ سره مینه دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلي او مرحوم استاد اول میر ته د ښاګردې — زنگون ولگوي. د یو کال په ترڅ کې استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې یې راد پوټه وپېژاند. هوکې د پښتو د اکره اوسا پکه

شپه ولی توروی



شپه ولی توروی . یا شپه ولی تیاره
ده . داپیری لرونکی بوینتی دی . او
داچی عوایب بی شکل برینسی نولدی
امله بی دپاراد کس (د تولود عقید وینا -
لفه عقیده) . نیم بری ایپنی دی . اوله
دی وروسته کله چی عوایب ورتسه
و میندل شی . نو خیل اهمیت بیه
ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل
کی د ماشومانو بوینتیه وی چی شپه ولی
توروی او وری ولی روینانه ده . ولی له
لر لولید و وروسته اسمان تیاره کیزی .
دیر زیات گویان کیزی چی دابه پیوه
شاعرانه بوینتیه وی . بلکه د لومنی محل
له پاره شعر ورته عوایب برابر کری . په
۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم
پوه شاعر د موجودیت د نری معنا ته
په دغده عوایب برابر کری او هغه داسی
ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه
جلا کید ونکی دی)) .
که چیری د میتولوژی (افسانه پیژ -
لد نی)) د علم خبر نو ته کتنه وکسرو
د داسی پوهم دی چی په دپیره
بینانه په انسانو حاکمیت لری - نویسه
دی مقصد په دابولون (د هنراوینکیلا
یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت
نه دی . ((د شپه په مهال اسمان تیاره
دی : بلکه لریده وی او د فلواوشپی
گرهید وله پاره د ستورو رنایی دیوه لزه
وی)) . داسه ده چی پورتنی خبره
کوم بکواس (جنتیاب) نه دی خو کومه
بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یو هنرگل
په فکر کی ونیس . په دی توگه چی دیر

د (ساینسای وی) له مجلی خخه
د محمدایوب اعظمی پشوال زیاره

خ او تنگ نه وی . په دغه هنرگله کس
د گرهید ونکی سړی د لیدنې افقد ونو
په داپونو (تنو) پوری ارتباط لری .
که چیری په اسمان کی د اگن ستوری
د یوه هنرگله سره ورته وگتو چی د نه
تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی .
باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د -
بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه
په دکی نه تمامید ونکی نری کی باید
د اسمان زموڼیز د لمر د سطحی د رنایی
په اندازه وی .
خوداسی نه ده . ولی . مونی چی
اسمان د هنرگله سره پرتله کر خه قلمی
موکری ده پردی خبری یوه داسی معنا
را منخته کره چی امکان لری نه یو زی
داچی په دی وروستيوختوکی بلکه د
کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی
(بیالید نه) کی په داسی بوینتیه
رابرسیره کری چی د انری پای لری
او پاکه هین پای نه لری . کپلر ددی
خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی
پام شوی دی . - د دوهم رودلف
(په دیارلسمه صدی کی د هنگری
پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی
پارادوکس لومنی بنوونکی و .
هغه د یوه لیک په ترڅ کی گالیله ته
داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف
کری دی چی د لمر زرو خخه زیات د لیدلو
و ستوری شته دی . په دی کی به کوم
شک هم ونه لری . په هدی اساس له
هغه بحایه چی هغوی دیودی . اومونی
ته نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تیوری پر ضد معنا گروهه هواکمنه
کیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و -
نکی ((لایتناهی)) پوری غزول شوی -
وای نود لمر سره د پرتله کولو په تکلوری
کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گرهید
چی د اسمان د گید ی پراختیا یو زی او
یو زی د لمر د روینانتیا په اندازه شی .
دی انتخاب خرگنده کره چی په پیوه
تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورو
په اسمان چی په نه تمامید ونکی
جهان کی د تل پاتی روینایی خبرونکی
دی خومره د تعجب نه په دکه خبره ده .
کپلر فوینتل خود خپلی طرحی مخالفین
د هغی قبولولو ته راوبولی خوب یو ژر -
اسحق نیوین د نه تمامید ونکی شمسی
نظام یو انحصار د هغه وخت په علمی
تولونکی وړاندی کر . او ددی کار سره
سره کله چی د اموض خرگنده شوه
په یو ژر هغه پارادوکس بیاسر راپورته کر .
د هالی په نوم یوه چی د هالی
د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کیزی .
ددی ستونزی د حل لپاره راوراندی
شو . دی سړی د شاهانه تولن -
(روپال سوسایتی) خخه وړاندی پا
حتی پخپله له نینتن خخه پخواچی د
استادی په خوکی بی کار کاوه - خرگنده
کره چی د لیری وائن د ستورو روینایی
دیوه کمزوری ده او په سترگو د لیدلو
وړ نه ده .
نیوین چی په دغه وخت کی بی عمر
(۸۰) کاله و - ددی خبری په اوږد و
سره غلی شوالیته په دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ایه هر صورت
شاید په دی باید هالی د لایل فسط
وی . هغه پوهه چی نن مونی ترلاسه
کری داسی رابسی چی که چیری یوه
اتم په واسطه خبر شوی نور د لیدلو
وړ نه وی نومونی به نورونه وینو . خو که
چیری د اتمونو د پوی لوی دلی له خوا
دیوه روینایی (نور) په لاس راشی نو
ستوری به هم له دغی تگلاری خخه
د باندی نه وی .
له دی پینسی خخه خو کاله وروسته
پوه سوسی معوان ستوری پیژند ونکی
د (جان فلیپ لویس) په نیم خرگنده
کره چی د شپه توروالی یا تیاره سوپ
په فضا کی د پیری خبری سیالی مادی په
واسطه د ستورو د وړانگوه کتولو پوری
اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی
فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو
د لیل وړاندی کر - دده په گروهه
د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری
(تومان) دی . چی مونی نه شو کولای بی
له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری -
وینو - دغه فزیکوه که خه هم د ویره
فت گام د معنا په حل کی نه دی خستی
خوبیاهم د پارادوکس مساللی ته پیسی
عمومیت ورکری دی .
د یروخت وروسته په ۱۸۴۸ کال
(هرشل) په خرگند میتود سره خرگنده
کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو
خخه په لاس راغلی نور جذب کری . یا
بیا تودید و په صورت کی به بیا نور تولید
پاتی په (۸۶) مخ کی

معتقدین سوسیسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه
سویس می نویسد ۵ در سال ۱۹۸۹ -
در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر
به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و
تلف شده اند .
در رابطه به الکول ۵ مطالعات -
نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر
مشروبات الکولی بیمار و یاد چار
اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ -
میرسد . تعداد معتادین به
سگرت در سويس ۲ را میلیون یا
۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل
میدهند .

به گزارش يك روز نامه چاپ سويس
در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادويه
مخدره مانند هيروپين ۵ كوكايين
و الكول در سويس وجود دارد .
روز نامه واتر پيون داتسو می نویسد
تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادو-
يه مخدره را تجربه كوده اند و -
۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دايی و یا
مؤقتی از چرس استفاده مينمايند

از

اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانید

سفر جوانان به سواری موتر سایلکل
که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و -
فاصله بین پاریس - استراخان
را خواهد پیود به تاریخ ۶ جولای
از موتر فرانسه آغاز خواهد یافت .
جوانان درین سفر طولانی راه ابر-
یشم را که برای انتقال ابریشم از -
آسیا به اروپا مورد استفاده بود -
است خواهند پیود .

هدف این سفر تفریق و تقویت
تاس بین جوانان کشورهای مختلف
و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها -
خوانده شده است .

يك شرکت موتر سازی آلمان غرب
بندها نه د بلور ۵ موتر سایلکل های
مورد نیاز این جوانان و يك تیم تخیلی
را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا بهست روز راه ربر
خواهد گرفت .



گیلوگرام صد ساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن -
سگرت در کشور ایالات متحده امریکا
به این نتیجه رسیده است که هر
قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار
خساره میرساند و آن ها این خسارات
را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد
دلار محاسبه نمودند که درین جاضایع
شدن وقت کار، مصارف تدای و دیگر
مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله گی کیلوگرام
پوره شد ۵ از سال ۱۸۸۹ به این طرف
در مرکز بین المللی وزن و اندازه در -
پاریس در طبق ۹ متر تحت زمین معیار
کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از
مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹
میلی متر میباشد ، محافظه شده است .
این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای
جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار -
کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس
شود . وزن های که فعلا به این
معیار استعمال میشود ، امکان دارد
که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در
تجارب وزن جدید راکه ۱۰ برابر
دقیق تر از وزن های فعلی باشند
ساخته شده است این وزن به اندازه
دقیق است که عقربه آن زمانیکه
دورتر از پاریس در اتلانتيك توفان
با شده، شور میخورد .

مار کبرا

— مار کبرای موزمبیقی که در جنوب
افریقا زیاده به چشم میخورد، از جمله
خطرناکترین مارهای این قاره است
این کبرا بعد از آن که مخلای خود را
خورد کرد از دهان خود از طریق
سوراخ دندان های خوش زهر را
پاش میکند. و معمولاً چشم های انسان
را مورد هدف قرار میدهد، زهر
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش
میشود و تصادم زهرمان به چشم سبب
درد شدید حتی کور شدن انسان
میکردد. باید یادآور شویم که این
مار، زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش پاش میدهد.



لندن بودند که میگفتند: لندی ها
ازین به بعد در گادی های سرسبز
شده، نه بل در زیر چتری خود را
پنهان خواهند کرد.



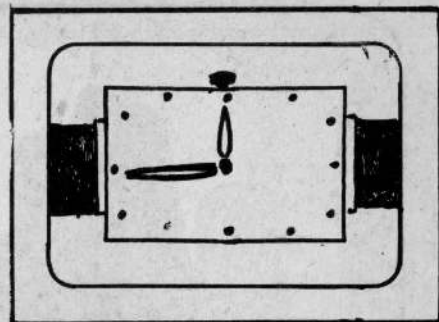
يك تبعه اوكراین يك انجن برقی
را ساخته كه هشتصد متر يك كوكرد
است. كار منحصر به فرد نيكولا
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا-
توری در مؤتم پولی تخنك مسكو به
نمایش گذاشته شده است.

سهاد رستی از وسایل كاملاً مخصو-
ص مانند سامان آلات قطع كه كه
از الماس ساخته شده و موجم به
نازکی يك تار مو استفاده نمود ماسه
او میگوید دشوارترین كار تنفس
به شیوه خاص بود زیرا نفس كشیدن
در حكم توانایی برای این اشیاء -
نفس و ظرف بود كه قطعات خیلی
ریز و كوچك را به هوا بلند میکرد.
سهاد رستی تمهیدات آب پاری
را پیش برد تا به اصطلاح نفس خفه
كند و حتی فهرمان آبازی شوروی هم
شد.

سهاد رستی كوچكترین ساعت جهان
را ساخته است كه در رأس يك پروانه
مطالبا نازكترین بال های شیشه ای
جابه جا گردیده است. ده سال
تمام در كار بود تا سهاد رستی بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰۰ تا ۰۰۰
میلیتر با هم وصل نماید، قطعاتی كه
از فولاد ساخته شده و به عقیده -
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال
بدون درنگ كار كند.

پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در
چین اختراع شد. البته برای جلوگیری
از برف و آفتاب، نه برای رفع ریش
باران. برای اولین بار چتری در
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا
کرد. یعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتری به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت. این عمل وی از خود
طرفداران و دشمنان داشت، و از جمله
دشمنان این کاروی گادی را بهای

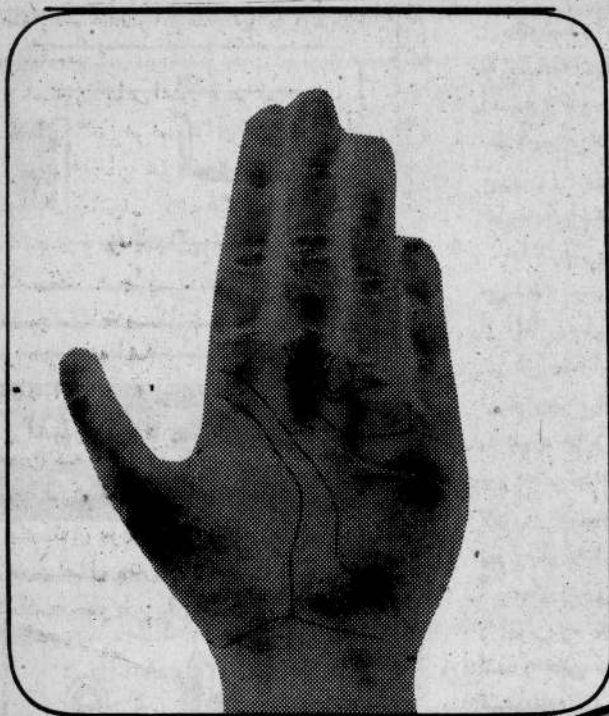


کوچکترین ساعت

و از آنجا

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان -
شناسان سوئسی نشان داده است
كه خواب شبانه های می و جوانان کوتاه تر
است و انسان در ماه های سپتامبر و
اکتوبر خواب های طولانی میبندد.
زن ها نسبت به مرد ها يك ساعت
افزونتر استراحت مینمایند.



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افاز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افاز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند نمونه های مکمل خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی و واقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics*

کف شناسی معاصر یاد میشود میتواند است از روی یک تمهید اساسی - نقیصه پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بیندازید خطوط تاب خورده صیق و مجزا از هم را که ببینید گی های آن به چهار شکل مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید، بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت ه جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است و درین واقعیت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهاییات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهاییات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را مینی بر تضییع حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد ه ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان ه نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ه حلقه ه پیمان و مکمل . البته تمام انواع بهی الیمنی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افاز شد . پرسشی به وجود می آید که چن طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص " کف دست و پا انگشت " در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین محسن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در بین گروپ های منگولایی که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد ه در حالیکه در - بین مردمان اروپایی اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه یی - افزایش مییابد ه همچنان از غرب به سوی شرق ه این تناسب افزایشی

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
میرسد.

دستاوردهای اندوخته شده بهر
شناسان رادر مرصه های آموزش آنها
در مورد انسان ها محلات نیست
شان، گسترش نژادها و در مرصه
همانندی و نزدیکی های قریب بین آنها
کم میکند. جای تعجب نیست که
این موضوعات بسیار مورد بحث است.
روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
ایجاد انسان وجود داشته است
این اشکال از روی چین های انسانی
تعیین شده و ثابت بوده و بارفته
طبق دیگر کین نمیشود.

یک مثال مربوط به این مسأله:
چندین سال پیش اشکال کف دست
و انگشت مریان را مطالعه کردم.

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
شده اند.

دانستندان همچنان ابراز نظر
منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
دست نموده اند که بنا به گفته کف شناسان
حرفه بی این خطوط تعیین
کننده استعداد ها و بیماری ها
سرنوشت و غیره است. نتایج خوب
بوده اند. ملاحظه شده است که
تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
خیلی به قدرت اتفاق می افتد. یک
تعداد مردم معنی جا دوی را به
وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
طور مثال تا امروز مردمان غرب چار
موجودیت چنین خط را در دست چپ
لیل قوای مخصوص میدانند و آنان

باشند رقم نشانه های قیاس دیگری
نیز وجود میدادند با عدد و طویته
در انگشت کوچک به جای دو خط یک
خط مو. رب وجود میدادند با عدد
حالا دانستند که به اشکال کف
دست بهاران را برای امرای رفس
کم مقلی و صرع "مرکی" و به یار
عکری "Psoriasis" و به یار
کلا و کویای ولادی علاقه مند و به یار
کرده اند "glaucoma" "نقطه"
نقار کره می چشم.

خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
شناسی معاصر انسان از اشکال
انگشتان خود استفاده میکرد. در یکی
از موزیم های ایالات متحده و کوزه
کلی چینی وجود است که مربوط به
قرن سوم پیش از میلاد میباشد. فار
این کوزه آثار گشت دست انسان
موجود است که حقیقتاً با "را فاکو"
وقت دا عتکه این شکل امضایند
در مصر قدیم و بابل. هنرا
قدیم مریخ شد. حتی در آن زمان

نویسنده مقاله: تاتسانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله
مترجم: عبدالعظیم سهو تنیک

از نگاه آنتروپولوژی (بهر شناسی)
چهره ظاهری این مردم آفریقایی
حاکم از مخلوط بودن نژاد شناس
یعنی نژاد سیاه و سفید است.
وجود این حقیقت در مورد مریان
بیشتر نظر به مردم حقیقت صحته دارد.
در همین حال دست آورد های کف شناسی
معاصر این مسأله را تأیید کرده
است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
بین دو نژاد را دارند. اشکال -
انگشتان آنها را با اروپاییان جنوب
وصلت میدهد. در حالیکه اشکال کف
دست شان، صفات بر خور افریقیان
شان میدهد.

روشن است که اشکال کف دست
انسان فقط یک تلویح غیر کویسی
طبیب نیست و دانستند که به این
نتیجه رسیده اند که این اشکال -
شکال های آینه مانند چین های
انسانیست. ممکن است این علامت
برای کشیدن اسرار بهاریهای ارضی

همچون اطفال علاقه را با این دست
سلی نی زنند به این باور که سلیسی
زننده با "هیجان بدی" روبه رو
خواهد شد. مردمان شرق این
خط را در کف دست به مثابه نشانه
خوشبختی شناخته و موجودیت
آن را در هر دو کف دست به منزله
داشتن قدرت و انرژی و بهر فرست
در آینده میدانند.

همچنین میدانند چرا چنین یک
خطی شکل نمیکرد. مگر ملاحظه
شده است که این خط هم زمان با
موجودیت یکی از انواع
"Syndromes"
یک مرض ارثیست یعنی "Mongolism".
وجود میدادند. با عدد "بهاران منگو"
لطم را اطفال نوتولی تشکیل میدادند.
هند که چهره متکولیا این داغ
دارای چهره بین چشم های تار
پیشانی بلند و رعد کم مقلی - اطفال

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
میتواند نبضه های مختلفی دادند
باشد.

حالا کف دست شده است که آثار
انگشت حتی دو گانه گاهی میباشد
از هم متفاوت است. مطابق یک
محاسباتی که در سده ۱۹ توسط
فراستس گالو "یکی از مؤسسون -
کف شناسی معاصر" صورت گرفته و
روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
از یک ملهارد گونه مختلف باشد.
هرچه باشد این اختلالات آثار انگشت
است که معمولاً پولیس را قادر نمیکند
زد تا محکم را بپایند. در حال های
اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
بچه در صفحه (۹۱)



پیروست بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد • چگو یز
و باره نزدیک او آمد • چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید •

کلیمتین با تضرع گفت :

بشنو • هرگاه ازین اتاق بهرون بروی • من برایت وای
را می آورم •

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بیابم •

— به گونه من که بستر مرا پیدا کردی •

— خوبست مهربم از این که اذیت کردم • بار دیگر به سوی

مخواهم • من چگو یز نام دارم

چگو یز دیل دو پارکیت • اسم را فراموش نکن •

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت • با خود خندید • چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

بعد متوجه شد که آهسته از زینت پایین رفت • از بهسرون

صدای باران به گوشش آمد • توفان به شدت غوغا داد —

شب • یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در ویتهای تیری نشخود • سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده • دروازه را باز کرد • وقتی دروازه را از

مقبض بست • چگو یز از میج دست او گرفت و به لرزشی کبکد •

آن خورشوراد بر کشیده بود • مطلقیت گفت •

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود متلاشی میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وای آوردم • • • • • بگذارم

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفشرد •

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری • زنها روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرادر اتاقم بیاید • در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد • ضربه قلبی را

دستار کرد • اختیار قامتش را با قامت چگو یز چسباند و لبها —

نهی را • • • • •

— رها کن !

نشته از: روبرت گایارد
ترجمه میرحسام الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیسنتین هسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف و وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید . چرا مرا خواستید ؟
- جذبه زیبات مرا بخود ساخته است .
- کلیسنتین با تلخی گفت :
شما را مرد پرنهایتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پشور تا آنرا در روز یا همام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیسنتین را به سکوت و اداره بدو در رنگ وی را سخت در آغوش فشرد و لبانش را سبک برای یک ثانیه کلیسنتین با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب کلیسنتین را رها کرد . پنجه های بی به سان تکه تیغ منجمد شده بود تمام بدنش صلیبید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - میخانه در اتاق خوابش مشروب بخورد و بهی اثنای صدای - یونارد که دخترش کلیسنتین را صدا میزد ، بلکه شد . چگو یز جواب داد :

من بیدارش کنم . خواب نمیره ...

برای تان لا صبر بیاورم .

- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .

- شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیسنتین به دور یک حرف و اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
- لطفاً یک لحظه بهان تا مطمئن شوم که دیگر آزرده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است . کلیسنتین گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من درد تولید نموده . روز یا های خوشم را اخلال کرده . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
- در میخانه خانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفته و آمده دارند . به ویژه افراد د ریاایی که مدتی زیادی را در سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
راستی اشوب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا شما میگویم که هیچکس به مشول شما به من دسترسی یا به - هیچوقت ... آخر من میخواهم با شما ازدواج کنم . چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی غیره کننده تان کلیسنتین . رنگ چشمان ترادوست دارم . شفافیت تن و بویا پتانرا ...

- طافخانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سزاوه دو پارکیت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت ازدواج ندارد .

- اکنون من معروم امیدوار استم به زودی راه سفر تان را در

پیش کشید و دیگر ابداء در مورد چمن تصور نکند . چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از افسانای کودکانه او یک تصویر طلا بی ساخته است .

- خوش بخواهید کلیسنتین .

- او به اکنون من میخواهم ...

اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم شما- یتان از دواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان جادو می کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیسنتین - صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد . چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیسنتین . سلامت بامید .

عشق هنگام لحظه پس که کلیسنتین و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از میخانه صا - حلس حرکت کرد . با آن که بیمار کم خوابیده بود و عجب را سر حال و آرام احساس کرد .

باران نمیداد . اما آسایش خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی اسبش را به جلورانه و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با اوست و ابداء رهایش نمیکند .

پناه اهدایت فرماندار پولیس در یکی از گوشه های یک کوچه دوازده پارسه یک لاتیرو روش بود هنگامیکه چگو یز دو پارکیت به همراهی برادرش پیری دی فابورنور از کوچه تاریک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از میخانه بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
- پیری در چنین یک شام زینا احتیاق زیاد به هواخوری

رفته دارد .

برادرش گفت :

- پریز بدنه فوکوین . نایبند فرانسه و هفت نفر در می جاست . قوم دانسی که من چن قدر میل دارم پسش را و هفت نفر به دست بیاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محبت خوشبختی را در دستش - به خوش میتواند باز یابد .

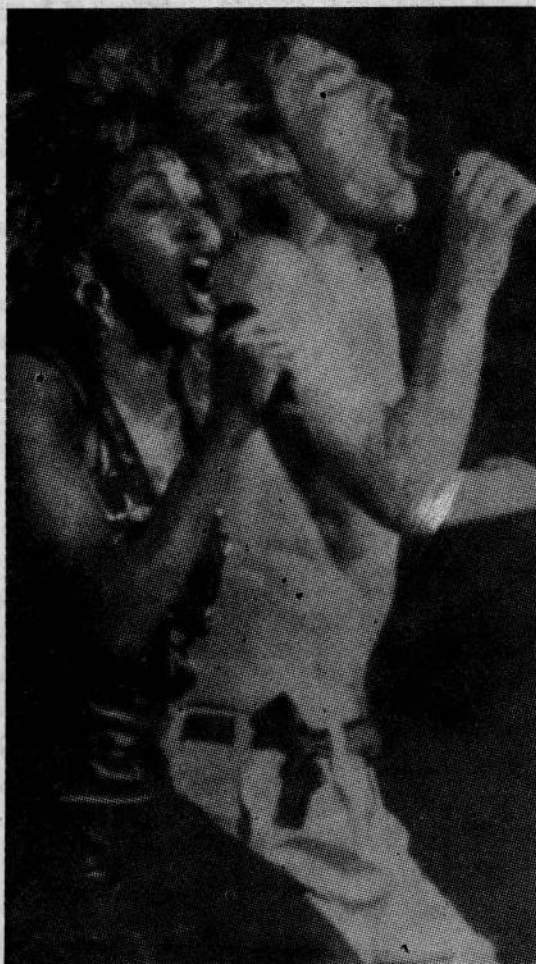
- چگو یز به شانه اش زد و گفت :

- فراموش نکن هرگاه در سانت کیتوف و یا در جزیره ماردیننا در قمارخانه بی مثل این جا مصروف می شوی - حتم جانس را از دست میدهی .

در ۲ ادامه دارد .

از اصالت تا تقلید

نوشته: هومن



مدتهاست مسأله بی، نه هم رابه خود مشغول ساخته و مرابه اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل میرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نمایش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتی با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود رابه روی سینه به زمین پرتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلتنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری که بیشتر میچرخد؟

گفت: به او (دیسکو) میگویند، در هر جامحفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم: آن جوان دیگری که بتلون کلابس باچه تنگ دارد؟

گفت: او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و ارمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمعی و بتلون سیا، چوبی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که پدر و مادر همین پدر در مقابل مقرر گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

- نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگی بی دیدم، به تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
- مایکل جکسن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم: شما به او علاقه دارید؟
گفت: بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم: کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت: همه آهنگهایش را.

گفتم: یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت: همه آهنگهایش را دوست دارم.

ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آوازش و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را میدانی، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخ میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت: نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نودانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

- اگر ما خود را با این فرهنگ مبار

فوت زلمی پاشخ میده



حالا که رسیدید پس بخوانید

نجل سروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطر یک برای بارسم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیر مایی و ولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و لیسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدرمراث دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند، بعد آجدا شدند فعله کجاند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. از هم جدا شدند، و فعلاً یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟
ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از زرا این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وار د باشد، نه می سعادت انتقاد شوند، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار د رمنز ل مصرف کار های یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

- در ملک ما کسی قدر خواننده و ورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگهای خود را اجرا میکنند، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

پرسشی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلار - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد. همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد. آن ها را خالی و میان تهس بسازد. دوستدار مایکل جکسن ها، بیگانه از خوبی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

فیر... بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکتایی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده حاجی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازیهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد. فرهنگ بدون زیر بنا، چیزیت باد هوا، فرهنگ فیر و وارداتی خسروی آب است، پوک است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ فرهنگ قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، نه هن جوانان را مخشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس بروز کند، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمایی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس منخ شده، برپ نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکرو سازند، لباس موزون به خود بپوشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم.

کلیسای کسیر ارسو

پس

مگر کشت قمر

از ع بس
تنظیم کشفه نوریه سال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق
به من است .

شب شد . وقتی میخواستم بخوابم
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود
يك خاموشی مطلق و من از این سکوت
لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در
خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ،
بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این
پهلوی به آن پهلوی افتادم ، هر بار که
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی
و جذاب ترکس نوازش میداد . در لر -
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی
که ندانستم چی گونه صبح شد و
صبح نیز خیلی سر حال و عادی ، راهی
دفتر شدم .

و اما شب ها . . . برای خیال -
دیدار ترکس بی تاب میبودم لب

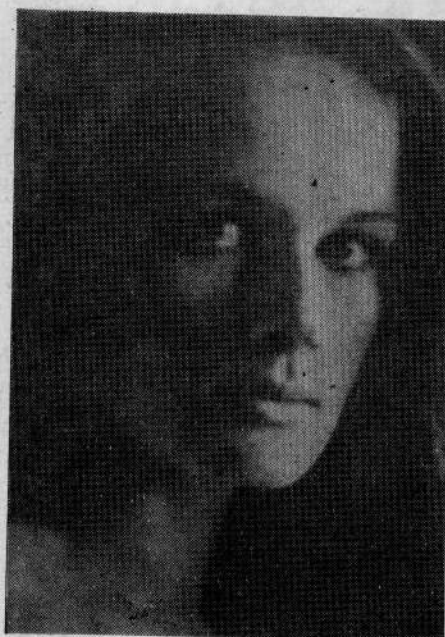
رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب -
هرم با لبخندی گفت :

مبارک باشد ، سرانجام ، خانوا -
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز
لباسم را عوض نکرده بودم ، که همه
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند
و تیرکی دادند و يك ، يك ، يك -
خواستگاری را آغاز کردند من خود -
شغال بودم ، زیرا ترکس را دوست
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -
ین بار که او را دیده بودم ، سرش را
به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست
و از اقوام ما بود ، گاهی همدیگر
را در بعضی محافل دیده بودیم ،
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،
اما با آن هم دوستش داشتم . يك باره

او آرام و سربه زیر بود ، آهسته
آهسته حرف میزد ، نگاه های خسته -
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید
و در آنجا لحظاتی لحظه های آرامش
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -
فهایش را میگفت حرفها یکه هیچ
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه
بود من گوشش کردم که بدانم چی
میگوید . . . :

يك روز کوتاه زمستانی بود آن روز
این قصه آغاز شد ، قصه یی که
گفتش در دست و ناگفتش رنجی ،
آن روزی که آسمان خاکستری ابرهای
سیاه و بزرگی را در بر داشت باد -
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د
شتاب داشتم و میخواستم از سردی
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه
ببرم . همینکه نزدیک دروازه خانه

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
در دهن توست ؟
هیچ نمیگفت . شاید او درد را
دوست داشت . و من هیچگاهی از
پاد او دور نیستم .
خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
در دهن من جان میگرفتند و صدای
او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
به شب و شب را به صبح مهربانم .
آری ! نامزدی مامدتی زبانی -
طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
وسی کردیم و به زنده گی تازه یی
با گذشتیم . من و ترکس با پدر و -



ما درم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
دیگر گونی در هماناوه ما آمده بود .
ترکس قذاهای لذیذی میپخت و خانه
ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
در آورده بود . من احساس میکردم -
خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
همه او را دوست میداشتند . ماه ها
گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
کل ترکس شدیم .

ترکس من زینت محیط و فامیل ما
بود . من با قدم نیک او صاحب همه
چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
دم معافم کافی بود . هر چه میزی
میل داشتم میخردم . حتی تعداد

پنجره های ما را باستاند و به آسان تیره و قار
میدیدم . میدانستم در پس پرده ها ستاره
کان شیخ و شاه پنهان بودند . همه
نگونه که ترکس جذاب من برای من -
پنهان بود . و من حق دیدارش را -
نداشتم . دردی در دلم چنگ زد و -
آهسته روی بسترم نشستم و صدای
ترکس را میشنیدم . صدای او را که
برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
دیدارش را نداشتم .

سر انجام محل شیرینی خوری ما
را به راه انداختند و من و ترکس هر دو
مانند چله های آزاد در بازار
هشمان پروبال میگردیدیم و به آیند
خویش میرفتیم چو تصور سبز و تازه یی
داشتیم . آیند . ما در خیال ما سراسر بهار
بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم -
شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
و از خوشبختی خود لذت ببریم .

هر روز که میگذشت و ترکس را -
بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
برایش میگفتم که دوست دارم !
و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
از دیروز و کمتر از فردا ؟
ترکس طبع شاعرانه داشت . شعر
میگفت و از زنده گی نامه شاعران و -
قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
های باستانی و از قصه هایی که در آن
جا گذشت یکایک برایم میگفت و شعر
های مولانا و حافظ و سعدی را -
میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
شان میرفتیم . باران آن چنان تند
بود که سر و صورت ما را میپوشید . من
از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
دستانش گرم بود . با تعجب پرسیدم
ترکس درین هوای سرد و توخنک
نخوردی ؟ باله خندی گفت :

وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
هیچگاهی سرد نخواهی شد .

او شعر میگفت و قصه ها میخوانست
من شعرهای او را به یاد دارم .
شعرهای درد آلود او را و وقعی

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
را میان دوستانی که به هم میگویند
دشمنانم بودند نمی دیدم . همه
شان در روزهای رخصتی به خانه ما
می آمدند . محل تفریح آنان خانه
ما بود . شامها یکی پس از دیگری
میرسیدند و شب ها با موتری که
داشتم همه آن ها را به خانه های
شان میبردیم . یک شب باز هم -
دشمنان دوست تمام را به خانه ها -
پشان رسانیدیم و خودم دوباره به
خانه آمدم . دیدم ترکس به ما آمده
وای چشم عواطف و انسانی مرا غرق
پولداری بسته بود . بی آن که توجه
کنم به روی بسترم افتادم و به خواب
خوشم فرو رفتم . آنشب خیلی خواب
نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
گناه پول های حرام من بود . که مانع
نیاز من به ترکس شد . روز هائیکه
آمده و رنگ ترکس را زرد میکردند و
میرفتند هر روز که میگذشت و ترکس
لاغر تر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
می است . به بخشی بزرگی که
بر سر راهم پدید آمده . دیگر کونیهایی
در ترکس پدید آمده . او کم حوصله شده
بود از آمدن مهمانان زیاد . من غصه
میشد . اما منک همه چیز را میداد -
نعمت بارها بهانه میکردم و او را زجر
مشت و لکه میانداختم و روی صورتش
آثار ضرب های من به رنگهای ابی
و یاسنی نقش میبست . کل ترکس
هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
نس آورد .

به محفلهای دوستانم میرفتم و گاهی
نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وقعی
میدیدم به دار میبویده . هیچ نظیر
سید . کجا بودم فقط سلام میداد
و در بسترش میخوابید . من زود به
خواب میرفتم و نیدانستم تا چندی وقت
شب به دار میباید . آنها خواب
داشت پانه ...

در آن روزها با دختری به نام
" سیم " آشنا شدم که به همکارانم
را با او میگردانیدم . وقتی با او
لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
پول به وی میدادم و او را نزدیک -
خانه شان پیاده میکردم و خود
به خانه بر میگشتم این تقریباً -
عادت شده بود که با سیم روزها را
بگذرانم و شبها با دوستانتان
شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئی
مصرف میشوند.

مدتی دیگر گذشت و ترکس زیاد
تر ضعیف و زرد شده بود و وقتی
نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نمی-
گفت از درد هایش با من حرف نمیزد
روزی از او پرسیدم :
بیماری را تشخیص نکرده اند ؟
خندید و گفت :
میگویند بیماری جز بیست و قابل
تشخیص نیست .

باز هم با دوستانم به عیش و نوش
پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
ترکس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
حالت چی طور است ؟
از جایش برخاست و گفت :
کاش این بیماری در مان ناپذیر
باشد تا بمیرم !

مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
آهی کشید و گفت :

زنده گی ... اگر با این همه درد
و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
نیست ؟
با آن که میدانستم مقصدش از -
درد و رنج چیست ولی با بسی
تفاوتی گفتم :

چی کنم که رنج و دردت نباشد
پیش داکتر میرمت و دوا مخیرم
دیگر چی کنم ؟
با آهستگی گفت :

دیگر دوا نمخورم ... سپس خا-
موش شد و چشمش را به گوشه پی-
دخت بعد شمرده و شمرده گفت :
جسم بی روح مرده است و منتها
من مرده متحرک هستم ...
با صدای بلند گفتم :

بس است و گلهای فلس خوشم

نمی آید .

او به چشمانم خیره شد و در چشمها -
نش سیهایی درشتی حلقه زده بود .
لرزید و چنان لرزید که حتی لب-
هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
ولی نکفت اشک دور چشمش حلقه زد و
رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
نگاه کرد و دستانش را لرزشی دستگیره
را چرخاند و دستانش را به گوشه
از پنجره تکیه داد و دیدم دستان
او زرد بود و خشک و گویی روی -
استخوان های دستش پوست بود
و پس .

مدتی گذشت و سرانجام او به
شفابخانه بستر شد و دیگر نتوانست
نستم روز و شب هر که که دلم میخواست
ست برنج و گوجه ترکس هیچگاه
با من ازادی من نکفت ولی حالا
با خاطر آرام به محل دلم رفتم و کردم
یک روز سیمایم گفتم :

مادرم میخواهد ترابیند ... قرار
گذاشتم که فردا با او به خانه
شان بروم با او به خانه شان رفتم .
مادرش زن جوانی بود که پنجابی
زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
دیدار مادر ترکس پیش چشمم
شد و مادر او یک فرشته بود که از
صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
و طاعت خدا را میکرد .

مادر سیمایم ازین درو آن در میگفت
و در پایان هر صحبتش قهقهه
میخندید و منم با او یکجا میخندیدم
تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
آن جا را ترک گفتم و همیگونه به
خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
جا به صبح میروانیدم و به ترکس میگفتم
مصرفم زیاد است نمی توانم هر
عصر به دیدارت بیایم .

و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
بودیم و برادر ترکس سر راه ما سبزه
شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
به سیمایم گفتم که :

برادر خانم ترکس است و برادر
ترکس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
داد چیزی نکفتم و هر چند مشت و لگد
به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
و مرا از جنگلش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق ترکس رسانیدم او روی
بسترش افتاده بود و صدا کردم ترکس
او خواب بود دوباره صدا زدم ترکس
جان چشم کشود و دستم را روی پیشانی
لش گذاشتم و تب داشت و دستش
را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
را به کنار کشید و گفت :

یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
میتی ؟
گفتم :

هان بهرسم ...
میخواهم بفهمم چرا از به دل سرد
شدی من چی گشایی را مرتکب شده ام
برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که

من چی بد کردم .
بسی گریه را گریه و گریه های
گریه .
فقط گفتم :

ترکس گریه نکند .
ولی ترکس بیمار گریه میکرد تا وقتی
که نزدش بودم گریست و هنگامی که از
شفابخانه برآمدم سراسیمه خودم را به
خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
در را کشید و گفت زبان از او -
معدرت خواستم .

و برایم اظهار داد که یا بسا
من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
از تو شکایت میکنم ...
افزود : هر دو راه را برای
روشن کردم تا فردا صبح باید
من اطلاع بدهی .

خسته تر از هر وقت دیگران خان
شدم و شب بود و همه جا تاریک بود
صدای سگهای ولگرد بگوشم میرسید
و از اطرافم میترسیدم و کوچه بسوی
بدی میداد و ولی ستاره گان همه
روشن بودند و در آسمان صاف شادی
میکردند با شتاب کلید را به دروازه
چرخانیدم و وارد دهلز شدم و مادر
و پسر در خواب بودند روی پسر را
بوسیدم و صورتم را در آینه دیدم و
پیشانی و خاکزده بودم و تصویر من
و ترکس که به دستان خودش رسامی
شده بود و رویه رویم قرار داشت
من و ترکس لبخندی روی لب داشتیم
لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .

آن شب هم صبح شد و صبح ترکس
از همه اعمالم آگاه شد و من در برابر
پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
در برابر پرسشهای سیمایم همینقدر -
گفته توانستم که بعد از این از -
ترکس جدا شده ام .

ترکس بیمار بود و در بسترش می-
سوخت من در آنشب با لباس سیاه
دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
خانه مادرش مسکن گزین شدم .

خاموشانه پای عقد هم نشستیم و شب
عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
سیمایم فهمید که من و ترکس از هم جدا
شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
من سوادخوا را گفتند و من به حرفهای
آن دو گوش میدادم .

مدتی نگذشت که من از ترکس
اطلاعی نداشتم و دلم میخواست او
را ببینم ...

از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
رفتم و هیچ مهربانی نسبت به من
نداد و دلم درد داشت درد آشنا
بی که به دستان خودم به شش کاشتم
و به ششهایم میخورد و در شفاخانه
شدم و شتابان به ترکس میگویم
که خاکش را بده تا من بوی او را
بشنوم و ... و ... و ...
پایم را به سوخت و سرو صورتم
در بیان از زبان سیمایم پویشده شده بود
که از این چیز فهمیدم که یک چشم
را خواست داده ام و صورتم گریه
و زشت شده است سیمایم مادرش
و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
ند ولی جرات نداشتم از کسی بهر -
سم .

ترکس چی حال دارد ؟
وقتی حالم بهتر شد و از شفاخانه
رخصت شدم و به خانه سیمایم رفتم
و مادرم به خانه خودش بود میخوا -
ستم مادرم با من بروم ولی او نفرت
و حتی بدون خدا حافظی به سوی
خانه اش رفت .

هنسوز حال خوب نبود و در خانه
روی بستم درد میکشیدم و رنج میکردم
و هر روز به یاد ترکس بودم و هوای -
دیدار ترکس مرا سوی شفاخانه کشانید
میخواستیم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :

ترکس حالا سوگندم مده من بدون
سوگند به تو همه واقعیتها را میگویم
دلم لرزید آیا جزایات این را داشت
که به آن فرشته بزرگ این همه بی
بند و باری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -
نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
دلم به مادرم و آیا با چی چشم
به ترکس نگاه کنم و این که یک چشم را
از دست داده بودم و از صورت زلفم
مشرع بودم ولی هر چه بود و دیدار
و عیادت ترکس را میخواستم وقتی به
دهلیز شفاخانه رسیدم و پاهایم
ملنگید و بالا میروم نبود که مرا آسوده
به جای برساند و غی در دلم
چنگ زد و دلم میشد بگریم و خودم
را به پاهای ترکس ببندم و به او بگویم
ترکس خوب من ! حالا همه چیزم
را از دست داده ام و سیمایم دیگر -
گون شده و او فقط پول مرا میخواست
دیگر حق و ناحق بهانه نمیکرد و پر -
خاش نمیکند او حتی دیگر به صورتم
نمیخندد و از من میگریزد و به خانه
نمی آید .

ترکس ترین زن جهان بودی و -
نداشتی به دامان یک شیطان پناه
و من مسموم بگذار پیش پای
تو بمیرم .

داخل اتاق ترکس شدم یک باره -
چشم به بستر او افتادم دیدم که
زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
خواب رفته است و لرزیدم و دلم را -
تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
ترکس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
شده باشد .

ولی فکری در مغزم خطور کرد
نزد داکتر معالجش رفتم ...
وقتی داکتر به صورتم خیره شد
مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
با تعجب به من نگریست و از وضع -
چشم پرسید و حادثه آن روز را
تشریح کردم .

با صدای غم آلودی گفتم :
چی بدی فتنی بزرگی من هر بار
که بستر ترکس را میبینم و حرفهای او
به یادم می آید واقعا زن فهمیده -
بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم ترکس را نجات دهم -
بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
بود و او سرطان بود و تداوی او
در هیچ جایی نمیشد و به من چی
امری داشت ؟

احساس کردم ریخته و پاشیده
شدم و در تنهای وجودم درد بزرگی
راه گشود و سرم جریخید و تلخی
در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
زدم و دستم دیوارها را میخواست
ولی دیوارهای آن محل از من میگریز -
بختند و دستم به چیزی نرسید
تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
گوشه و کنار ترکس بیمار را می دیدم
از آن جا که کل ترکس من پیر شده
و زنده گی را پیرود گفته بود و دور
شدم .

راهروهای جاده پر از ازده حام
بود و کسی نمیدانست که من چی
غش را میکش به خانه مادرم رفتم ...
روی بستر ترکس خالی بود و هالی -
های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
نکرد و وقتی پرسیدم :
مادر واقعیت دارد که ترکس مرده
است ؟

اشک دور چشم مادرم حلقه زد و
با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
کرد و آهی کشید ...

خواهرم و پسر را آورد او را از -
بغلش گرفتم او نیز تب داشت و -
احساس کردم و پسر نیز مسموم و پاها -
شتاب سرو صورتم را بوسیدم و پاهایم
پش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
به داکتر ببر و هر چه زود تر او را به
داکتر ببر .

خانه خالی بود و شام میشد هر
لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
ترکس بروم و ولی میترسیدم که چی
طور به خاک او نگاه کنم ...
به چهره شاد او که روی دیوار -
نصب شده بود دیدم هر دو لب
خندی بر لب داشتم و یک لبخند -
کوتاه بخفتم در گلویم بود و
دلم هوای گریه داشتم .



لومړۍ فصل

د پال وینښان
د ستا کار



واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مېړ و او د قې مېنې د ده د اجراء وړکړي وه . د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربې مخورونکې اواز هغه یوازینی اواز وه چې جوړه مېشتیا له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یی د یوه حتمی کیدونکي کار خواته بیـــوه .

هغه خپل وروړي کړ او په دالان کې یی یو ګام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود غوږ یی د تختو د غږ غږ اواز پورته شو . جیفرې ودرېده . د پیر زيات په غصه شواوونو هشتاکه غضب ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خونې نه تیر شوي ویاوله . همدې کبله یی د پیر احتیاط کاوه چې دغه شې او اواز پورته نه شی .

د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یی مخان ورساوه خو خولې یی پر وچولې وو او را کوزیدې . دا د ایلزي د خونې ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجاني شو . په ده کې یی شعوانی احساسات راوباریدل او د غضب او عصبيت ساي یی ونيو . لاس یی د وړه په قفل کېښود . بیا یی غوږ ونيو خود اصل د وړه تر شا د ښکلی نجلۍ دارامه سا ایستلو دا ویدود .

هیڅ شې یی وانه ویدل . ایا د هغه هغه نه دا انتظار ولود چې د وړه تر شا یی مخان دوه قاتو نیولوي او کله چې د وړه خلاص کړي وي د ده په غږ کې یی مخان وروږ نیولوي . دې چې له هر کومې اواز نه هم پارېده . خپله سای ویدوله او قفل

د سنگریږی وږخراوه او وړی د ورسره پیل واهه چې امله یو یاد وړه انجسه خلاص شو . یی سببه او انی پار ورنه پیدا شو . خو د پیر ودرېده د پیر یالی شو او کله یی چې د ایلزي ارامه سا ایستل چې د وړه غوږ نیولې وه واورېده . د ده سره د احساس راپیدا شو چې د اوسنوزنگه او اسان هم نه شي کولای چې دې پورته شاتګ ته مجبور کړي او خپلې کونۍ ته یی بوزي . کله چې د ده دې تیاره کوټه کېس ګام اخیست . لږ زده . هغه وخت یی چې ورو پورته پورې کړ او د هغه بستر خواته چې په تیاره کې یی لیدي هم نه شواو هغه ښکلی موجود چې دې نه شه د هغه سره د یو ساي کیدولیس و په پکې پرته وه . پیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلۍ چې د ده وه . هغه نجلۍ چې په پېرې کران وه او د ده لاس یی جرات نه هم باید د پاره شو وي .

کوم احساس چې د ده ته په دغه شپه کې د پیر حیاتي کار د اجرا کولو په درشل کې پیدا شو . د ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب څرګند وې . د ده په رګونو کې د سوزیدو احساس راپیدا شو . داسې احساس چې پخوا یی هېڅکله له ایلزي سره د یو الیتوب په حال کې نه وه لیدل . دا ټول د پیر عجیبه غوندې ښکارېدل . دلته ایلزي په درانده خوب ویده وه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتر اوسه پورې هم له خپل عمل نه پښېمانه نه و . کله به یی بدن تود او کله به سړ شو . ایلزي د ده د اچا بېرېال هم د ده و .

خو بیا هم د غوښو له پاره د ده ونه شوي کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لږ زه را ګډه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رګونو کې ښتید . لاس یی وراوړ د کړ او د پیر بوس او لاس یی شیان یی تر لاسه شوه چې پیر څوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .

د جیفرې مود په ګوټی پوه شو باندې ولګېدې او د پیر تر پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس ساي باندې لګېدلی وې .

د واره لاسونه یی یو له بل سره ګډه نیولې وه او هغه شونډې یی چې د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې یو پرېل باندې اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروږ دې شو . د اصل ترخو چې د هغې خنګ ته وڼه رسید . وڼه درېده . ښکته . په بستر یی سترګې خښ کړې . اوس یی چې سترګې له تیارې سره اشنا شوي وې . هغه یی ولیدله .

ایلزي له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانګه له امله سخت لږ زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کم یی یی له لوڅو او ګرځېدو اړ و ڼه لیدلې و . د یوایو له خوند نه د ګو ګو ګو ګو باندې یی تلک سپین سپینه بند چې سپیدلې و . د لکه مچ د اړه طلا یی تاج په واورین . البت اېښودل شوي وه چې د پیر وړانښتونې وڼه یی کېاېسول .

د هغې نصواري او ننوتی سترګې خوب پټې کړې وې . د مچ په شان پانه یی د وړېښمین جال په شان پری راخواره وه . نرس اوسري شونډې یی لږ غوندې سره پورته وې . د مچ بوس یی ګرځېدې غوندې ښکارېده .

یو ګوټی اواز له لاس یی برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لیدو سره د پیر زيات په لږ زه شو . وروسته یی بیا خپل سر د هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یی پر خپلو شونډو ښکله کړ .

د هغې زړه وړ وینکې بوي د هغه ماقزو ته لکه د ملیدونکي اور لیس ورننوتی .

ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یی ورو ورو لږ زه رافله . خو خپله اوسترګې یی رالوتې کړې .

د پیر ورو پښه شوله . دا په درانده خوب ویده وه . کله یی چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یی لږ زده شوې .

د یوې شپې له پاره . یی سببه او انی د پیر نجلۍ ته وړېد او شو . لاس یی له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یی ورو اړ و د کړ .

هغه په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې . ولی ؟))

د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولاندر اوسه پورې هم د پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولیده . نو د یوې محرکه قوې تر شا ښو لاندې په بستر باندې د هغې تر شا ښکته کېښاست او د هغې لاس یی خپلو ته یو شونډو ته ورو پورته کړ .

په غږ ناستی اواز یی ورو وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه مې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لویږنې شپه ده اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم وڼه شوي کولای چې ویده شم . زه))

هغه کوم حکم العمل وروته ښوده او نه یی مخان ترینه غوندې کړ . دا د یوې شپې د پاره د مینې او تندي په دریا ب کېښی لاهو شو . او خواب یی وروته شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .

د هغې شونډې له موسکا پکې شوې . هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې غه کولای شې ؟

هغې وویل : ((جیفرې . خوته باسید نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترګو کې یی اعتنای او جملې له ورا په ملید .

ایلزي د هغې له دې موضوع سره څه کار . ته پریا گرانه یی . مونږ کوز ده . کړې او واده به هم وکړو . ته به ما پورې اړه لري . اوزه .

د جیفرې اواز بیا بند غوندې شو او . نور یی زغم وڼه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتاکه توګه په خپله غږ کې ونيوله . سای بند بند کیده . کیده له اود جیفرې لوی او ترې شونډې د هغې پر خوله باندې کېښودل شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اړ و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .

جیفرې چې نه پوهېده څه کوي . مخان یی د هغې ترخنګ غوږ بیا کړ او بیا یی د ا په خپله غږ کې په دې جرئت سره ښکته ونيوله او تر هغې پورې یی د ا ښکله نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز له بدن د رڼو د پد و په مقابل کې د نیما یی ګزورتیا حالت ته ورسېد .

هغه په دې ترخنګ سره وویل : ((ایلزي — زما گرانې ! اوه . زما گرانې — زما گرانې))

د جیفرې د لویې مینې د تندي ما هو لو د پاره کلمې یو اخیستې وې . هغې د جیفرې له منلو نه انکار وکړ او ترخنګ یی کرار پر ووتله . اخږ د ا د جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترت وراوړ د کړ هغې غه وڼه ویل او د هغه د غږې تنده یی ماته کړه . جیفرې د دې ترخنګ پروت و او دای ښکلوله .

هغه وویل : ((ایلزي . ته خپه نه مې)) هغې لږ د اعتراض په توګه اوه وایسته ادا به لیدو .

هوشیار

روزي هتلر به يکی از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد ياد هتلر سلام داده اداي احترام کردند . زمانی که به نفر آخري رسيد همچ گونه عذرس العملی از خود نشان داد که سخت باعث قهر هتلر شده از او پرسيد : چرا اداي احترام نکردي ؟
 نفر مذکور باخونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .
 ارسالی : عابده رابع بکاش

خوابی

از يك حقوقه ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن چيست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خوشو .

مرد مست

مرد مستي نيمه شب از ميخانه به بيرون آمد . اتفاقاً باران شديدي باريده ، و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و کس ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينکه چشمش به عکس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع کرد به گريه کردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا ، چرا گريه ميکيد ؟
 مست ، عکس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شديدتر شد و گفت :
 - من ميدانم که ماه است ، اما شما به من بگوييد که در اين وقت شب من در آسمان چه ميکم ؟
 ارسالی : ژوليانا نصيري

لبخند زخمت

پایه عیادت مامور

مامور و کرتی و کلاه هم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمک
 گر شام بود خرج پناه هم نبود
 والله زرفی است گناه هم نبود
 * * *
 باوصف همه بختی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوت بود رئيس
 در مسلك مکر و خدغه ناکام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 * * *
 اي کرتی گفته ام فدای تو شوم
 تا سال دیگر اگر بمانی به برم
 قربان رفاقت و وفای تو شوم
 والله ره قسم که خاک پای تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظایر



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوی امریکایی با
 هسارن خود به اکتشافات جنگل های
 افریقا رفته بودند. شب هنگام گوریل
 بزرگی آمد و خام یکی از آن ها را زد و
 ویرد. بقیه آمدند به جاد را و شروع
 کردند به دل داری و تسلاي اولی
 جهانگرد بی زن قره کان باخود زنزه
 میکرد.
 ای سستی جانس- ای سستی جانس
 تاحایی که بادم می آید و مطالعه کرده ام
 این نژاد مخصوص گوریل زن های راکه
 میدزدند فردا صبح زنده و سلامت
 بر می آورند.

به عزیزش بلقیس هونی.

طرح ادبی

عزیزم، به یاد تو اشک از چشمم
 سرازیر میشود زیرا درد دوری تو که
 د وای تمام درد های من و مرهم همه
 زخم های من بودی آرام میدهد.
 باشنیدن نام تو وجودم به لرزه درمیاید
 زیرا به یاد آن روزها میانتم که من و تو از هم
 جدا ای ندانستیم. اگر یک روز ترانسی
 ندیدم چند سال بی تو می شدم. اما انوسوی
 وحد انوسوس که تقدیر ترا از من جدا کرده
 است و تا بد جدا کرده است.
 آه، عزیز من
 ای گوشه.

نوشت: نیلاب حکیم

علت آن که ماهیها عاشق نمیشوند
 این است که پس از شکست، وسیله بی
 برای خود کشی ندارند.

نمیدانم آدم های دور و وقتی در آینه
 نگاه میکند، کدام روی خود را میبیند

ارسالی: بلقیس آزاد



درساعت دری

بنافلی جنت گل خان که مضمون در ی
 را درس می داد برای شاگردانش وظیفه
 داد که برای فردا هر کس چند جمله
 یاد بگیرد و در صنف برای دیگران بگوید.
 در این میان کریم الله که خود را لایق
 لایق می تراشید تصمیم گرفت که کلمه های
 زیاد یاد بگیرد.

به همین تصمیم از مکتب بیرون شد و
 در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. و
 بجه رانید که با هم جنگ می کردند. یکی
 برای دیگری می گفت برو که می زنت.
 کریم الله یاد گرفت که: برو که می زنت.
 پیشتر رفت دید که دو بجه قصه فلم را می
 کنند یکی می گفت:

این را از د رمند یاد گرفته ام.
 کریم الله این جمله را هم بخاطر سپرد.
 کسی دیگری پیشرفت یک زن و شوهر
 به موتر بالا می شدند مرد برای زنش گفت:
 بفرمایید حق اولیت از خانم هاست.
 کریم الله این جمله را یاد گرفته فردا به
 صنف حاضر شد.

معلم بعد از آن که جمله های شاگردان
 دیگر را پرسید نزد کریم الله آمد و گفت:
 بگو کریم توجه یاد گرفتی؟
 کریم الله گفت:
 برو که می زنت.

معلم خشمگین شده گفت:
 احق، این کجی ها را از کجا یاد گرفتی؟
 کریم الله جواب داد:
 از د رمند یاد گرفته ام.
 معلم که اعصابش خیلی خراب شده بود،
 گفت:

پیش شو گوشه که بریم اداره.

کریم الله گفت:

بفرمایید، حق اولیت از خانم
 هاست.

بردی باری ما

نهیست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبر است
 ماند به جان سپردن زآن تاقراری ما
 گویند به زن سپاه سرآن نایب کلنیر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 از میستم پسندیدم رسو جو گوشتند هم
 باری بیا به موثر بین برده باری ما
 مانعین پس کجاوه در نیمه ره شود گل
 صد اندلش سازد آه ز زاری ما
 ای دایم تمدن وحشت بیا و بنگر
 در حمله برد رسو اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانیش
 و بالاخره تیرا دوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک پرند ه بی آزار استم
 که همیشه به اوامر پدر و مادر خود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرق دارد . بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم پاشید ولی مرفایی ها تخم ها را می
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دایم نهاد و به این
 ترتیب یک مدّه زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .

درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده و پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج در خوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل ویشیم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تاسفان را با تکتوان
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسه
دنیا این هنر پا گذاشته ام و تجارت تالابین
عرصه را آغاز کرده ام
با چنین تصور و انچه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این یا آن -
هتوند بر سر زبانها افتد میروند
در این مورد روزی بایکی از دوستانم
در يك قهوه خانه در دلدل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کفود
گفت :
بقیه در صفحه (۱۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر مایهات پرداخت
ایند ؟

او را فهماندم که نه بهر مغزو هم
و نه کباب و نه هم چپس و اسلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز و آشپز خانه و سالون
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متقن شود . که از رستوران مغزو
شهر به کباب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمیافسد .

مامور مالیات رفت و اما يك هفته بعد
انضار نامه هایی برای تصفیه مالیات
پرداخت ناشده دریافت داشتم .

باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اسلا نداشتم میپرداختم
يك ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی

بودم تا تابستایم بسازم که يك کارمند علمی
عادی هستم و که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اسلا متقن نمیافسد .

سرانجام مامورین را قانع ساختم . اسلا
نقشه بی های بلاك را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد

زنگ دروازه آپارتمان مرا میفردند .
به خاطر يك بوتل بهر و يك سنج کباب
با چشم گریان عذر و زاری میکردند .

مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم . اما سرانجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گربه

هایم را عوض کنم . خوب این کار اسلا
مشکل نبود . حالا قفسه نام در کفورما
موجود است . نام شهر ها جاده ها

پناها عمو سات و هرا آن چه را که
فکر کرده میتوانم و قفسه میدهند .
من هم نام گربه هایم را برادوان ارکری

لادوان رک هرد و از غوانهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " گذاشتم .

وقتی اندام درست و پست شکل مرا
پهنید و اسلا . خیال هم کرده نخوا -
هد توانست و که چس قدر آدم خوب
شقلب و خمر خواه و دلشور هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گربه را
به فرزندی بپذیرم . وقتی آن ها را در
کتار بلاك یافتیم همپاره های صاحب
گرسنه و سرگردان بودند . وقتی گربه
ها راه خانه آوردیم و اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را مستم و خوب پاک کردم .

یکی را " بهر و دیکوش را " کباب -
نامیدم " بهر " و " کباب " بهر شوخ
و باز دیکوش بودند . گاه پرده ها را مید -
زدند و زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند .

ظالها ضرورت میافتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بعد که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این

دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود

يك روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه
و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بهار هافلان گرفته ای (. . .)

در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکت رسیده میتوانی ؟

با تعجب به سوشنگرستم . اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست .

چند روز بعد و زنگ دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود .
- خبر داده اند که رستورانت بهر و کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوړي
د نکاح خط په لیدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خوشال شو
وځنډل خوډ پور د گروپ
او اخستلو نیت ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتیا هم
نکاح خط پیلېس کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتیب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره ښوان خپله خوارلې
کلتی ثابت کړه او پرته یې اسناد به
بوجي کې ښايې برعکس کړل. کله یې
چې د اسنادو بوجي ازی ته پورته
کوله. نو زیاتره یې په راتیر شول: -
هسی نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څیر تقلی او ساخته گي وي.
هکله چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چا رواجی په لاس کې لري.

*
*
*
*
*
*
*
*
*
*
*

د پلوی په لاره کې یې د دیوال خوا ته
له وای څخه بوجي راځنډ کړه او به یې
د ښي لاس په وینه گوته د تندې خولې
پاکي کړي او پرڅه پرڅه یې په ښکته
وځخولې. کله یې چې د بوجي
خلاصه کړه. نو لومړي یې ورته
راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
دغه دنگ ښوان دي
بیا یې له بوجي
هغه کارت راوړي چې په اتري ټولگي کې
یې دده د پرحالی شاهدي ورکوله.
خود ا هم ورسره ونه منل شو. ورسې یې
خواستلونه او نورو ډول ډول کارتونه
هم له بوجي راوړي ستل خو چاته د منلو
وړ نه وو. هکله چې دده قد او قواره یو
خوارلې کلتی هکله ته نه بلکې پورته
وشت کلتی ښوان ته پاتې کیده. ننیز دي
چې د جلب او احضار گروپ یې مو تر



خان او که بل څوک تیرایستل



کوله کوله ښخو هغه وخت چې زه -
ماشم دم. نوله خپلو لویانو او مشرانو
څخه یې اوږدلی وو چې که چېرته
په لاره کې څوک څه شی پیدا کړي
نو بیا دې درې حله په لاس وړای
چې: داسې دچادي. که به دې
درې غږ ولېد شی خاوند پیدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل لویانو ته څه اخستل یې روا
ګڼي.
خو هغه وخت داسې رایاد یې لکه
د خوب لیدل چې مونږ ماشومانو به
څه شی په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنګ ولاړه. نوموړي
په موندلې شي به په لاس کې ونیواو
بیا به مو ورو له ځانه سره درې حله
وویل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غږ پد لوسترو کتل او شی به مو به
جیب کې اچاوه.
د اد ماشومانو د ناوړه
ناخبري او ساده گي خبره وه. خوراشه

پاڼه په (٦٨) څرګند

د سیخ له خولی خوړل

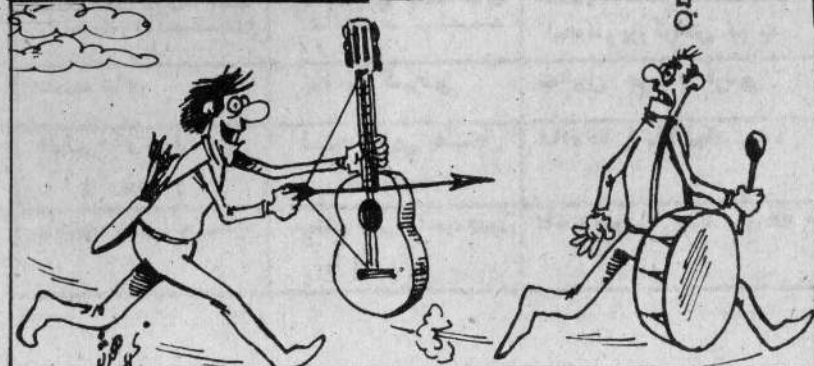
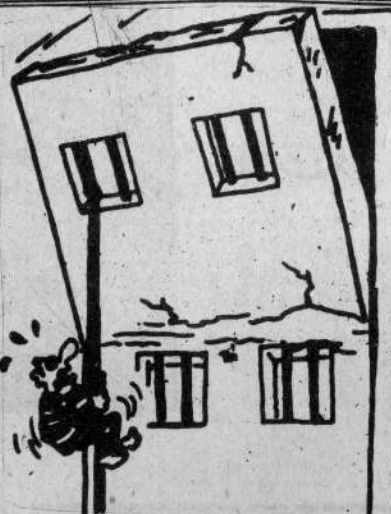
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نورته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی یی خوړو .
 - که نور روزگار مو ترڅی دی .
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کی د زوی به لای سیخ راشین شوی و .
 - لکه چې د سیخ له خولی خوړل یی

د خبر وکیه کلام گرځیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکړ خود سیخ له خولی خوراک به مانا ونه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورغلی وم . خو دا لامل یی له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باند یی شخوند ونه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی ویی پوښتل :
 یاره جاندا ده ! تا څو به یو وخت د سیخ له خولی خوړل . خواوس یی د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیږي نوزه د سیخ له خولی خوراک به مانا تر نه پوري نه پوهیدلی .

جاندا د زمانه دی پوښتی سره لږ موښکی شو او ویی ویل :
 - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خوړل . نوزه به کیږی مغازه کی مامور . خواوس می ته هم ویی چې تقاعد می کړی دی او به کورناست پیم .
 او بیا یی د خبر و په لړ کی به دی - وپوهولم چې په څه ډول یی د سیخ له خولی خوړل .
 او ننوکه له تاسو سره هم د دی - خبری دی پوهید و سوداړی . نوهر لامل چې له کیږی مغازې څخه دا ډول و - بوجی اخلی یو لامل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو یی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږي .

خپرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیمو کی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان اوسند رغاړي - مجلسیان بولی . خو په عینوا د روکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلیفونی مرکو ترسره کولو ته اداری مجلس ویل کیږي .
 اوس نو خوښه د لوستونکو ده چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . لکه چې پورته دوه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او خپرنی لاندی نه دی نیول شوی .



د ماشومانو کړنې

- پنی کی د عقل له ارادی وروغی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زورور دی .
 - لاسونه اوز ده ښه دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځی کی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د ځای خپل کور

د اشپز بر سر اواز د بڼچاره هتی ته خبر ورکوي چی د فوښی اوترکاری پخولو د پک د ۱۳۶۹ کال په تعییناتو کی له تشکیل څخه وغورځید او تقاعد یی وکړ .
 دغه تقاعد د پک چی د اشپز خانې په تاخچه کی خاوري او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگندونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هغی ورغی چی د سلخ رسمی فوښه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

سهولت میتوان توضیح کرد . به
جدول بیشتر مراجعه میکنم :

به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه میبینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازو آ
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سر که در جناح قفسی موقعیت
دارند بسط میدهند . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سر
و پی های زیر زانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسب در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسب زوج های مخالف عضله
پی برای تمرین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیو های یوگا در حدود پا را
میتز های این پر نسب به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کس
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کس دادن پی -
های زیر زانو ماهیچه های چار سر
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارد و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجزای
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میدانید
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسب در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذایی را که
لازمه حیات است برای بدن تان تعبیه

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناحی بخش وسط	جدار بطنی را در جریان تمرین محافطه میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسم علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سر	فامه ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی پی	جناح قفسی قسم غلی (تریه ساق پا)	کمر را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
پی های زیر زانو	جناح قفسی قسم علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زیر پنی	جناح قفسی قسم علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را در جریان حرکات کش کرده کله میکند
عضله های سه ری	پشت	بازوها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . هرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولسی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند .
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذایی ، گرفتن
مستقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میشاند . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذایی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القای تغذیه خوب
افزای میباید .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینماید .

ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عاقلاً نه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کته گویی تقسیم
کرد : مشبوع غیر مشبوع .

شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، سگه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع ، عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجند و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیار و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاقی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

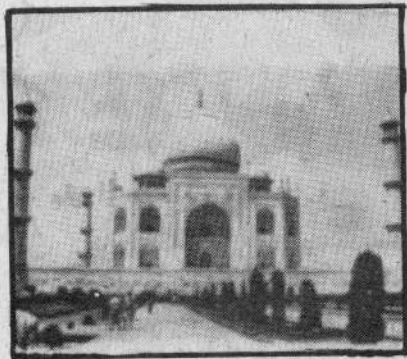
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا دارش -
جهان آرا به او خدمت می کرد - و
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب
تماشا می کرد و جایی که محبوبش بنظر
محل در مقبره آراسته با جواهر غسود
خفته بود -

پس از مرگ اورنگ زیب سلطنت محفل
ها طی هفده سال از هم پاشید - و
حاشی که اکبر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و ولخرجی های
شاه جهان و تعصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت -

به هر حال دیدار از قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوهم تناقضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است - خدمات شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او را به
پای اکبر رساند - چه خوب گفته اند :
" شاید آن اراده که ساختن میانه
تاج محل را طرح کرد معظم قرو استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود - اگر زمانه قتل و هوش دافست -
هرچه جز تاج محل بود ویران می کرد
و برای تیار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد -

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم -



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دلی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سباون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دلی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست ؟

- اسم من ماهر رسولیت ، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هلم دلی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دلی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ستم -
در تعلیمی در ص به جی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید ؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اسال افزون بر قهرمانی
دومین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دلی که به تاریخ نعم و دهم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم -

میخواهم پیرسم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود ؟

- حرفم در آخرین در مسابقات
حسن المری (H. Almerri) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشد -

در مسابقات آینده برای کشورت جی
به دست خواهید آورد ؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردد ، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم -

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
جی طور است و جی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید ؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست ، دیر
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار
ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
بالمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوایز و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انگیزه و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند -



جاوید : ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند



در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دلی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید ، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد - وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چون
(اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند -
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند - جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند -
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

کاراته و تکواندو در جاپان که در مکتب شهر
به راه انداخته میشد ، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته مکتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده ، مدال طلا را دریافت
نموده و برادرش در مسابقات مکتب شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را به دست
آورده است -
در مسابقات اخیر که در شهر دلی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند دایر شده بود ، جاوید محتاط با
اشتراک خویش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیک این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد -

د (۶۱) مخ پاتی

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفې تیوري طرحه کړه . هرشل ونډول چې پری به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت په پیر زیات وي او په دې توگه به د شپې تیروالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلېو خپرنو پایله په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالڼ بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((داشمسی نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسې د یو لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوځای کیدو په حال کې پوښان . معلومېږي . جوړ شوي دي)) . د اولبرس په پارادکس کې داسې

رافلی دي :

((که چېرې د ستورو سلسله نه څلاصیدونکې ده . داسمان له لغو څخه به مونږ ته یو ډول یو پوښان روښان راوړسېږي . ډاډه د هغه نورو څپر وي چې له گالاکسی (کهکشان) څخه راځي . ښکته په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولو د ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه په اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي . چې داسمان نه ښکاره کیدونکې یانې لیدل کیدونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصورکړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په اړه دوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیایي په ډاگه کېږي خپله به پوره ډول په دغو څوکو هم بسنه نه کړي او خپلې خبرې ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به پیدا نه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولو یو حقایقو څخه منکرشي . زه په پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکې دلیل کومه نڅبه دمان سره نه لرو خو په دې مو باور راځي چې ایاداسې شي امکان لري)) .

راځي چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د تیر وروستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پېژندنو په رڼا کې وڅیړو . د لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منځنۍ مخصوص وزن په شمسی نظام کې داسې پوښې دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوړوسته مودکتلی . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور څپرو لرو وړتیا لري . (ښکته چې دکتلی . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده په

نور اوبې) . په داسې حالاتو کې محاسبو ښودلای ده چې دا نور خبرونه به چارپوره پورتنی اویو برابروي اود تودو څي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تودوخه د ستورو د سطحې د تودوخې سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تودوخه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اودوخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري . اسمان د تل له پاره بري روښانه وچلیني . په همدې ډول په شپه کې داسې د تیروالی یو دلیل څرگند شو او پری بحث ترسره شو . خوداموضوع مونږ ته څه په لاس نه راوړي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښیي ولی هغوي چې پخوا وړاندې شوي دي

اوس که مونږ دمان د نیوتن شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامیدونکې خوساکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظ چې پوهنیزو نورو یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې درې سوه زره کیلومتره) څېړنې . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید ډیرې کمې شي . په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهیدوسره داسې عقیده څرگند ولاي شو .

آقای عضلات...

په (۲۲) از صفحه

مردان مسلح مو فغانه مچنگه کوښه در هر دو فلم مانند یک حیوان مچنگه زهرا او حرف دفاع و هایش را از هر در می میدا.

ند و پس . او په هوج چوپز فکر نشي کس . و در زنده کی تنها به خودش انتکار دارد و بالای خودش حساب . میکند . ان چه درین فلم برام خو . شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشقی است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگیرد ه او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است و قی مچنگه پیروز پیش قطعی نیست .

دایر کتر فلم چهارده فلیمر در زمان آماده کی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

به نهایت دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمتهن بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام .

من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دو ماه روزانه ه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ه کیلو وزن گرفتن نگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداخت .

بعد از کونن هارنولد در یک فلم پسکی را قبول کرده و نقش منفی را

بقیه از صفحه (۵۷)

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته - بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود - بعد از آن گفت:

- الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتی که تمام شد بلیندا گفت:

- من ... من ایلا نعمده نمی توانم باور کردنی نیست - قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسم.

و تکیه بلیندا بر اینست که من در این ناگهان توقف کردم و نزدیک بود که بپول از دست بدهم.

- آهان که در این اطلاع داری؟ من مطمئن هستم و تکیه داخل فاسدی بکشد و دستش را بر روی میز گذاشت.

من فکر کردم آنرا در دستم نگه دارم. الیزابت گفتش غریبه تر بود زدن:

- او آنچه در این همه وقت میگوید و ترسناک هستند من یکسره با او به داخل اتاق و یکسره با او در آنجا بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس میزدید میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

- این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده - اند - اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد - اما بگذار برای چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...

- قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیرون در قریه در باره چیز عجیبی برایم گفت که در یک شب اکثر در قریه - صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود -

شش سال پیش از آنروز ایتان ها از لندن به این ایتان ها بودند - بخاطر صحنه خان

ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب یک واقعه - وحشتناک

افتاد که در صبح روز بعد آنها تمام ایتان ها را کشته و جسد را در

در یک کج کرد و در آنجا ایتان بعد از آن خواب زدند و بعد از آن واقعه

بکلی فراموش کردند. تمام اینها - او چه دید؟ تمام اینها -

- خوب - همه اینها را من در یک نام اکبر یک سال پیش -

عجیب به خانه ایتان ها رسیده ام و کتری سرخ روشن شنیده بودم و لباسش

بسیار کوتاه بود که به شکل یک مانتو زانوایش میرسید - موهای کوتاه قهوه

شده بود - سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا -

شده استعمال میکرد - او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای

فعلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاست از لندن آمده است

فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گفتو سط

یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود - به خدمت فرو میرد و آنرا از ذهن ویلی

خود خارج میکرد ایتان ها یقین داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود -

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن مینمود - در اطاق

سکوت حکمفرما بود - الیزابت منتظر بود - امید است که بلیندا آچه میخواهد بگوید -

- الیزابت ... بلی - آنها ترانید میزدند که فراموش کرده است که سینا بطور

عام یک قاضی است و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با - سیاست خود را مرتبط میداند -

دایرکت فلم کو ماند و درباره ارنولد میگوید:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش - پرورش اندام روی آورده اند از چابکی

خودم برخوردار نیستند اما به - خلاف ارنولد در فلم کو ماند و مانده

یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او

همسطح یک کمر بند ساه کونگه نو - است - و در ضمن او یگانه ستاره

ایست که از خطرات نترسیده و صحنه

(۸۰) خ ماه

خان او که بل خوک

اوس به رسمی دفتري د پالغ - قاضی او با خبره سري د همان اود خلکس و

فولولو جل ول وگوره - دغه سري چی به بود - سري اداره کی د فوروماموردی

پو رخت بی له جا اوردی وچی تردی سوه افغانیو پوری بیسی اغستل به

پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اود غارنوال حق نه لری چی له دری سوه

کو افغانیو یاندی د پلو به نسیم د جا لاسونه ترشاوتری - نوله دفسی

((قانونی)) لاری خخه به کی اغستو سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له

پوتن خخه له سهاره تر مازد پگوره پوری به وقور وقور کی دری دری سوه افغانی

به دی د پل واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته

ورسید - د فوروماموردی مامور چی همان هیتکه ورته بوی خور نه بیسی به

دغه د پل دلس گونوزو خخه چی دلس گونو مینو خاوند شو - خخه بیای

کی - صداقت اوایانداری کی هخ چاته هم غاره نه زدی - مکه چی له قانوس

خخه وتلی او ناجایزه کاری سرته نه دی رسولی -

ها را با قبول خطر موقتاً اجرا میکنند -

فلم اخیر او " فارگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی

نامبری سپر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد - یکی از دایرکتورها

میگوید:

ارنولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین درجه سینما

مستعد شاید او یک " بان " بود - دیگر برای سینمای امریکا باشد -

او با " کی " شریو برادر زاده - پس جمهور اسحق امریکا (کنتای)

مروسی کرده و سالانه از دو یا سه فلم افزونتر تهیه نمیکند -

آیا

می توان از جنگال

انحطاط

روانی

نجات یافت

؟

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

گزارنده به دري: فلام سخی اتر

انحطاط روانی میگویند، آن -
طوری که ذهنیت ها بدپرورفته
است. مفاهیم تلخ کامی، حرمان
نومیدی و... همه رازها می
متراکنند که منجر به دیپرسشن
(Depression) را میسر میسازند.
وقتی انسان در جنگال آن گیر
می آید، در روانش نفوذ کرده
ویرانگرتر و سجاپیش تاز
منفی وارد میشود، چنان
می انگاری که انسانهای گرفتار
دیپرسشن خود را گناهکار، زسر
فشار بزرگ دماغی و حتی
(انسانهای مصحل شده) فکر
میکند و در وجود آنان تمام
خوشیها و امیدها ((کنش))
میشوند. و متاهل و غمگین
میباشند. شگفت آوری است که
خود آن ها نیز نمیدانند چرا؟ و
چون باید بکنند؟ ولی هستند
کسانی که با این بیماری به مبارزه

برمیگزینند و سرانجام از آن
رها مییابند.
من، سخت خوش نداشتم و
به این بیماری، دچار گردیدم.
در روزها روز تکیف من افزایش
میافت. به حدی در بنجر
دیپرسشن گیر مانده بودم که حتی
گاهی به خودم میگویم، باری در این
سرانجام میگردید، باری در این
خانه منزل دستانت را میبستم
و رفتی به آینه نگاه کردم، دیدم
که از چشمانت اشک روان است،
حتی ندانستم که چی وقت و چرا
گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
من مستولی گردید، این بود
که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

بگیرم و اگر تصمیم می گرفتم
باز هم دودل می بودم.
باری وارد سوپرمارکت
شدم، در خریدن لوبیا و نخود
دچار تردید گردیدم. به لوبیا
دست بردم که غنچه آنرا در
سبد خود اندازم، بعد به ششمان
و این وضع چند لحظه دلم کرد
و من از آن به شدت رنج بردم.
دیپرسشن مرا به وضعی دچار
ساخت که اگر کدام دوست و رفیق
خود را میدیدم، گاهی در قهقهه
اس نشانه های ناآشنایی میدیدم.

" شما صحت کامل دارید
کوچکترین بیماری در وجود شما
به چشم نمیخورد " و به
شخص افزود : " مانند اسب
صحتمند هستید "

من هم متوجه شدم عزم و اراده
خود را به کمک خواستم و در اکثر
مرا به تماس و معاشرت با مردم
و بهرین برآمدن از منزل توصیه
کرد . من برایش گفتم :
فلان و بهمان کار برایم ضرر
ممکن است

ولی او نپذیرفت و گفت : شما
از خود شکایت دارید انسان
نیاید چنان باشد .

تجرباتی در کارهایم پدید آمد
وقت زیادی را بجزیره بهرین را
مینگریستم . هر کلمه میخورد
بود تقریباً بیشترین ساعتی
بودن در خانه را در نشستن -
سهری میکردم و ولی غذا را می
بختم گرچه غالباً مسموخت
میزنان را آماده میکردم و ولی
صدای ظرفها زیاد بلند میشد
والتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
نمی توانی ؟ کارهای زیادی
در خانه وجود داشت کجا به
انجام داده میشد از بهرم
" مارک " هم که در دوره -
ثانوی درس میخواند باید
واریسی و مواظبت میکردم در
حالی که کمتر به این امر توفیق
مییافتم .

از خود میپریدم اعضای
فامیل چی قدر بر این حوصله
کنند . حوصله آنان اکثر سچی
آید و به همینگونه محبت و علاقه
آنها به نفرت و با حد اقل به
بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
روزها و هفته ها به همین -
مسئله گذشت و من صحت
یاب نشدم و سرانجام در صدد
آن شدم که از این وضع بهرین
گروم و نتیجه به این رسید
رسیدم که باید خودکشی کنم
از همه صایب رهایی یابم و همین
لحظاتی در فکره فامیلم بود -
بهیچان : خطه در صفحه (۹)

ماها و یا حتی برای تمام عمر
دوام میکند تداوی اصلی هر
د نوع مربوط می شود به بخش
تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقات -
ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
سخنان زیادی میان من و او
رد و بدل شد ولی داکتر
از من پاسخهای خوب نشنید
حتی در باره تلاش و باره ام
برای خودکشی هم مطمئن نگرد
دیدند انداخت که من باز به
این عمل دست خواهم زد یا نه .
راستی این که من هم نمیدانم -
نستم سرانجام به صحت آغاز

شوهر و پسر و پسر دوس ام
از پو هنتونش به خانه تلفون
کرده بود و در فرجام شوهرم
داکتر را خواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم
حیران ماندم در غیر آن شاید
خود را به کام مرگ میبرد
داکتر ربه من کرده گفت :
من ترا کمک کرده نمیتوانم ، باید
نزد داکتر طب روانی بروید .
من در پاسخ ابراز داشتم :
به کمک ضرورت ندارم
سرانجام مرا به شفاخانه طب
روانی بردند و در یک اتاقی

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

کرده گفت :

بعضی از مواد کیمیاوی در
مغز انسان وجود دارند که
که بود آن ها وضع نورمال انسان
را تغییر میدهد : تغییر در
رژیم غذایی ، در صحت -
عادات و حرکت و در حقیقت
بهانه هایم به خاطر پاسخ
دادن به ابراز محبت های او
آرام آرام برایش معلوم گردید
و گویی توافق در زمینه به
وجود آمد .

انکار و منفی بانی در همه
چیزه برین مسلط گردید و
والتر تقریباً با فشار و زور مرا
نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
و بعد از معاینه و مشاهده
همه اسناد و مدارک بیماری -
گفت :

که تقریباً در روزه های آن -
بسته و محکم بودند بستری کرد -
ند . کلکین ها به آسانی باز
نمیشدند یا ابراک من همینطور
بود . لحظه ای بعد " داکتر
اف " که کارشناس روانشناسی
بود بر بالینم قرار گرفت و سرو
رویش آراسته و بروشها پیش منظم
بود ، در مقایسه داکتر پیشتر
مهربانتر بود و کمتر سرزنش
گونه حرف میزد و یاد تریا -
مهربانی از من پرسید : از
حساب ده چقدر بهتر شد مایه ؟
یک درصد ؟ بلی !
گفتم : منفی یعنی کبد تر
شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
از تکلف روحیست که آن را -
((مانیاک)) مینامند و بخیرای
چند هفته دوام میکند و ولی
انحطاط روحی همین دیرپا

و باری هم نام از ذهن بهرین
میشد ، حیرت زده میشدم ، به
لکنت زبان گرفتار میشدم و با
شتاب ، صحبت را بدون دلیل
قطع میکردم و به اصطلاح (فرار
را برقرار ترجیح میدادم . از
آبازی صرف نظر میکردم و تر -
سیدم که بفکس های عصبی
(انعکاس عصبی) مرا نهرنخوا -
هد داد که آبازی کردن
بتوانم .

زنگ تلفون خانه خود را
پاسخ نمیدادم از برداشتن گریه
ش تلفون میترسیدم ، از صدای
عازن موتر خود را در گوشه می
پنهان میکردم و اگر در خانه
میبودم خود را عقب چوکی دیواره
مخفی میکردم . در آغاز (ال و الترا)
شوهرم خواست مرا نکات بد هد ،
تلاش کرد در معنی روح نفس
کند او به چشمانم گود ، رفته ام
متوجه میشد و میپرسید : برایم
چی کرده میتواند ؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
و میلو لهدم تا آن که در یک
بستر نامنظم مهمان خانه ه که
آتش وجود ندا شت خوا بودم و
برق را خاموش کردم تا خانه -
تاریک شود .

سه روز بعد از " خواب -
بیدار شدم و به هوش آمدم
و متوجه شدم که در شفاخانه
در یک اتاق تنها هستم که آن را
اتاق " مراقبت جدی " مینامند -
ند تنها هستم . آیا این اتاق
داخل شدن به دو زنج بود ؟
سرانجام دانستم که حقیقی
مرگ هم مرا رد کرد و نپذیرفت .
وقتی به اطراف خود نظر انداختم
ختم دیدم در چهره بیماری
بارسمانهای خاصی بسته شده
ام و چندین سوزن و به چسکاری
در نقاط مختلف وجود فبرو
رفته است و کوشیدم رسمانها
و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
در همین لحظه و دکتور محالجم
نزدیک شد و با چشمانی که مرا
محکوم میکرد تقاضا کرد چنان
کاری نباید انجام بدهم و به
من توضیح داد که چی گونه

بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کډه چیرته اوکړم بخای ته ولاړه .
 خونوي ګاونډي هغه لومړي ګارچي دي
 کورته یی به راتلو سره وکړم د اوچي د ا
 د روزه د ښکلي ښایيري دخپالی او
 خاطره انگیزه انځور د اچوکا ت اوزما د
 نیمګړي خود رڼی مینی د اد رګاه یی له
 سره خلاصه کړه اود اواری داسی پرا-
 نسته چی بیابه هینڅ وخت تر لی ان پوري
 نه وه اوکله ناکله به نوي ګاونډیان
 له همدې د روزه څخه تیریدل راتیر-
 یدل اوشبه رڼ به هسی خلاصه پاتس
 خونومي که هرڅو انتظار ووست اوسه
 ورځو ورځو خپلو هغو وعد ه خایونو ته
 ورغلم چی بخوا به می هلته له ښایيري
 سره لیدل کتل خو هغه می نوره ونشو
 لیدلی خو بعله یی هم د ترور کورته
 ورغلم خو کتل می چی دهغی سره
 هم د ښایيري څه پته نه وه اوداشان
 ښایيري د آسمانی پیرینه می د تل له
 پاره له لاسه ووت ترې تمه شوه اوزمی
 دخپلی دي نه هیږید ونکی اوجنجالسی
 سوزنده مینی د درد ونکویاد ونوه میشتی
 ویر او ماتم ته یوازي بریښودم

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صحن او د اثر تلاش د وکتور ها
 روزه بهبودی است خود شن را " راحله"
 معرفتی میکند و میگوید:
 "وقتی که مرا به این شفاخانه آوردند
 من با انسان های برخوردیم که دور از
 تصور و خیال من بود . در اینجا هر کس
 وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد
 انسانی انجام میدهد .
 وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم
 از زندگی قطع بود . ولی د وکتوران خیلی
 زود کارهای مقدساتی را انجام دادند
 و مرا برای عملیات آماده کردند . بعد
 از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی
 تحت تدای و مراقبت جدی قرار گرفتم
 در آن جا همراه با د وکتوران خارجی
 د وکتوران و نرس های افغانی نیز بودم
 که هر کدام به نجه و وظایف خود را به
 وجه احسن انجام میدادند .
 که اگر علاوه از د وکتوران و نرس های
 خارجی از داکتر زمان داکتر سخی
 و از نرس ها شهلا جان د زهره جهان
 پلوشه جان نام بگویم اندکی اظهار
 سپاس خواهد بود . در مدت ۱۲ روزه
 که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من
 مصرفی از ناحیه تهیه اوده د سرورم
 خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن
 کلانترین کمک به مریضان جنگه زده است"
 بقیه در صفحه (۱۰۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مریج شده د زهرا
 اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه
 کف دست در انواع خود یی نظیر است .
 طب بدلی میخانه از تکمیل های
 کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها
 بین کودک و پدر و مادر استفاده میکند .
 طور مثال مادر و دختر میتوانند
 در اثر جنگه از هم جدا شوند . حتی
 پس از سال های زیاد ه وقتی که
 آنها به دشواری یکدیگر خود را بشنا-
 سند ه نشان داده شده میتواند
 که آنان مربوط به هم استند . و یسا
 ممکن شخصی ازین اقرار خود داری
 کند که بچه معین پسراو باشد .
 برای استفاده در چنین حالات دا-
 نشمند هنگری " Sandor-Oktis "
 جدول یا ارزشی را به وجود آورد ه
 است . درین جدول او ۹۵ ته-
 خطوط برجسته را نشان داده است
 او با مطالعه بسیاری حالاتی که در
 آن صورت در مورد اصل و نسب شک-
 وجود داشته نمیتواند ه به ایمن
 نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین
 اشکال مخصوص و دقیق اقرارش را به
 ارث میرسد . میتود " Oktis "
 واقعیش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد
 تردید قرار گرفته بود ه به اثبات
 رسانیده است .



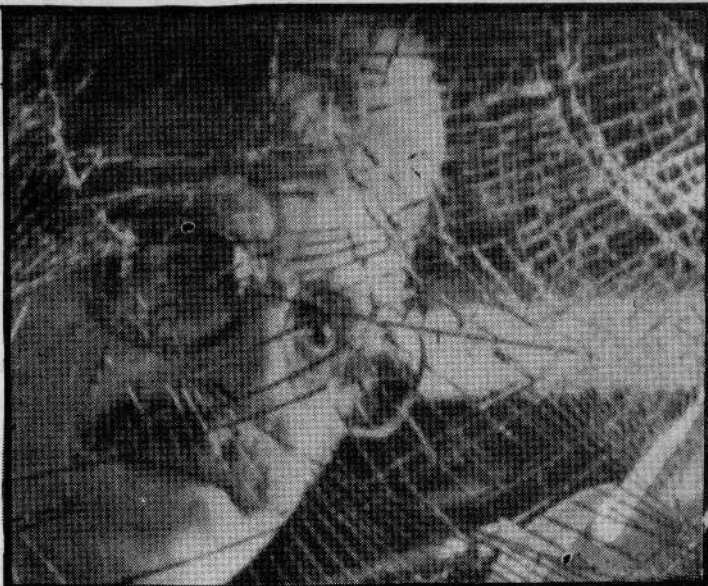
بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک
 سه تار را نیاموخته باشد حق نواختن
 موسیقی لایت را ندارد میتوان گفت که در
 کشور ما نواختن سه تار یک دلیخوشی
 سطحیست تا حدی که عمیق آن

۴ کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید
 موسیقی را بیشتر دوست دارید .
 - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب
 موسیقی میخوام سبک مشخص خود را -
 داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر
 سه تار نوازی عبدالحلیم جعفر استاد
 هندي را دوست دارم .
 ۴ شما که نوازنده خوب را د یوتلویزیون
 استید در باره کارهای موسیقی را د یو و
 تلویزیون چی گفتنی های دارید .
 - باتا مفک مسولان موسیقی را د یو و
 تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک -
 نوازی کمتر توجه کرده اند . میخوام هم
 را د یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی
 به هنردستان باشد . حد اقل ماه
 یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک

را به نشر بسیار د ریاست موسیقی باید
 کورس را د رفر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک
 ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش
 را در خود دارند و علاقه مند استند تنظیم
 شوند تا در آینده به نابیدی هنرمندان
 کلاسیک سرد چار نشویم .
 ۴ تا آن جا که آگاه استیم شما شعر
 نیز میسرایید لطفا در مورد اشعارتان
 نیز حرفه ای بگویید .
 - موسیقی مرا به سرودن شعر رسانید
 که به خود جرات دهم آگاه گاه شعری
 بسرایم . تا اکنون شمار سروده هایم به
 د و صد بارجه میرسد . به خاطر آموزش وزن
 وقافیه های شعری نزد استاد عبدالحمید
 اسیرانزده ام و یرو اشعار کلاسیک به ویژه
 مکتب بیدل استم .

انحطاط روانی



نست که من باز به این عمل دست
خواهم زد پانه، راستی این که
من هم نمیدانستم سرانجام به
صحت آغاز کرد، گفت:

— بعضی از مواد کیمیایی در
مغز انسان وجود دارند که
کمبود آن ها وضع نورمال انسان را
موجب میشود یا زمینه های آن را
بین میبرد و یا انسان بوضع تازه
عادت میکند. ولی نوع دیگر
دیرپیش که میتوان آن را —
(دیرپیش کلینیکی) و یا حتی
بهاری گفت، نوع بد آن است که
نیازمند تدای دقیق است و اگر
این نوع دیرپیش، تدای نشود،
شخص دچار به آن، همیشه
زجر میکند و اگر مصاب، خانم باشد
حالش بدتر میگردد. در واقعیت
امرد را این نوع دیرپیش، فعالیت
ارگانیسم انسان ((آهسته و کند))
میشود. تدای اساسی چنین

بوهنتونش به خانه تلفون کرد میژ
و در فرجام شوهرم دکتر را خوا-
سته بود.

وقتی از جریان آگاه شدم، —
حیران ماندم در غیر آن شاید
خود را به گام مرگ میسپردم. —
دکتر رویه من کرده، گفت:

— من ترا کمک کرده نمیتوانم
باید نزد دکتر طب روانی بروید
من در پاسخ ابراز اشتیاقم:
— به کمک ضرورت ندارم...

سرانجام مرا به شفاخانه طب
روانی بردند و در یک اتاقی که
تقریباً دروازه های آن بسته
و محکم بودند، بستری کردند.

لکین ها به آسانی باز نمیشدند
یا ادراک من همینطور بسود
لحظه ای بعد (دکتر ارف)
که کارشناس روانشناسی بود پر -

بالیتم قرار گرفت. سررویش آرا -
سته و بیروتهایش منظم بودند -
مقایسه با دکتر بیشتر مهربانتر
بود. کمتر سرزنش گونه حرف

میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی
از من پرسید:
— از حساب ده و چند ریختی
شده اید؟ یک در صد؟ بلی!

گفتم:
— منفی یعنی که تر شده ام
در فکر فرو رفت و گفت:

— نوعی از تکلیف روحیست که
آن را ((مانیا)) مینامند، برای
چند هفته دوام میکند، ولی
انحطاط روحی همین دیرپیش

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر دوام
میکند تدای اصلی هر دو نوع
مربوط من شود به بخش تحقیقات
((کیمیای مغز)) تحقیقات -

کیمیای در مورد مغز انسان -
سخنان زیادی میان من و او رد
و بدل شد، ولی دکتر از من
پاسخهای خوب نشنید حتی در

باره تلاش دوباره ام برای خود -
کشی هم مطمئن نگردید، ندا -

امثال آن، چنین دیرپیشی -
تجربه شده که غالباً خوب میشود.
یعنی که میتوان گفت خود به خود
به حساب (شب تصمیم) فراسید:

شب مرگم، شوهرم سرم بصرای
تماشا می نمودی از خانه بیرون -
میشدند از آن تقاضا کردم که
حین بازگشت به خانه مرا از خواب

بیدار نکنند، لذا با آن هسا
شب به خیر گفتم، به بستر خواب
رفتم. یک گیلان و مسکری را که در

بوتلی نگهداشته بودم، نوشیدم
و هم مقداری از بوی خواب آوری
را که داشتم، صرف کردم. اینشن
بود به شکل نمک بود و مسکن

قوی بود.
برخود فشار می آوردم که احساس
غم و اندوه عمیق کم، ولی حواسم

اجازه نمیداد از یک بستر به بستر
دیگر میافتم. دو میلیونید تا آن که
در یک بستر نامنظم معمان خانه،
که آنشب وجود نداشت خوابیدم و

برق را خاموش کردم تا خانه تاریک
شود.
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و

به هوش آمدم و متوجه شدم که
در شفاخانه، در یک اتاق تنها
استم که آن را اتاق ((مراقبت
جدی)) مینامیدند، تنها استم

آیا این اتاق داخل شدن به
دوخت بود؟ نه! سرانجام -
داشتم که حتی مرگ هم مرا در
کرد و نیند ریخت. وقتی به اطراف

خود نظر انداختم، دیدم
در چهره بیمارانی بارشمانهای
خاصی بستر شده ام و چندین
((سوزن پیچکاری)) در نقاط -

مختلف وجودم فروخته شده است.
کوشیدم ریسمانها و تسمه ها را باز
کم و یا یکم، در همین لحظه -
دو کوبر معالجم نزدیک نشد و

پاچشمانیک مرا محکم میکرد تقاضا
کرد، چنین کاری نباید انجام
بدهم و به من توضیح داد که چی
گونه شوهرم سرم و سرد می ام از

در وجود به چشم نمیکرد و نه من
بان علاقه داشتم. دکتر (اف)
اوقات ویزت را فراموش نمیکرد و با

من از هر دری صحبت میکرد. او
درباره این که تعدادی از -
انسانها به خاطر عقبنی طبی -
بت، میمیرند، صحبت کرد و از

صحت یاب شدن من خوشی نمود
بعد از چار هفته من به کلی انسان
نورمال گردیدم به غلطی هسا و

اشتیاهام در برابر اعصاب فامیلم
متوجه گردیدم. از همه غم هسا و
مصایبهای یافتن، با شوهرم

پسرم زنده گئی شیرینی را از سو
آغاز کردم و در باره معجزه طبی -
بت که مرا از جنگل دیرپیش نجات

داده بود زیاد حرف میزدیم و از
دکتر معالجم ابراز خوشی میکردم
نه از مدای تلفون و نه از

صدای موتر میترسیدم و نه خود را
از دوستان پنهان میکردم و سه
هفته کسانیکه بعد دیرپیش دچار

بودند، توصیه میکردم که دکتر
درستی را بیدار کنند تا تدای شوند

سخنی چند در باره تدای
انحطاط روانی (دیرپیش)

در انگلستان تقریباً و نیم
میلیون تن به دیرپیش دچار
استند، بیماری که تدای -

اساسی و مسلکی را ایجاد میکند
در این جا سخنانی از دکتر
((ما یکن لیدر)) را تقدیم می دارم

— دکتر که در این رشته
معلومات زیاد دارد -
از وی میسرسم:

— نشانه های دیرپیش که ام
ها اند؟

— کم علاقه گئی به برای زندگی
که غالباً با احساس غما، خجلت
اضطراب و تشویش همراه میشود.

چنین علایم در دیرپیش دیده
میشوند که عامل بیرونی دارد -
مثلاً سبک وشی از وظیفه و نه -

امیدی از بیدار کردن کار دیگر و یا

تغییر امید هی: تغییر روزم فذای
در صحبت، عادت، کثرت در -
حقیقت در همه جهات زنده گئی

او دیرپیش را چینی به وجود
می آورد و تشدید میشود -
در زبان و حتی بعضاً در مردان

طلاق از یکدیگر و یا بعضاً خودشی
که انسان را از وظیفه منفصل میسازد
و شخص نمیتواند کاری برای امرار

زنده گئی حتی نسبتاً مرفه -
دست آورد، ولی غالباً عقیده
بر این است که، دیرپیش از هیچ

کدام جانی آید، یعنی کسی
نمیداند از کجا آمد و چرا به وجود
آمد و بنابراین هم تحقیقات و سیمی

در زمینه وجود دارد و از جمله باید
همان عصبی را که دیرپیش به اثر
((عظالت)) و یا بیماری آن به

وجود آمده، با دارو به (حرکت)
آورد و (بیدار) ساخت. دکتر
به من گفت:

باید با هم ((سفر کیمیایی))
کنیم، میخواهید در وی مراقب
کنید؟

بعد از یک زیاد پاسخ دادم:
— بلی!

نسخه ای برای نوشتن ترسها
بعد از هر چار ساعت دارو را برایم
می آوردند و من آن را میخوردم.

خلاف تصویر من بعد از چند هفته
دیرپیش من ((کم)) شده و ((بسه
خود)) آمدم. اراده ام استوار

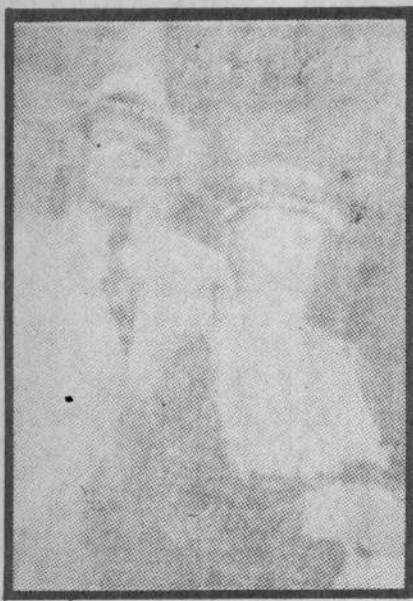
گردید و خنده و بر لبهایم نقش
مییست. و دیگر از خوشی ((در -
لباس نمیکشید))، وقتی برای

بار اول بعد از تطبیق ((کسورس
مکمل دارو)) شوهرم سرم را دیدم،
نشانه های بهتر شدن زیاد تر

در وجودم آشکار بود.

اولین بار بود که اشتها می خوب شد
و غذا میخوردم. به موفکتان متوجه
شدم که در خارج اتاق لانه -

داشتند از غروب آفتاب خوشم
آمد به مطالعه آغاز کردم در جا -
لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کاہن

بقیہ از صفحہ (۴۱)

"متولد روز چهارم جنوری" نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هیتلر "جوخه" به آثار و آثار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع را به کشور و مشکلاتی که در وقت دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولمواستون" که خود در ایام جوانی در جنگی تمام شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های این جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت جنایتکار امریکا در - حسن این جنگ ملی سالان اخیر بوده است "نام کرور" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سباز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نه تنها اصلا



تواریخ اسکار

بقیہ از صفحہ (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و "فرین" برای باز بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود "با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد عکسگری بهره می گیرد" - "مورگان فرین" و هم مثل او یک فرد بسیار تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۳ سالگی ناست - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما رو ها انطور که باید مطرح نشده بود بازی در فلم "زنگنه خانی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن دو نقش در فلم "به من تکیه کن" نامیده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۱ "با دو نقش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی فیلم هنری او بدل شد - این سه فلم با

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سیم" و "افتخار" نام دار شد - دست اندر کاران به لطف در بخش دوره سال اخیر "مورگان فرین" را امروز بهترین هنر پشه مرد سینما و ست امریکا پس انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهید" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "راندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمدی و از محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و به شعر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظارش را - داشت و به هر حال فلم "راندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلمی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروین بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فیلسازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - "بر - سفورد" هم مثل "پتھر" - با - زنده ی فلمهای "کالی بولی" - شاهد - و "جامعه ی شاعران مرده" - فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و به شعر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جانیات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "راندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -

فروله می خلکو د پوه خوښوله . یوسفی
مینه والو زما شاکړي وکړه اوږده یسی
کړه . ما به راپه یوکی هم غوښارچس د
بنجو نه کړي دي . یوسفی می زما
وکیښی یو غوښارچس لغاره چی زما
مینه وال لري هم په راپه یوکی نه کړم .
د یو کال منډورامندوله وروسته موسی شوم
چی د نهه اجازه یی واخلم . دوه پار-
چس می نهه کړي چی د موسی یسی د
ریاست له خوانه یی تشویقی جایزه هم
وگڼله مگر په راپه یوکی په دي دوه کالوکی
نشره شوه اوچی یوسفی نهه کړم چی وایی
له نشری یی وایی تکه نوازي سره خوښه
علاقه نه لري .

- خرنګه چی هنر تاسی ته په مېرانه
د رسیدلی ایا ستا په لارستاسی کور
اولاد گام ایښی ؟
- دري زامن او غلور لور گانی لرم . خو
زه د موسی خښه نه نه لرم له لور
اولاد ته می وایی چی هېڅکله د موسی
شوق ونه کړي او د موسی آلاتو ته
چی په کورکی موجود دي ورنه یی هم
نه شوی .

- تاسی د خپلې هنري خپله یو خاطره
که وایی خوښه شو .

- یوسفی په لنگر هارکی مو خبره کوله
لومړی کولوس مصر یی شول چی وایی
څنگه خوند په وکړي چی یوسفی نهه
ولار شوان پر د ساز کول یسی واخلم او
راشو . په هدی یوسفی کی یوسفی لغاره
خښه چی د یوسفی نهه وایی د موسی
راښی . په لارکی بازار شریع شو ، ترڅو
چی لغاره ته رسید وایی بازار د موسی
د پیر شوې په کاسو کا سوریده . هغه
لور وایی زه دوه کوټی لرم نږدی بازار
کی میلمانه او مجلسی نه کړي سباه په
محلل جبر کړو . سهار د لڼه له بد ترو
وه او هڅه امانه د میلمانه وه هداوچه
وه چی یسی یی راکړي او پر د ساز
پورته راغلیو .

- ستاسی تر ټولو لویه آرزو څه شی ده ؟
- زه د خپل ولس نه ، د د یو مجلسی نه
چی زه په مېدان کی په خاد راناسته
طبلې غږم او د یی راه په کتو کی
لاست او فروله راباندې کوي د پیر خوښه
اخلم .

زمانر کی چی پورې د پوه شی غوږه
ښکلی دي دغه زما د اشنا کښی دی نو د
خدا په غوږم چی آرامی شی . سهار
پورته په خپل وطن شی . چی پورته
لنگر هار یی ، شنه باغونه ، پسرانې
او خوښی او مجلسونه اوچس اوچس .
- ستاسی د هیلی د فرور کیدنه
مینه .

چمن د

د (۲۲) مخ پاتی

- ستاسی د دي پوښتی سره می د پلار
خبره راپه یاد شوه هغه په وایی : زویسه
هنرمه زده کړه څنگه چی زموږ ښی په
کورکی یو اوسنی نړی شوي . د موسی په
هنگه می باید ویکم چی هغی په
واده کی زه طبلې وهلو ته مجبور کړم نو-
اوس په هغه څه وایی . خبره داسی
ده کله چی مو واده و او له ((ورا)) سره
د خبر کورته ورغلی چی نای راوړلو خبر
می وایی ترڅو چی په خپله طبله ویکه
وهی نای نه شی بیولی . او پدی توگه
یی په خپلی واده کی راباندې طبله
وږزوله .

- د طبلې سره جوخته ستاسی نوم د یو
پرسردي غوږم پوه شم ستاسی پری په
څه کی دي ؟

- ماد هماغه اول نه چی د طبلې غږول
پیل کړل کونښی کړي چی سمه او
اساسی طبله زده کړم . سهره پردي
چی ترو می رازده کړي ، په پیښور کی
می هم زده کړه کړي او استاد هاشم
سره می هم کار کړي او هندی تال سره
هم بلد په لرم . زما طبله په علمی توگه
زده ده . زه طبله په خپله ویم له
په گوټو . او د طبلې آواز باید د موسی
اوجته وي چی د زور اوم غږ یی باید
په موسی تره ورسېږي . باید څرگند کړم
چی د پښتو او دري موسی له پاره د
طبلې غږولو کی تیر شته . څنگه
پښتو طبله لماته جلا تالونه لري لکه
د تکیو تال ، تیگره ، تیرای ، شا .
د (نهی تال) بلبله ، شادول اوچس
ور . هدا علت دي چی یو دري طبله
غږونکی پښتو طبله نه اودرسته نه شی
غږولی .

- تاسی د طبلې ترڅنگ نور د موسی
په کوم آلاتو هڅېږي ؟
- په آروښه ، لغاره ، بنجواو ریاب
بنجو خواصلاً ما به هیواد کی رواج کړه .
د مڅه چا بنجو سره بلد په نه درلود .
ما په پیښور کی د پوهلر مند وږیځان سره
بنجو ولیده . خوښه می شوه هغه راتنه
په غوږم کی زده کړه اوچی پورته وطن
ته راغلم د همان سره می راپه اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام "دانی
یل دی لوکس" هنر په ۳۲ ساله
پریتانیا را اعلام کرد . "دانی یل-
دی لوکس" این افتخار راپه د لامل بازی
در نقش همار و نقاشی خلق ایرلندی -
"کیستی براین" در فلم "پای چپ-
من" کسب کرد .

"دانی یل دی لوکس" پس از فار
یافت جا یو ظاهر داشت :

"من و سایر اعضای طبله دی فلم
از یک عامل کسب نمود کردیم و از مباد-
آوری تلاش هایس که کیستی براین برا
تا من خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی
بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامه
افسانجام داد .

گفتی است که "کیستی براین" به
دلیل فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام
کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
چپ انجام می داد و در فلم "پای چپ
من" به کارگر دانی "جیم میردان" -
ایرلندی ه "دی لوکس" کاراکتر
او راپه ممکن هفت انگیز احیا نموده -
است . دیگر کاندیدی عده ی اسکار
بهترین هنر په نقاش اول مرد "مور-
گان فرین" بود که در فلم "رانندگی
برای خانم دیزی" نقش راننده ی سدا
هیوست خانم دیزی راپه عده د دارد اما او
هم در مهارت نیایی آرا ، مانند "طای
کر" مغلوب "دانی یل دی لوکس"
شد .

و اما فلم "پای چپ من" فقط به -
همین یک جا یزه پسنده نکرد چرا که
خانم "برنه افریکر" هنر په ایرلندی
که در نقش مادر "کیستی براین" دار
این فلم ظاهر شد اسکار بهترین هنر-
په زن نقش دوم را و به اسکار -
بهترین هنر په مرد نقش دوم نیز به -
"دیل واهنگتن" رسید که در فلم
"افتخار" نقش یکی از سرکرده ه
سها هیوست یک گروهان در کبر در جنگ
های داخلی امریکا "بن امانت های
همالی و جنی این کشور در قس
نمود هم" را پسنده دارد . "افتخار"
بنجو هاسما یه اسکار په خود اخصا
داد تا پس از "رانندگی برای خانم
دیزی" پر افتخار ترین فلم سال باشد .

کانون فرهنگی

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسروی) که از جندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تأسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر، عصی با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادرات و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبندی و علاقیت کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی، عمدتاً با کانونهای، حلقهات و سازمان های اجتماعی تأمین است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهادهای متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) نمبر اول

پیشانی بیوه خود دزدی میکم (۱۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی کل محصل ایجاد کند، امر میدهد که تا لاشیش کنند خازندویان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار دقیقه ها انجام شود، چنانچه پیکاران حالا در پله های آخر استند و خارندوی از پله های اول میخواهد بالا شود، در حالیکه جنایتکار با بلند شدن از هر پله، آن را میکشد.

نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب کل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

تصادف با...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و ده اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سرآغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از اوجوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من، اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجباجت و دروغی.

در گرماگرم چنین حالت صحنه سنبل - دت پای او را به عرصه هنر سینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا دیرواقی های علمی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل از اینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادی تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. دیری نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش - کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد).

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیاپی، این بود برنامه تکرار شونده دایمی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدای قرار گرفتن بالاخره موافق شد که کثر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن درباره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهار نمی بندید)).

دیری از ازدواجش نگذشت که همسرش به بستر مرضی افتاد و یکباره کی نظم نسو ساخته زنده گی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدای او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند - تا نازق ها کارهای علمی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری سهم خود را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: بول... بول... بول...

رازیکه...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری دیوی با لجباجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند...

سری دیوی که تا آن لحظه از زینته افتادن را تمیز میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوب از زینته افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندان)) وقتی درباره آشوک پرسیدیم، قهر کرد و دست پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است...

بقیه از صفحه (۱۰۱)

حادثه ازدواج...

او حلقه زده بودند، یافتیم میدانهند چو حادثه زنده گی برایش تهمت بسته بودند، ازدواج دوم که دو ستانیش برایش مبارکباد میگفتند. اما او هی می فریاد میزد که دروغ است، دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زنده گی غایب بود.

بقیه از صفحه (۵۴)

دوست دار...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتر سایکل علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم موسیقی دلخواه:

در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی ها و غزل ها عشق میورزم.

* سرگرمی دلخواه: تماشای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه.

* شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و بارفتن به خانه یک دوست.

* اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریافت میکنم. من حقیقتاً درین مورد زیاده حساس استم.

* رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان پوهنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی و نیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگ مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسم داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میداند که زمینه آن در بر سرش های من طرح نشده باشد؟

— اخذ متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله، راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را حیوان صرافا با دانستن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نماینده قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعه، اسامیبله و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

— و از شما نیز

— ای بول چیسی ؟
— حتی باید بداند ؟
— ای بول را از کجا به دست آوردی ؟
— به خاطر کاری از مادرم گرفتم !
خارند وی بیشتر از مادرش جویا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازیس زن احوالی ندارد . باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند .
— ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای ؟

— نی نی آقا جان !
خارند وی دوباره از گل محمد میپرسد :
— راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی ؟
— از فلان رفیق من اس !
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده . لحظه به لحظه در رفتن گل محمد و افشا شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد . خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کد کند .
((بول را از کجا به دست آوردی ؟))
— این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم !

اداره خارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود . در موقعیتی که گل محمد خود راپافته و وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آرنجی را میبیند، مفکوره اش وارونه میشود . اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند . اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید .

فیض محمد — مردیکه در همسایه گاهی دور مهتاب زنده گی میکند — جاش رکن آخر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود

فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لاله باشتاب خود را طرقت کد وی آرد میسراند .

دیگر برای به دست آوردن بول پنجاه شده در کد وی منزل فیض محمد، روانه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعتراضات را صاف قافله گفته است .

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند . موفق میشوند آن ها مطیع الله را گسسته از دوستان فامیل مهتاب است و برای دلداري و هدیه ردی به منزل مهتاب آمده ، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند . به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی وقتی رویه روسی شوند . چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند ، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همچو چیزا که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم ، تسلیم کن .

و اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است ، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم . خارند وی در کد و آن چیزی را که باید باشد میبیند و سر آرد را (پس بول و زنجرات چی شد ؟

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند ، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند .

— ((برادرها ، نمیخواستیم که گیر بیاییم . حالی که گیر آمدیم ، نه کل گپهار

اعتراف کردم و از شما هم خوش بگذشت .
فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود هم او را تأیید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند .

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد . از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول و زنجرات سرقت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا هستند . در منزل فیض محمد .

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهنش میریزد ، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهایش زنجرات دعوت به انشای مخفیانه دو بول بعد از کد و میکند . زن مخفیانه را نشان میدهد . او همه بول و زنجرات را بی از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود .

تمام نیروهای اطفاییه شهر در کشیدن بول ها از عقب چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند ، بول هایست شده کمپنی بودند و زنجرات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خازنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که نامش اکرام الدین است و آبپاز ففنده است ، امر خارند وی هدایت میدهد که پیداایش کنند .

امرویس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد . جانشر را از دست بدهد ، اما اکرام الدین بدون ترس و علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست .

چشمها مرد لافراندام و سرگشته را میبینند که بعد از اندکی تهرن به داخل چاه میروند . او در هر بار غوطه ور شدن سرش مقادیری از بول را به بالا میفرستد و سر چاه بسیار قطر کم دارد . و اتفاقاً بسیار صیق هم است . هوا بسیار سرد است ، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خازنوال صاحب موقتانه ادامه دارد .

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زنجرات از چاه به دست می آید .

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با یارانش چی بی وفای کرده ، او در همان شب اول سرقت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده ، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از افشا شدن موضوع با یارانش در مجلس بالا پیش قهراستند

اما نفر نمبر اول کیست ؟
خودش (.....)

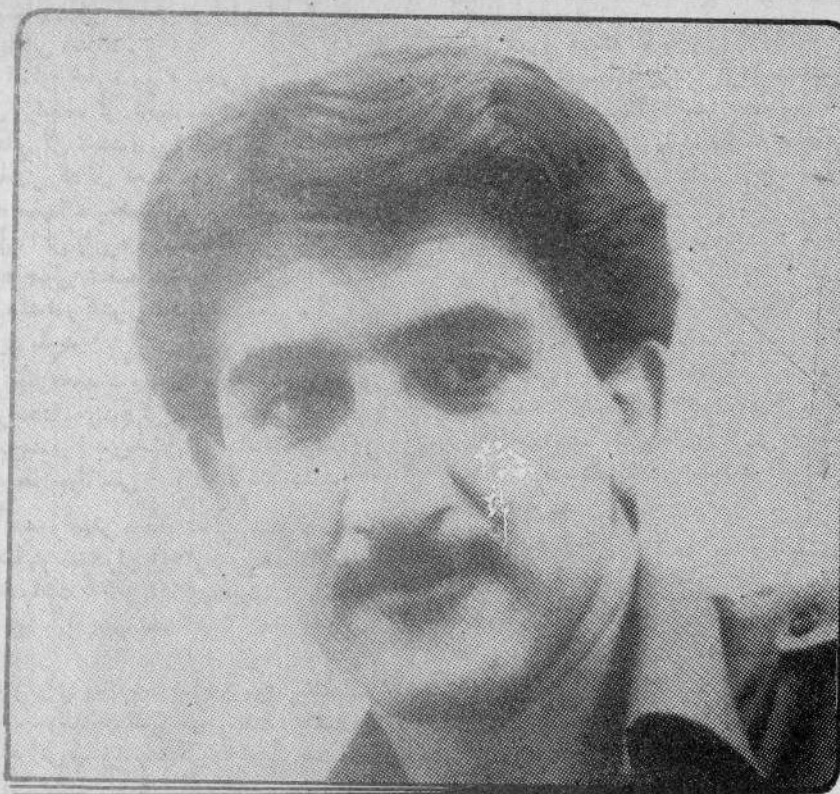
تخنیک باشد و با از نگاه اقتصادی و ترویج
 بندی. زمانیکه هنوز خود تیاتر -
 های ما به کل تیاتر معتقد نباشند -
 چنانچه طور آن عده مقاماتی که اصلاً شنا -
 ختی از تیاتر ندارند میتوانند تیاتر را
 درک کنند و این مشکل اساسی کار است
 که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود روبرو
 ساخته است.

• آیاتیاتری را که شما بازی میکنید و
 برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
 نگوئید میتوانیم؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
 پ. احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
 من میکنم بدیده نگوئید نمیشود و لسی
 در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
 قراول باشد. زیرا بدیده - بسو
 چارچوکت خاص خود را دارد و قسماً
 میگویم یک نمایش نامه نویس او باید یک
 آگاهی کامل داشته باشد از جهان
 تیاتر، دسترسی به ادبیات، با تاریخ
 تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین
 تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
 چنان هنرمندانه، ظریفانه و دقیقانه
 از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوز)
 که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
 مردم، بالا نرود از سطح دانش مردم،
 و پایین نرود به سطح ابتدای - بلکه
 مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
 آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص،
 موسیقی - ادبیات و همه موارد را کاملاً
 بشناسد.

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد، از
 جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
 آگاهی داشته باشد، متأسفانه ما
 استعداد های داریم که خود پرورش -
 یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده
 و باز هم همان گپ قبلی خود را تکرار
 میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
 هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
 گراف و دیگران را از هم فرق نمیکند
 وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
 موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
 و استاد علی رونقی) و همچنان این
 موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
 فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
 تکامل سوز و همچنان رؤیای کس
 بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
 آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
 قدم میگذارند این راهنمای را بکند که
 شما کجا بروید، چه کار بکنید، چه نوع
 زندگی بکنید. وقتی این گپ هادریک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که چند انسان را به کام خود
 کشانده است. من میتوانم این نمایش
 را به حیث بهترین سند کارم در پرگشت
 به کشور خود داشته و هم میتوانم این
 نمایشنامه را در فستیوال ها کاندید بکنم
 و بگویم که جای ویژه خود را دارد. زیرا
 پیام آن برای همه بشریت است. این
 نمایش را قسماً عیار ساخته ایم که همه
 مردم مابین درک اساسی خود را از
 آن به دست بیاورند و هم برای دیگران
 چیز فهم باشند.

سومین کار ما نمایش (پیش پنج هم پنج
 بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
 کمیدی را بیاده بکنیم.
 • اکنون چی کار های را روید ست

دارید؟
 - اکنون جریان کار های مبتود یک
 ما ادامه دارد. ۳۰ برنامه افزون بر دو
 نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
 یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
 زندان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت
 اند.

• چرا؟
 - وقتی که من به بحران تیاتر کشور
 خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
 که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
 نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
 ما کم است. زمانیکه یک تیاتر دچار
 بحران میشود به این معناست که کاستی
 های در میان است. خواه از نگاه

تیا تر وجود داشت میگویم این یک تیاتر
مکمل است این ها اند اجزای اساسی
تیاتر که باید این هارا بیاموزیم و بعد
بیاییم بروی تیاتر.
در گروه شما کی هاموفق تر
استند؟

- چلد شاگرد مستعد داشتیم که
متا سفانه فرار کردند همچنان شاگرد
نوقی العاده مستعد دیگر (زیب
پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
به اتحاد شوروی رفته است همینطور
وحید کاویار، امان عثمانی، حبیب -
مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
اتحاد به انجمن های هنرمندان و -
سا زمان دموکراتیک جوانان ایجاد شد.
(۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
سه ماه ادامه داشت. بنابر عواملی که
خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس -
هایی که توانسته بود نتیجه خوبی
بدهد، استعداد های خوبی وجود
داشت، امید و آری یک تیاتر خوبی
میرفت. من توانستم یک گروه را از -
آنجا جذب کنم.

شما در کجاست و تمرین میکنید؟
- ما بدون هیچ نوع محلی برای
مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
چرا دخترها در گروه شما کم
است؟

- متا سفانه هم در سینما و هم
در تیاتر این برابری وجود دارد. متا -
سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تیاتری
وجود ندارد.

و هم تبلیغات اساسی در خود تیاتر
موجود نبوده تا برای مردم مرصه شود
تا مردم را جلب بکند حتی تیاتر توانسته
نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر -
دی ها علت دور رفتن از خود بخش -
های فرهنگی به روشنی آشکار میشد.
حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
علاقه نمیگیرند. تیاتر از مردم دور شده.
تیاتر کلیشه شده و شکل کاملاً خاص -
بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
خود ندارد، بی روح و خشک است -
زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
سوز که از میان مردم برداشته میشود
برای مردم قلابی معلوم میشود. تیاتر
کادر اساسی ندارد. اشکال خاص
قرار دادی بر تیاتر وضع شده. توجه
عمیق به وضع تیاتر موجود نیست.

و در فرجام شما از کار خود راضی
استند یا نه؟
- از کار خود راضی استم به خود
اتکا دارم و به تخلیک کار خود. در زندگی
مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم.
دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
و همیشه آن حلاجی را که من از تیاتر
کرده ام در پرورش ذوق ببندم و بلند
بودن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
اجتماع یکی از وظایف من است. خود
میشمارم دوست های اساسی و نیروهای
اساسی اگر چه هنوز نهال های نهمرس
استند به اصطلاح نپودند. اساسی
و محرک اساسی کارهای ما میباشند، من
به نیروی آنان ایمان دارم.
کارهای آینده؟ تان چیست.

- یک پیپی حماسی به نام ((دخمه))
((اسرار)) با سلام سنگی رویتار است
که پس از یک ماه به پایان خواهد
رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم داریم
به نام ((دکه)) یک نمایش جدی میباشند.
همچنان یک پیپی کمیدی برای اطفال
آماده ساخته ایم که میخواهم بتوانیم
خودم دست به ایجاد تیاتر کودک
بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
است و همچنان یک نمایش بولیس داریم
که محترم رشید باپا و احسان اتیسی
باز یگران اساسی آن خواهند بود.
کوشش میکنم که این پیپها را تأیید
قریان آماده نمایم. برنامه بخش
ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
ایست نخواهیم داشت.

اندکی از خود صحبت کنید؟
- در یک خانواده روشن فکر در کوجه
های کهنه باغ علی مردان به جهان
آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
خاطره زود گذر چیزی ندارم اکنون
تعا زنده گی میکنم از دوره تکلیف
ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
مجرد استم بی خانه.

پس دو برابرم و دو کبود اساسی
در زنده گی دارید؟
- بلی مجرد بودن بی سرینا
بودن خود مشکلیست قابل دقت.
ما امیدواران استیم تا ارگانهای
دولتی به دلوسوی از هنر شما مرقت
نموده در روم برابر ما هک شمارا که
نمایند زیرا که هر یک به شته نیاز به
دلوسوی و مراقبت جدی دارد در فیسر
آن میبرد و ازین میبرد.

بقیه از صفحه (۷۷)

- در د سرتو در برابر مشکل من ناچار
است چند ی پیش سر کوچکم یک چوبه
خوکش را به خانه آورد و نمیدانم چرا نام
آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
این اصطلاح که جدیداً در زبان ها -
معمول شده به خاطر تو بودن. خوش
آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
محلی احزاب می آیند تا مرا به جلسات
و گردهم آیی ها دعوت کنند و سر کوچکم
نریاد میکند:

- انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا غیب
بدهی که اینجانیستی؟
فعالین سازمانهای محلی احزاب -
و هم نهاد پیپی را میخوانند. میپرسند:
- آیا واقعا فکر میکنید که انفلاسیون
وجود دارد؟

- چی طور وجود ندارد. اول کو چک
بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و هفا
کرده بزرگ شده است. حالا به هر
طرف جست و خیز میکنم. هر طرف که بنگریم
خواه بکاری های مرا میتوانیم ببینیم.
مردی که در میز چای نشسته بود
داخل صحبت ما شده گفت:

- راست میگوید. انفلاسیون روزها
بزرگتر میشود. ساله (سکو) از
آن هم بدتر است! از پیسه پنج سال
به پیسو نام در لاسه مستحق و وجه اول
قراض دارد. استحقاق دارم. اما (سکو)
ندام!

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده "رضای" فارغ لیس سلطه
رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال
چهارم هایدرو لوی پوهنځی زمینشناسی
پوهنتون کابل - ملالی "کشی ملال"
از لیس آتک فدری و سوما "نهایسی"
شمس الدین از ولایت هرات و ملسا -
"احدی چپش" از لیس شهید بلخی
انوسه مقل پناه و شامریان تورید -
هواپس و سولیا صدی از لیس چهارم -
پست و عبدالخالق حق و عبدالقاسم
"طنین" محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ و آدینه "هاسپو"
پرزاده از خیرخانه مینه و محمد
تسم "بلخ" از مخابرات ولایت جوز -
جیان و رحید "راش" از لیس
جمهوریت و مانیا "ابراهیمی" فزیه
"شانی" از خیرخانه مینه و شریکا
"صدزاده" کارمند وزارت امورخویش
کننده کان و آصف "مدیپار" محمد -
هده "آکفا" "جوشیلا" بهارباغتری
نوراحمد سلم "احدی" محصل
تخنیک نفت و گاز مزارشرف و محمد
اصغر "توریر" محصل در اتحادیه
روی و هلسا "مزیز" محصل استوخت
پولی تخنیک کابل و رویا "رما" -
و هده "راش" محمد نجیب "رحیمی"
یاسمن صباح لطیفی از رابعه بلخی
ناده امید کارمند شورای شهر کابل
چ "م" و رویا "لیمان" استوخت پدا -
گزی کابل و رونا ضمیری از مگرویان
سوم و عزت الله بهمان سرپاز فرقه
۱۷ سوده هرات و سوما لطیفی و -
سوده هاشمی و قدسیه "هونانی"
از لیس حره جلالی ولایت پروان -
محترم فریا نورزی محصل پوهنځی
طب اطفال
سلام های ما را نیز بپذیرید - امید
میوم سروده های خیر تانرا برای ما
بفرستید -

محترم نیلو فرناوی و جاوید هاشمی
طرح جدولی را که فرستاده بودید به
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری
تان سپاسگزاریم -

محترم ظاهر "وفاجو" افسر قطعه
۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پدا -
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -
صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته
های بعدی تان استم و فاجواید -

محترم امیر خان سرپاز
مطلبی از شما را بایک قطعه فوتو
تان گرفتیم - نوشته اید -

میخواهم بعد از شهری کردن دوره -
خدمت سرپازی و پوهنځی ژورنالیزم را
که سخت به آن علاقتن منبام بخوانم
و همچنان در مورد همسر آینده ام بایست
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
گرفته باشد و با حوصله باشد -

باید با گذاره و تحصیل کرده مغوی
اخلاق و خوش قواره

ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار ب
المالین -

محترم من "صبا" والف "رنا" از -
فامیلی های مکتبی سید نورمحمد شامینه
آن قدر که شباه خاطر چاپ آن مطلب
اصرار ورزیده بودید و ما چیز قابل چاپ
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی
شما را ستایش میکنیم -

محترم لای "فرخت" محصل پوهنځی
علوم طبیعی پوهنتون کابل
مطلب نقد و مقبول تانرا که در رابطه
به صورت فرستاده بودید در صورت -
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد
درصد نمیدهم - سورتین و خوش -
اندام باغید -

علاقه مند مجله محترم لای "سعادت"
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر
ایم سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه
نمایند - افتخای خوب بر واقع میخو -
ایم -

محترم سارا "حیدری" محترم هلسا
احمد زی کوهستانی و محترم حامد کوب -
هستانی از لیس عالی مریم
خواست شما را حتما در نظر میگیریم
شکریا باغید -

محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -
پنجصد فامیلی خیرخانه مینه
پانا سف باید به آگاهی شما برسانیم
که هنرمند محبوب "سایان" در پستر
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان
و یک دست او فلج گردیده است -
احساس شما را قدر میکنیم -

محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیک
ساختمانی و جیو دیزی
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید - از
لا به لای نوشته های شما این رباعی را
انتخابی تان برگزیدیم -

شیرین و فرهاد
پوسته به یاد لب شیرین و فرهاد
حکود تلخکامی خود فلهاد
جان داد و نیافت کام دل از شیرین
شیرین میگفت و جان شیرین میداد -

محترم فهیمه تنها "صدیقی" از لیس
سوان خیرخانه
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته
شود که "متن" عاشق ... نشده
و غوث زلمی هم ... نگرفته ولی پرسش
سرم تان من و راز دار باشی را بی حد
تاء فسر ساخت ... برایتان دید و میج
میخواهم -

محترم رویا "روین" و محترم منیا
"دریا"
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
گرفته باشد و با حوصله باشد -

محترم غلام حضرت ستانکوی سرپاز -
کندک تحلیس فرقه دوم پدا -
احساس تان را قدر میکنم اما بایست
با تاء سف بگویم که مطلب تان را نتوان
نستیم نشر کنیم - نکته هارا در صورت
ضرورت چاپ خواهیم کرد -

انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنیم
محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری
از شهر مزارشرف
سلام های ما را نیز بپذیرید و نوشته
از شما گرفتیم - آن چه را که در مورد
"کدو" نوشته اید از آن "پرانسی"
خوشبزه تهیه خواهیم کرد -

تفاخر و افت شرافت است و دروغ و آفتست
سخن است و سرکشی و آفت شجاعت
است مغرور پستی و آفت جمال است
هوس آفت دین است -

محترمه فهیمه "سلیمان خیل" فارغ
لیس رجانی ملکه ولایت سنگان
سلام های ما نیز تانرا یاد و نوشته
های خوب خیر تان را برای ما بفرستید
با نطق مورد علاقه شما معا حبه خوا -
هیم کرد - مؤفی باغید -

محترم حسنی بهار "بابکر خیل"
نوشته اید سلام را "طیک" بگویند
هزارها بار علیک با مطالعه مطلب
ارسالی تان و تطبیق نسخه یی که
فرستاده بودید و نزد یک بین را به
خواب خوش فرو برد ... او با چشم
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای
مجله بفرستند -

محترم دهم بخارن محمد میران دهر تان
بنار دهازدوی بیز انصر
زموه سلام مینه هم وینی و ستاسی په
خیل قلم لیلی همر مود شمر دفعی
تصدی ته ورکر - ستاسود همکاری په
هیلک -

محترم محمد طیب دولیان
سلام های ما را نیز به خوشبختی
شکوفه نارنج بپذیرید - اشعار شما را به
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعر باشید
محترم انوسه مقل پناه فارغ لیس مریم
سروده کمدی شما را مطالعه کردیم
زیاد هم کمدی نبود و آنرا در مریتان
مریای میج انداختیم - استعداد شعری
تان را بارور تر میخواهیم
محترم عبدالکرم کرمیار سرپاز فرقه ۸ -
پدا و بخلان
شعری را که از احساس مردم دوستی شما
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را
به تصدی صفحه شعر سپردیم - اگر
چانس چاپ شدن داشت و حتما چاپ
خواهد شد -

محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زیوری
محترم بلخس نورزی و محترم هوس لیب
محصلان پوهنځی ساختمانی استوخت
پولی تخنیک کابل

یک کمش و چهل قلندر ... ناسه
مشترک تان برای ما رسید ... اینک یک
نکاهی تان را نشر میکنیم -

در یک مجلس هفتگونی خانگی بسا
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکس
از بهانان آهسته در گوش مری که
در کارش بسته بود و گفت: چس
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید؟
مرد پاسخ گفت:
بلای او خانم من است
مجهان که ناراحت شده بود گفت:
معدرت میخواهم اما به نظر من صدای
خانم تان چندان بد نیست و فقط آهنگی
را که میخواند خیلی بد است و دلم -
میخواهد بداند کدام احقی چنین میگوید
مژغری ساخته است و او را هم میشناسید؟
مرد با خوشحالی پاسخ داد:
بلای خود بندم هست -

کارتن های ارسالی شما را به تصدی
صفحه مرهای میج سپردیم و منتظر
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت
میباشیم -

محترم لای "صدیق" متعلم لیس سلطان
رضیه
نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم
استعداد خوبی برای داستان نویسی
داشته و به شما توصیه میکنم که باز هم
بنویسید - منتظر همکاری بعدی تان -
استم -

محترم غلام نبی میجش
آن چه را برای لای "صدیق" توصیه
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید -
منتظر همکاری هر چه خیر شما استم -

محترم ثریا "فهی" از صف دوم لیس
ملالی
مطلبی را که در مورد هنر پیغه هندی
"چانگی پاندی" فرستاده بودید -
گرفتیم چون از ناهمی که ترجمه شده
است و یاد ی کرده بودید نزد ما -
مشکوک بود - لذا نتوانستیم چاپ
کنیم - از همکاری تان سپاسگزاریم -

محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی
احترامات ما را هم بپذیرید - اینک
نکاهی تان را بدست نشر میسازیم -
"پولیس از دزد ماهر" که به دوکان
جواهر فروشی دستبرد زده بود پسند
دوکان را چی گونه باز کردی؟
دزد پاسخ داد:
طریقته باز کردن را غیر از شاگردانم
به کسی یاد نمیدهم ...

محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی
این سنا و محترم عالی یوسفزی محصل
سال اول انستیتوت پولی تخنیک و -
محترم فریا یوسفزی متعلم مکتب بشر سط
زلیغا
هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ
نماند و معلومدار که نامه های دیگران

به ما نرسیده فکاهیهای فرستاده شده
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم - هم
چنان از توبه یوسفزی به خاطر ارسال
پست کارت زیبای شان تشکر میکنم - در
مورد طرز لاف شدن پرسیده اید و باور
کنود خودم با مشکل چاقی روبه رستم
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -
جریان میگذارم -

محترم ملکه "درویش" محترم ذکمه
"ساحل" و محترم رویا "مهدی" از
شهر مزارشرف
هیچ نامه یی پیش از پاسخ گوئی در
باطله دانی نیافتد ... اینک سپردیم
به پاسخ پرسش های تان -

دورنالهست مورد نظر شما جور و صحتمند
است و این که چرا آن برنامه از بین رفته
پر مشقت که باید از اداره مربوط
را دیتو یز یون پاسخ بگویند -

۱- اکنون برای اجرای یک مسئله کسریه
ها به خارج کشور سفر کرده است در راه
گفت که کشور هر گاه کپ های جالبی -
داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد
یعنی هم ثواب و هم خرما -

۲- بلای به راحتی راستی دکتر است
مهاجمه اش در یکی از شماره های سال
۷۲ مجله سپارون چاپ شده است و آه
را بخوانید و پاسخ همه پرسش هایتان را
خواهید یافت -

محترم فروزان "غوث" و محترم غوثیه
غوث از لیس حوالی خیری
شعر فرستاده تان یک کی بریا هم
گران آمد البته در قسمت "عطر و اینک"
پاسخ پرسش هایتان -

۱- کار دل است این کارها ...
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست
۳- شما هم تصدیق میکنید که موهایش
زیبات ... مگر این طور نیست؟
۴- سه برنامه را پیش بردن خود -
هزار و یک کپ است - به امید
همکاری های بعدی تان هم حرف باغید -

محترم عبدالحمید محصل سال چهارم پولی
تخنیک کابل
نوشته طنز گونه تانرا خواندیم
هیچ داری بود ... راز دار باغی
قی البدیحه به شعر سرودن آواز کرد
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت
و مطلب از چاپ ماند - منتظر نوشته های
بختتر شما استم -

محترم امید "پنهان"
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
به اثر تقاضای شما رشته از هم گشاید
را دوباره پیوند میزنیم - صبر و حوصله
فرزبان نصیب تان باد - منتظر نوشته های
تان میباشیم -

بسم الله بسل و محمد صادق محصلین
مرکز تربیه مخابرات
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوش
"شراب ریح" گذشتیم و به همکاری را به

ظاهر ایی که خود داکتر طب است
سپردیم حتما به درد بخور است -
په شوری اتحادی دحقو فو دفاکولتی
دریم کال محصل
محترم شعر افضل "ولی"
ستاسی دپه احساس میخند د مجلس
به هکله مننه کوب و ستاسی دلک په
هر یکی باندی به غوروشی -

هفته عه چی بود محترم صدیق مختصر
په هکله زموه به مجله کی لوستی دی -
حقیقت لری - ستا د دیری او بی هکلا -
ری به هیله -

محترم عبدالصو سرپاز کیمساری نظامی
ولایت بلخ
از حسن نظر تان در مورد مجله و اظهار
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان
سپاسگزاریم -

محترم سارا و الماس از ولایت پروان
نظر تان را در مورد مجله سپارون -
تجدید میکنم و نوشته هایتان را به تصدیق
پان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله
تان را آفرین میکنیم - منتظر نوشته های
مقبول تان استم -

محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله
امانی از لیس عالی زرفونه
سلام های تان را با امانت داری کامل
به کاکا "رهیم" سپردیم - اینک پاسخ
پرسش هایتان در مورد هنر پدا
۱- به خاطری که تاکنون عروسی نکرده -
است ...
۲- زیاد گفتش که پاسخ بگویند و لوسی
نپذیرفت ... شما هم زیاد دین مورد
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گذشت
است آوازش را بشنید و برای تان کافی
خواهد بود -

محترم نجیب الله سرپاز
نامه تان را که برای صفحه "دختران
و پسران" فرستاده بودید گرفتیم
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود
احساس و ظنر شتی تانرا تجدید میکنیم
به امان خدا باغید -

محترم صمیم الدین "سابع" سرپاز قوای
هوایی و مدام فاعه هوایی خواجه رواش
کابل
سلام های را که با کرس ۱۵۰ سانتی
گرا فرستاده بودید و اگرچه دل های ما
را گرم کرد و ولی کم و بیش پنجه های راز
دار باغی را سوختاند - از چار بیتی های
تان یکی را انتخاب کردیم -

هر شوه نگار جانده خو میهنم
دم لب لب جوی و کرد جو میهنم
بیدار که میگویم ده که غوش استم
اف میکنم و خود ده تو میهنم
به امید همکاری تان فنا جونیاید
محترم دیبا "اثر" محصل پوهنځی
زراعت پوهنتون کابل
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانم - صفحه "گفتار سوخته" به
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها
ادامه خواهد داشت - تقاضای تان
مبنی بر مهاجمه با طنز نویس غسوب
"هارون یوسفی" در نظر گرفته
خواهد شد -

محترم بلخس هوتکی محصل پوهنځی طب
کابل
از همه مطالبی که فرستاده بودید
سپاسگزاریم و ولی پس از این بگویند که
خود شما مطالبی را در باره هنر پیغه
های هندی ترجمه نمائید و سپس برای
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موثق
باشد -

محترم حمید عارف راخ سرپاز
مطلب "خاستگاری میگویند" را نشر
میکم به امید ادامه همکاری تان
نیلو فر آرزو فارغ لیس پیغه د رانی
اگر از ما میخواستید زیاد آثار شاعران
را مطالعه کنید در مورد استعداد تان
چیزی گفتیم و شایم -

تسم "رنجیر" فارغ التحصیل لیس
سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز
شاپ های تولیدی
شاهم سلام های ما را بپذیرید -
فاهه مشترک شما را همراه با مطلب
کوتاه تان گرفتیم - به جواب تان
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم
نکته هایی را که فرستاده بودید نشر
نکردیم منتظر مطالب خیرتر از شما استم
و حیدر الله ابراهیمی از ناحیه دهم
شاروالی کابل
طرح جدول را که فرستاده بودید
گرفتیم هر گاه ضرورت افتد نشر خوا -
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم -
ثریا فیض متعلم لیس ملالی
همه کارکان مجله سلام تان را علیک
میگویند به جز بایه قربان که از مدتی
معرض است - در مورد پیشنهاد تان
باید گفت که بایه وحید صابری در شماره
های قبلی مهاجمه فصل صورت گرفته
است - منتظر نامه های بعدی تان
استم -

زین الدین مرزی از لیس تجربی -
اعتبار
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید
گرفتیم - سلام های ما را هم بپذیرید
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -
مهاجمه کنیم حتما چرانه در صورتی که
به افغانستان بیاید - اینکار را خواهیم
کرد - پرسش دوم تان را در مورد
نخ ها ما چه که شاروالی کابل هم پا -
سخ نخواهد گفت - منتظر همکاری تان
استم -

جاوید احمد متعلم لیس عاشقان و تار -
فان -

از عکس مقبول تان برسی آید که به
فن عکاسی کافی دسترس داشته اید اما
اگر مشوره ما را میخواهید درس و تعلیم
را رها نکنید زیرا برای کار در دوکان
و عکس برداری سالیهای زیادی پیشرو
دارید -

بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات
متحده امریکا بموقعیت داشته عرض
آن ۴ کیلومتر و طول آن ۳ کیلومتر
است - بحیره با خصوصیات عجیبی که
دارد بمغوی می راخاند است -
علما با وصف پشرف های چشمگیر
در بخش های ساینس و تکنالوژی تاهنوز
موفق به کشف تاسی خصوصیات و سیر
کهای این بحیره نگردیده اند - طور
یک عواد نشان میدهد که در سال
شانسان زمانیکه با کشتی های خوش
جهت تحقیقات داخل این بحیره میگذشتند
به زود ترین فرصت کشتی ها با صر -
نشینان خود مفقود میشدند -
چندی قبل "ژورت" دریا نورد ماهر
فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی
به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند
زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند
حالت عجیبی رو نیا گردید و کشتی ها
همه فرق شدند و ولی هلیکوپترها موفق
شدند تا دریانورد مذکور را نجات
بدهند -

"ژورت" پس از نجات در پاسنج
پرسشی گفت:
زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی
داشتم و میتوان آن حالت را نیمه بمبوش
گفت -

دیری نگذشته بود که حیوان قسوی
هیکی را که شکل پشک عادی را داشت
دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس
از آن کسی حامل ما فرق شد و من چیزی
نفهمیدم -

ارسالی محمد نادر تزه خیل

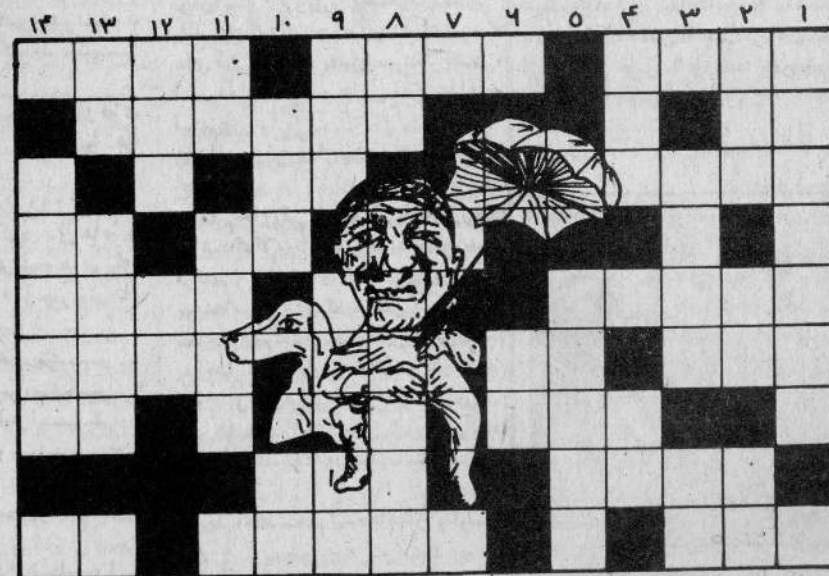


سنگریز

جدول معلومات عمومی

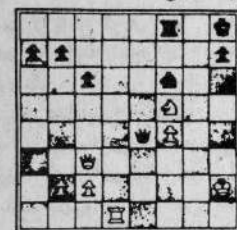
افقی :

- ۱- پسر مریم - فروتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (هری) - دریا (هری)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - نقار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شهرکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلبه - مخترع ماشین بخاریدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خوشاوندان بی سر - ناامیدی
 - ۸- بدل
 - ۹- پسر سام نریمان - راه بی پایان
 - ۱۰- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۱۱- معکوس آن نقص است بانگ بی - آواز
 - ۱۲- چپ (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۳- آنست که نه خود خوانندی و - نه غیر

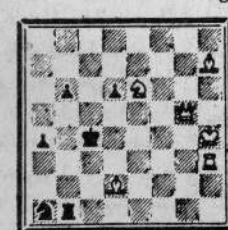


شطرنج

سفید شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



سفید شروع و در ۲ حرکت مات می کند



جدول

برای شاگردان سطح متوسط

۷-۱۰

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- حیوانات را به نمایش قرار میدهند
- ۴- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۵- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۶- با آن خود را می شویم
- ۷- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب =
- ۱۰- کبک
- ۱۱- خوب را می شکند

عمود

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر مزارشیراف
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مریضی
- ۳- خد بیداری
- ۴- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بسته میشود - مردم میگویند
- ۵- زیر بویا
- ۶- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند

چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هاتری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ - سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

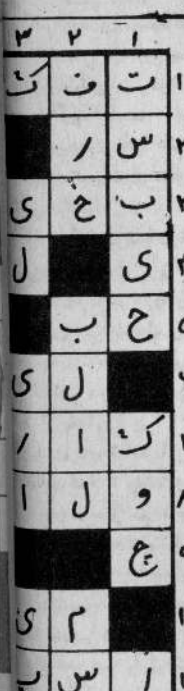
شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مریض طور جدی و - بلکه به موقوف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهتر کودکان و نرس ها و - دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پر - سونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

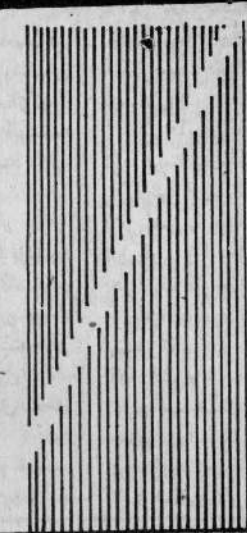
از طریق این کورس کوشش میشود معلو - مات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غی موقیمت دارد نیز هیئتگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



صبر جدول شماره نه



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در زندگی
برخی مواردی است که باید با آن جدی بود:
شما شاعر رویا ها هستید و زنده نمی را همواره
مثل شعری می بینید به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد • سعی کنید مهر-
بانتر باشید • درد تان را به طبیعت بگویید که
قادر به علاج آن باشد • برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگه دارد • توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد •
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید •

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعیت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین
ساخته اید •
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید • آنرا بهتر و عمیق تر بیابید •

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دور می کنید • حسرت روز ها و خاطره های
رفته را نخورید • بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد • شما روز های بارانی را
دوست دارید • اما روز های عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود •

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میگردد کار ثواب نخواهد بود • هر آغاز
خوب را انجام خوب بدهید • خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد •

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد • در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایید • شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید •

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد
بود که در عشق واقعی و نخستین
راه ندارد • اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد • بحث درباره و فضا
مفید نیست • بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید •

متولدین ماه دلو :

این هم يك تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
مخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده-
گی چیز های زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید • هنوز در دنیای
ماکسانی زیادی هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند •

متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکیمایی را
خیلی زیبا تجربه می کنید
نامه می به شما میرسند که
برایتان کلمات پر محبت خواهد
داشت • دیداری در همین
هفته برایتان اتفاق میافتد
در زنده گی شما اهمیت زیاد
خواهد داشت •

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش
داشته باشد • سعی کنید
مناسبات تانرا با دوستان عزیز
خراب نسازید • پراکنده کسی
در زنده گی تان مزاحمت هایی
را بوجود میآورد که بعد ها
حتی خود تان نیز از چاره -
سازی آن عاجز خواهید ماند •

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کفایت خوشی واقعی
را داشته باشد • خوشبختی تانرا کم
سازید • و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید • رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگیرید •

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهبوده گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند •

کتاب فروشی

فروشی

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت و تبریک
انواع قرطاس و شراش نمونه عساده شما مانند سجادون، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند
آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکه فروشی

جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد:
برنج اعلا و مواد آذوقه با نرخ مناسب و فروش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد. جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیه داشته باشند تماس شوند
آدرس: سالنک و مقابل سینما
وقت: از ۷ صبح - ۹ عصر
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۱۰ صبح - ۷ عصر

فروشگاه مواد مختص

گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیع ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و مقابل سینما. فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
مجله
DS
350
س 22

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
بوتیک ساخت وطن



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library